

# اوراسیاگرایی و قوم‌زایی

دبیر پرونده (گردآورنده و مترجم): جلیل یعقوب‌زاده‌ی فرد

خلاء دکترین‌های جهان بینانه‌ای که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در نظام جهانی بروز نمود، تکاپوهایی را برای رفع این خلاء برانگیخت. یکی از این تکاپوهای نظری که دارای سابقه و قدمتی همپای دیگر دکترین‌های ناظر بر ایجاد یک نظام جهانی است، اوراسیاگرایی است. این دکترین و رویکرد بیش از هر دکترین دیگری به سیاست خارجی روسیه، به ویژه در مناطق خارج نزدیک جهت داده و می‌دهد. با وجود قدمت طولانی این دکترین در روسیه، در دوره‌ی پسا شوروی انگیزه‌ی اصلی برای طرح این دکترین رویارویی با ایده‌ی «جهان تک‌قطبی» و «پایان تاریخ، آخرین انسان» بود. اوراسیاگرایی به دنبال یکپارچه‌سازی شوروی تحت نام نوین نیست، بلکه ایجاد شبکه‌ی امپراتوریک است که هژمونی روسیه را هم در سرزمین‌های جدا شده از شوروی سابق و هم در نواحی اطراف احیاء و تحکیم بخشد. با این حال، نباید از این امر غافل شد که اوراسیاگرایی تنها بخشی از سیاست چندجانبه‌گرایی روسیه است. تقلیل سیاست خارجی روسیه به اوراسیاگرایی اشتباه و گمراه کننده است. در واقع، باید اوراسیاگرایی را در درون ایده‌ی چندجانبه‌گرایی روسیه عصر پوتین ارزیابی کرد.

اوراسیاگرایی به عنوان یک دکترین در سیاست خارجی روسیه دارای سابقه‌ای به درازای نوسازی در این کشور دارد. در واقع، شروع نوسازی در روسیه با ظهور احساس تحقیرشدگی در اروپا توأم بود. اسیران روس که از اسارت فرانسه‌ی عصر ناپلئون به روسیه برگشتند از عقب‌ماندگی کشور خود در برابر پیشرفت عظیم دیگر کشورهای اروپایی دچار حیرت شده و سرخورده از این وضعیت، برای براندازی حکومت تزاری دست به کار شدند. جنبش دکابریست<sup>۱</sup> به شکست انجامید، ولی این جنبش سرآغاز رویکرد در نوسازی این کشور شد که اراضی این کشور (و از جمله اراضی اشغالی روسیه) را قلب دنیا تلقی نموده، بر محور نژاد اسلاو و دین مسیحیت ارتدوکس، دست به تدوین ایدئولوژی روسیه‌محور می‌زد. دیر زمانی نگذشت که اندیشه‌ورزان این رویکرد دریافتند که این رویکرد اسلاو‌محور نمی‌تواند انسجام را در جامعه‌ی ناهمگون این کشور فراهم نماید و لازم است تا با در نظر گرفتن وضعیت این کشور در این امر تجدیدنظر نمایند. بدین ترتیب بود که ایده‌ی اوراسیاگرایی از بطن پان‌اسلاویسم ظهور کرد. این ایده بیشتر از خود روسیه، در خارج از آن در میان روشنفکران روس تبعیدی دارای نفوذ بود. این ایده اگرچه در دوره‌ی شوروی تا اندازه‌ی زیادی به فراموشی سپرده شد، ولی با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با محتوا و رویکرد جدیدی دقت‌نخبگان سیاسی و فکری روسیه را به خود جلب نمود. این رویکرد نوین اوراسیاگرایی با وجود آنکه برخی از مدعاهای اوراسیاگرایی کلاسیک را حفظ نموده بود، ولی دارای تفاوت‌های ذاتی با آن بود. آنچه که موجب این تفاوت می‌شود، تغییر برداشت نخبگان فکری و سیاسی روس از قوم‌زایی<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> جنبش دکابریست‌ها اولین قیام جدی مردم روسیه بر علیه حکومت تزاری برای سرنگونی آن بود. دکابریست‌ها در دسامبر ۱۸۲۵ میلادی علیه حکومت تزاری روسیه دست به شورش زدند و خیلی زود سرکوب شدند. این رویداد علی‌رغم شکست آن، تاثیر زیادی بر رشد آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی مردم روسیه گذاشت.

<sup>۲</sup> Ethnogenesis

روسی است. تا پیش از این اندیشمندان روس، قوم‌زایی روس را بر محور پیدایی و ماهیت دولت کیف<sup>۳</sup> تبیین می‌نمودند و دولت مدرن روسیه را ادامه و میراث‌دار دولت کیف تلقی می‌کردند. این برداشت یک‌سویه هویت روسی را بر مبنای نژاد اسلاو دین ارتدوکس تعریف و تبیین می‌نمود. ولی گومیلف با طرح ایده‌های خود در خصوص قوم‌زایی نوع‌آوری‌های زیادی در قوم‌زایی روس باعث گردید. هویت نوین روس به عنوان سنتزی از هویت ترک و روس و دولت نوین روس میراث‌دار دولت اردوی زرین<sup>۴</sup> تلقی گردید. این تلقی تبعاتی بیش از یک تبیین هویتی داشت و راه را برای مشارکت هر چه بیشتر عناصر غیرروس، مخصوصاً ترک‌ها در فرایند سیاسی اوراسیا گشود. در واقع، تا پیش از این روس‌ها اوراسیاگرایی را به عنوان ایدئولوژی‌ای برای تجدید عظمت روسیه ساماندهی کرده بودند، ولی با اوراسیاگرایی نوین نخبگان روس اگرچه هنوز ادعای روس‌محور خود را حفظ نمودند، ولی حاضر شدند تا گروه‌های رقیب خود و از جمله ترک‌ها را نیز در این پروژه سهیم سازند. چنین تغییر نگرشی زمینه‌ی مناسبی را برای همکاری‌های راهبردی قدرت‌های منطقه‌ای با هم و جبهه‌گیری آنها علیه قدرت‌های فرامنطقه‌ای فراهم نموده است.

این مجموعه در تلاش است با تبیین این آموزه و خوانش‌هایی که روسیه و ترکیه از آن ارائه داده‌اند، نه تنها به شناخت این آموزه کمک نماید، دورنمایی را برای دولت‌مردان کشور برای تدوین گزینه‌هایی خارج از سیاست‌های کنونی فراهم آورد. بی‌شک لازمه‌ی این رویکرد تغییر در برداشت‌های تمدن‌محوری است که از دوره‌ی خاتمی تحت عناوینی چون حوزه‌ی «تمدن ایرانی» و یا «ایران منطقه‌ای» مطرح بوده است. هر کشوری که خود را محور یک حوزه‌ی تمدنی تعریف می‌کند، عملاً امکان مشارکت و همکاری با دیگر نیروهای منطقه‌ای را از خود سلب می‌نماید. رویکرد منطقه‌ای باید مبتنی بر وحدت همه با هم باشد و بر محور مشترکات فرهنگی و تمدنی باشد، نه وحدت همه با من بر مبنای تعریف از تمدن خودی.

از آنجا که اوراسیاگرایی مبتنی بر آموزه‌ی قوم‌زایی است و تغییر این آموزه زمینه را برای تغییر در اوراسیاگرایی فراهم آورده است، این مجموعه با طرح زندگینامه و نقطه‌نظرات لو گومیلف آغاز شده است و سپس به تغییر برداشت روس‌ها از اوراسیا و تلاش ترکیه برای تعریف برداشت خود از اوراسیاگرایی می‌پردازد. امید آنکه برای پژوهشگران و کنشگران این عرصه مفید باشد.

---

<sup>۳</sup> دولت کیف یا روس کیف نام دولتی قرون وسطایی اروپایی بود که در اواخر سده‌ی نهم میلادی تشکیل شد و پس از حمله مغول‌ها میان سال‌های ۱۲۳۷ تا ۱۲۴۰ میلادی از میان رفت. به‌خاطر پایتختی شهر کیف این نام به دولت مذکور اعطاء و در متون تاریخی مختلف، این دولت را اولین دولت ملت روس نامیده‌اند.

<sup>۴</sup> «اردوی زرین» نامی بود که روس‌ها بر قشون مهاجم مغول و تاتار تحت فرمان باتوخان فرزند دوم جوجی، پسر چنگیزخان مغول و دولت ایشان نهادند. روس‌ها این دولت را زولوتایا اردا نامیدند، ترک‌ها آن را ترجمه کردند و آلتین‌اردو خواندند، همین عنوان به زبان‌های دیگر برگردانده شد و در زبان فارسی به‌صورت اردوی زرین درآمد. سرزمین‌های متصرفی باتو و جانشینانش را در ادبیات ایران دشت قپچاق نامیده‌اند. باتو قسمت اعظم روسیه را منقاد (۱۲۳۶-۱۲۴۱م) و قفقاز را خراج‌گذار کرد (تا ۱۲۶۰م) و اوکراین را به تصرف درآورد. مهاجمان حوضه ولگا و بلغارستان را (تا ۱۳۱۰م) گرفتند و تا ۱۲۴۱م تا مجارستان پیش رفتند، اما نتوانستند مدتی طولانی همه متصرفاتشان را حفظ کنند.

## لو نیکولایویچ گومیلف و نظریه‌ی قوم‌زایی<sup>۵</sup>

عاکف فرضعلی‌یف و گوزده سزاق

لو نیکولایویچ گومیلف<sup>۶</sup> یکی از تاریخ‌دانان و جغرافیدانان مطرح روس در دوره‌ی شوروی و روسیه‌ی مستقل می‌باشد که به شهرت جهانی دست یافته است. وی در سال ۱۹۱۲ در شهر سنت پترزبورگ از پدر و مادر شاعر و ادیب (آنا اخماتوا و نیکولای گومیلف) به دنیا آمد. در دانشگاه لنینگراد تحصیل نمود. در اثنای تحصیل در دانشکده‌ی تاریخ در کلاس مورخین مشهوری چون و. استرو، ای. و. تارلس، اس. ای. کووالف و دیگر محققین پیشتاز تاریخ شرکت می‌نمود. از این زمان بود که به تاریخ ترک علاقمند گردید. در سال ۱۹۳۷ در دوره‌ی دانشجویی اوکین سخنرانی علمی خود را تحت عنوان «تخت‌نشینی در میان ترکان در سده‌های یازدهم تا سیزدهم» انجام داد (این سخنرانی ۱۲ سال بعد در سال ۱۹۵۹ در شماره‌ی سوم نشریه‌ی قوم‌نگاری منتشر گردید).

در ۲۶ سالگی در اثنای تحصیل در دانشگاه لنینگراد به علت افکار ضدبلشویکی والدینش دستگیر و به اردوگاه کار اجباری ارسال گردید (۱۹۴۴-۱۹۳۸). در دوره‌ی زندان با قزاق‌ها و تاتارها آشنا شد و اوکین نظریه‌ی خود را در مورد پاسیونری<sup>۷</sup> (شوریدگی) به نگارش درآورد. چهارده سال از عمر خود را در زندان و اردوگاه‌های کار اجباری استالین گذراند. با اینکه بارها به اتهام داشتن گرایشات ملی‌گرایانه ترک تحت فشارهای سیاسی قرار گرفت، ولی از انجام وظیفه‌ی خدمت رسمی امتناع نکرد و این وظیفه را به انجام رساند. در پاییز ۱۹۴۴ گومیلف در جبهه‌ی بلاروس جنگید و در اشغال برلین شرکت نمود. بعد از بازگشت به لنینگراد در پایان جنگ بار دیگر در دانشگاه ثبت نام نمود و بدون اینکه طی پنج درس باقی‌مانده امتحان داد و وارد مقطع فوق لیسانس شد. در سال ۱۹۴۸ گومیلف با دفاع از رساله‌ی خود درجه‌ی نامزدی دکترا را دریافت نمود. بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه لنینگراد در سال ۱۹۴۸ در موزه‌ی دولتی آرمیتاژ، انستیتوی شرق‌شناسی آکادمی علوم شوروی و انستیتوی تحقیقات جغرافیایی دانشگاه دولتی لنینگراد مشغول به کار شد. در همین دوره به حفاری‌های باستان‌شناختی منطقه‌ی آلتای پیوست، ولی در سال ۱۹۴۹ بدون هیچ علتی دوباره دستگیر و به ده سال زندان محکوم گردید. در ابتدا به اردوگاه‌های کار اجباری قاراگاندا و سپس به سایان ارسال گردید. در سال ۱۹۵۶ به علت نبود شواهدی دال بر وقوع جرم، از وی برائت و آزاد شد. در سال ۱۹۵۶ بعد از بازگشت از تبعید به لنینگراد در کتابخانه‌ی موزه‌ی آرمیتاژ شروع به کار کرد. گومیلف با جمع‌آوری منابع لازم در سال ۱۹۶۳ از رساله‌ی دکترای خود تحت عنوان «ترکان باستان» دفاع نمود. گومیلف در سال ۱۹۸۹ بازنشسته شد و تا زمان وفاتش در سال ۱۹۹۲ به تحقیقات خود در زمینه‌ی باستان‌شناسی و جغرافیایی خود ادامه داد. گومیلف با نظریات خود در خصوص شخصیت ژنتیکی ملت‌ها نقش مهم در توسعه‌ی علمی این حوزه داشت.

نظریه‌ی قوم‌زایی گومیلف نگرش جدیدی به تاریخ جهان و جایگاه انسان در جامعه و طبیعت می‌باشد. گومیلف در سال ۱۹۸۴ جایگاه قوم‌زایی را در علوم بشری این چنین تبیین می‌کند:

<sup>۵</sup> - این مقاله ترجمه‌ای از مقاله‌ی زیر می‌باشد:

- Farzaliyev, Akif ve Gözde Sazak (2016), "Nikolayevič Gumilyev ve Etnogenez Teorisi", *Türkiyat Mecmuası*, C. 1.26, ss. 117-130.

<sup>۶</sup> - Lev Nikolayevich Gumilyov

<sup>۷</sup> - Passionarnost

«زمانی که موضوع تحقیق آثار انسانی است تاریخ جزو علوم بشری است، یعنی... فولکلور، نظام‌های فلسفی، نقاشی‌ها، بطور خلاصه منابع با ماهیت ثابت... ولی انسان تنها عضوی از جامعه نیست، در عین حال عضوی از یک گروه قومی نیز است. او در درون یک زیست کره است، حادثه‌ها را که اسکلت تاریخ قومی (به عنوان یکی از کارکرد قوم‌زایی) را تشکیل می‌دهند تحقق می‌بخشند و نشانه‌ای از خود در تاریخ به جا می‌گذارند. از این جهت تاریخ یک علم طبیعی است.»  
علاوه بر این به باور گومیلف، «علم تاریخ، تحقیق و پویش فرایندهای تحقق یافته در طول زمان است، ولی کسی از ماهیت زمان خبر ندارد».

قوم‌زایی در نقطه‌ی گذار از علوم بشری به علوم طبیعی، یعنی نقطه‌ی تلاقی تاریخ، جغرافیا، بیولوژی (ژنتیک) و علوم محیط زیستی کلاسیک قرار گرفته است. در همین راستا اگر خواستگاه تحولات قومی در حوزه‌ی طبیعت باشد و بخشی از تحولات جامعه زیستی<sup>۸</sup> ناشی از تغییرات جغرافیایی باشد، قوم به همراه جغرافیایی که در آن شکل گرفته تشکیل بیوکور (بیولوژی + جغرافیا) را می‌دهد. توصیف چگونگی تکوین قوم در تحقیقات گومیلف بسیار جالب توجه است. به نظر وی، برای تبیین چستی قوم لازم است تا تفاوت قوم با سایر پدیده‌ها و همچنین نقطه‌ی مشترک همه‌ی اقوام موجود و گذشته، یعنی حداقل ویژگی تعیین‌کننده‌ی قطعی یک قوم را تعیین و تعریف نمود. گومیلف با یک تحلیل تطبیقی ظریف نشان داده که عناصر مورد اشاره‌ی استالین برای تعریف ملت «زبان، سبک زندگی، اندیشه، ساختار اقتصادی و فرهنگ مادی مشترک» معیار ضروری برای تمیز یک قوم از سایر اقوام نیست. وی اعلان می‌دارد که بطور کلی «معیارهای واقعی برای تعریف یک قوم در دست نداریم». نه نژاد و نه شناسه‌ی قومی می‌تواند پایه‌های منطقی برای اثبات وجود قوم باشند. استثناءهای بسیاری وجود دارد. گومیلف در چهارده مقاله از سری مقالات «جغرافیا و قوم» که بعدها وارد تک‌نگاری «قوم‌زایی و زیست کره‌ی دنیا» نمود، دلایل اهمیت یافتن عوامل خارجی متمایزکننده در تعریف قوم را برمی‌شمارد، ولی در اولین مقاله از سری مقالات فوق‌الذکر، سؤال مطروحه در این خصوص را این چنین جواب می‌دهد: «قوم مجموعه‌ای از افراد است که خود را از دیگران جدا و متمایز می‌سازند... این ویژگی مشخصه‌ی انگلیسی‌ها، ماسایی‌ها، فرانسوی‌ها و ایروکوها می‌باشد... معیار ضروری و دایمی در تعریف قوم اعتراف شخصی هر فرد مبنی بر اینکه؛ ما اینگونه هستیم و دیگر انسان‌ها اینگونه نیستند، می‌باشد»، ولی مقایسه‌ی صرف «ما - دیگری» و «ما - بیگانگان» برای همه‌ی گروه‌های قومی صدق نمی‌کند. این نتیجه‌گیری دارای اهمیت اساسی است، ولی علوم دانشگاهی به اهمیت آن هنوز واقف نشده است. اصطلاح قوم همانگونه که در تعریف ارسطو از «گونه» آمده، ویژگی غیرقابل تقلیل به چیز دیگر می‌باشد. از این رو، قوم یک رده‌بندی شایع و یا تعمیم‌سازی فلسفی یک ویژگی مشخص نیست. از طرف ما مثل یک نور، گرما و جریان الکتریکی حس می‌شود و از این رو نه به عنوان یک اصطلاح اجتماعی شکل گرفته در ذهن و مغز یک مشاهده‌گر، بلکه به عنوان یکی از تحولات طبیعی و زیست‌کره باید مورد تحقیق قرار گیرد. تعلق به قوم مشخص امری قابل درک در نظر گرفته می‌شود. در شکل ترکیبی آن این درک کمی مشکل می‌شود؛ ولی باز هم در تعریف قوم یگانه معیار حس «ما و دیگری» است. یعنی به نظر گومیلف قوم یک پدیده‌ی مستقل و اساسی است که از طرف هر انسان روی کره‌ی ارض بر مبنای حس «ما و دیگری» ادراک می‌شود. گومیلف این حس را «متمم بودن - تکمیل‌کنندگی»<sup>۹</sup> می‌نامد. چیز مهم در خصوص مورد تحقیق نه اشیاء و ویژگی‌های فیزیکی تعیین‌کننده، بلکه رویکرد سیستمی تعیین‌کننده‌ی ماهیت روابط است و قوم «... نه به تشابه اعضای آن، برعکس بر قابلیت تداوم ماهیت و جهت روابط مبتنی است». اقوام مجموعه‌های جدا از هم نیستند، همه‌ی اقوام در درون مجموعه‌هایی هستند که فرهنگ و یا آبرقوم نامیده می‌شوند. عنصر تعیین‌کننده‌ی آبرقوم زبان و

<sup>8</sup> - Biocoenosis

<sup>9</sup> - komplimentar

دین نیست، بلکه کلیشه‌های رفتاری است. تاریخ تکوین و تحول آبرقوم فرایند تدریجی ساده‌سازی اقوام موجود است. این ساده‌سازی سلسله‌ای از استهلاک‌های غیرقابل برگشت در فرهنگ قوم و زیرقوم است. بدین ترتیب، اگرچه اقوام از نقطه نظر فرهنگی و سیاسی متأثر از تحولات اجتماعی می‌باشند، ولی یک پدیده‌ی اجتماعی نیستند. از این رو، حوزه‌ی دولت‌ها همیشه با حوزه‌ی زیستی قوم همخوانی ندارد. دولت‌ها گاه زیرمجموعه‌هایی از چندین آبرقوم را در بر می‌گیرند. همچنین اقوام نام‌های خاص نیستند. اقوام اصطلاح بیولوژیکی هم نیستند. قوم‌شناسی نیز از رویکردهای انسان‌شناختی و نژادی نیز به صورت کلی متفاوت است. به نظر گومیلف، قوم مجموعه‌ی انسانی است که با الگوهای رفتاری و زبان رفتاری خاص که در طول زمان تکوین یافته و این میراث به واسطه‌ی سازوکارهای سیگنال منتقل گردیده، به یگانگی دست یافته اند. از این رو، قوم به عنوان یک پدیده نباید به شکلی از «سبک‌های مشترک زندگی انسان‌ها» تقلیل یابد و «پیوندی بین طبیعت و جامعه است...». گومیلف با تأکید بر قوم به عنوان پدیده‌ی بی‌نظیر طبیعی بنیان‌های قوم‌شناسی را به عنوان شاخه‌ای نوین از علوم طبیعی و نه علوم انسانی پی ریخته و در سده‌ی بیستم دیوار ساختگی بین انسان و طبیعی را از بُن برکنده است. نظریه‌ی گومیلف در مورد قوم دارای اهمیت عملی و نظری زیادی است.

پدیده‌ی قوم، خود را در حوزه‌ی رفتاری نشان می‌دهد. در عین حال نمایندگان گروه‌های قومی مختلف به صورت آماری به صورت متفاوت رفتار می‌کنند. از این رو، هر قوم به واسطه‌ی هنجارهای رفتاری متفاوت از محیط خود متمایز می‌شود و دلیل آن نیز سازوکار ارثی مبتنی بر واکنش‌های شرطی ناشی از تقلید رفتار در دوره‌ی کودکی می‌باشد. ماهیت واکنشی شرطی سنت قومی از یک طرف و ثبات درازمدت گروه‌های قومی و از طرف دیگر غیرقابل بازگشت بودن استهلاک مهارت‌های انطباق را تبیین می‌کند. این استهلاک به صورت قطع سنن فرهنگی و یا تغییر فرهنگ‌ها در تاریخ قومی بشریت مشاهده می‌شود. ایده‌ی مشخصه‌ی رفتاری قوم دارای جایگاه مهمی در نظریه‌ی گومیلف می‌باشد و به قول خودش به دو نظریه مبتنی است: نظریه‌ی عمومی سیستم‌های ل. برتولانفی<sup>10</sup> و نظریه‌ی انرژی بیوشیمی‌کال ماده‌ی زنده‌ی زیست کره ل. ای. ورنادسکی<sup>11</sup>.

اقوام با الگوهای رفتاری خاص تکوین یافته و در طول زمان نیز از بین می‌روند. همیشه دوره‌های افول در پس دوره‌های عروج و رفاه ظهور می‌کنند. این امر توجه گومیلف را به خود جلب نموده است که گروه‌های قومی جدید در نتیجه‌ی افزایش جمعیت افراد انرژی که دارای توان مقاومت در برابر تنش‌های شدید درازمدت می‌باشند، ظهور می‌کند. گومیلف این نوع رفتار را پاسیونری می‌نامد. پاسیونری در نظریه‌ی او عنصر مهمی است. پاسیونرها افرادی هستند دارای رفتار معطوف به هدف که برای نیل به آرمان‌های خود تلاش نموده و در این راه حاضرند نه تنها خود را، بلکه زن، بچه و اطرافیان خود را قربانی نمایند. در مجموع از نقطه نظر سازگاری نوع بشر این نوعی ضدغریزه، یعنی پدیده‌ای آسیب‌شناختی در سطح زیست‌شناختی است و از این رو پاسیونرها به واسطه‌ی انتخاب طبیعی از بین می‌روند. فرایند واگرایی پاسیونرها بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ سال طول می‌کشد.

گومیلف برای تبیین بهتر پاسیونری از نظریه‌ی زیست کره‌ی ورنادسکی استفاده می‌کند و پاسیونری را به عنوان تأثیر انرژی ماده‌ی زنده تعریف می‌کند. چنانکه افزایش پاسیونرها در گروه‌های قومی جوان توأم با تحرکات جمعیتی و گسترش حوزه‌ی قومی می‌باشد که این با ویژگی‌هایی که ورنادسکی به تظاهر انرژی ماده‌ی زنده برمی‌شمارد منطبق می‌باشد. در اینجا به کشف خود گومیلف می‌رسیم. انفجار پاسیونری که با تکوین اقوام جدید توأم بوده و به عبارت درست‌تر سبب ظهور گروه‌های قومی جدید می‌شود از نظر زمانی و مکانی پدیده‌ای تصادفی نیست. گروه‌های قومی نه به صورت تکی، بلکه به صورت زنجیره‌ای ظاهر می‌شوند و سلسله

<sup>10</sup> - L. Bertalanfi

<sup>11</sup> - V. I. Vernadsky

اقوام جدید کمربندی را در سطح دنیا به وجود می‌آورد. در چهار هزار سال اخیر یازده منطقه و ناحیه وجود دارد که چنین پاسیونری اتفاق افتاده است. این یازده منطقه در تک‌نگاری «قوم‌زایی و زیست کره‌ی جهان» تبیین شده است.

هر قومی در دنیا نتیجه‌ی این غریزه‌ی پاسیونری است. با این همه، پاسیونری‌های خارج از این نواحی و به تبع آن فرایندهای قوم‌زایی بعد از انفجارهای پاسیونری ظهور پیدا می‌کنند و بعد از سکونت مهاجرین از نواحی که غریزه پاسیونری در آن رایج می‌باشد و ترکیب با بومیان این پدیده مشاهده می‌شود. این فرایند نشان از انتقال ژنتیکی پاسیونری است. سرنوشت آتی پاسیونرها نیز این را تصدیق می‌کند. در فرایند قوم‌زایی پاسیونرها به حوزه‌ی خارج از حیات قومی اخراج می‌شوند و همانگونه که پیش از این بیان شد کل فرایند واگرایی ۱۲۰۰ الی ۱۵۰۰ سال طول می‌کشد. یعنی به صورت تجربی معادل زمانی است که براساس قانون کشف شده توسط ن.ای. واولوف برای رفع یک مشخصه از یک جمعیت ضروری است.

بدون توجه به دلیل این مسئله اقدام گومیلف به تعریف غریزه‌ی پاسیونری یکی از شگفت‌انگیزترین کشفیات سده‌ی بیستم محسوب می‌شود. خود جغرافیا و نواحی که انفجار پاسیونری رخ داده است نشان می‌دهد که این حادثه از دلایل جغرافیایی ناشی شده است. گومیلف به عنوان یک عالم علوم طبیعی تحقیقات خود را تنها محدود به طرح نظریه‌ی قوم ننموده است. در سری تک‌نگاری‌هایی که «سه جلدی دشت» می‌نامید، با ارائه‌ی نمونه‌هایی از تاریخ هون، ترک و مغول قواعد قوم‌زایی این سه قوم را نشان داده است. گومیلف، از یک طرف با اتهام «گرایشات پان‌ترکیستی» دست و پنجه نرم می‌کرد و از طرف دیگر ده‌ها اثر تحقیقی در خصوص تاریخ ترک منتشر می‌نمود. برخی از آثار گومیلف در خصوص تاریخ ترک به شرح زیر می‌باشد:

- تاریخ سیاسی خاقان‌نشین ترک، از روی پایان‌نامه‌ی دکتر، ۱۹۴۸
- اشکال سربازان بر روی قبور، ۱۹۴۹،
- شاخه‌ی آلتای ترک‌های توغو، ۱۹۵۹
- منابع آسیایی هنر خلقی چواش، ۱۹۵۹
- هون‌ها: آسیای میانه در قرون وسطی، ۱۹۶۰
- برخی مسایل مربوط به تاریخ هون، ۱۹۶۰
- ترکان باستان در سده‌های ششم تا هشتم: خلاصه‌ای از پایان‌نامه‌ی دکتر، ۱۹۶۱
- تعارض بزرگ در خاقان‌نشین اول ترک براساس منابع بیزانس، ۱۹۶۱
- قبیله‌ها و بوی‌ها در میان ترکان باستان و اویغورها، ۱۹۶۱
- سه ملت نابود شده، ۱۹۶۱
- جنگ هون- چین در سده‌های سوم و دوم پیش از میلاد، ۱۹۶۲
- هون‌ها
- دریای خزر، اقلیم و کوچ‌روها، ۱۹۶۳
- خزرستان و دریای خزر، ۱۹۶۴
- خزرستان و ترک، ۱۹۶۴
- در تاریخ فلوفیلاکت سیموکات و بیوگرافی واقعی ترک‌های هون، ۱۹۶۵
- یادمان‌های فرهنگ خزر در داستان‌های ولگا

گومیلف تاریخ‌نگاری همچون دیگر تاریخ‌نگاران نیست. نویسنده و محقق نکته‌بین و نوگرا در خصوص تاریخ اقوام کوچرو ترکستان در سده‌های سوم تا پانزدهم میلادی و تغییرات اقلیمی این ناحیه، واضح نظریه‌ی قوم‌زایی، قوم‌نگار فلات ترکستان و محقق و نگارنده‌ی تاریخ روایی- شفاهی منطقه‌ی پامیر و تبت در هزاره‌ی اول میلادی می‌باشد. در تحقیقات وی با رویکردی نوین به مسایل روسیه‌ی باستان و دشت بزرگ توجه عمیقی شده است.

برای ارزیابی واقعی اندیشه و مطالعات شرق‌شناسی گومیلف باید وضعیت داخلی شوروی در دهه‌ی سی را مورد بررسی قرار داد. پیش از همه، در تاریخ‌نگاری بعد از انقلاب موضوع ترک‌ها جزو مسایل ممنوعه نبود و این موضوع در مطالعات افرادی همچون و.و.بارتولد- گ.ای.گروم گرژیمایلو- ا.ای.کیریمسکی- و.ا.گوردولوسکی- همچنین روابط روسیه با اقوام کوچرو در مطالعات ا.ای.پرسناپکوف- و.ا.پارهومنکو- ک.و.کودریاشوف- و آ.ی.یاکوبوسکی آزادانه مورد بررسی قرار گرفته بود. ولی این مطالعات ادامه‌ی سنت قبل از انقلاب بود و تا دهه‌ی سی خارج از تاریخ‌نگاری مارکسیستی نوپدید قرار داشت. از طرف دیگر، فشارهایی که تحت شعار «مبارزه با ملی‌گرایی بورژوایی» به جنبش‌های ملی- که زمانی همکار بلشویک‌ها بودند- اعمال می‌شد، بسیاری از شرق‌شناسان را هم تحت تأثیر خود قرار داد. بدین ترتیب، در ۱۹۳۶ م.گ.خودیاکوف (نویسنده یگانه اثر در خصوص تاریخ خان‌نشین قازان و کسی که در اوایل دوره‌ی فشار در حمله به همکاران خود شرکت داشت) و در سال ۱۹۳۸ ا.ن.سامویلیویچ (مشاور گومیلف جوان) گلوله‌باران شدند. در سال ۱۹۳۸ فیلولوگ زبان عربی ا.پ.کوالوسکی دستگیر شد و هفت سال را در اردوگاه کار اجباری گذراند. همکار اکراینی وی- ا.ای.کیریمسکی- نیز در سال ۱۹۴۲ در زندان جان خود را از دست داد.

همانگونه که پیش از این اشاره کردیم در نیمه‌ی اول سده‌ی سی تدوین تاریخ اقوام ترک کوچرو بر اساس اصول مارکسیستی آغاز گردید. این نوع تاریخ‌نگاری با مطالعات مورخینی همچون ن.ن.کوزمین (در سال ۱۹۳۷ دستگیر شد و یک سال بعد جان خود را از دست داد)، ا.ه.برنشتام و تا حدودی نیز س.پ.تولستوف پیوند می‌خورد. در آن دوره تحقیقات در خصوص تاریخ کوچروهای ترک و مغول از نقطه نظر بی‌طرفانه و یا مثبت به عنوان اقداماتی پان‌ترکیستی و یا ضدمارکسیستی تعبیر می‌گردید و مجازات می‌گردید. گومیلف در چنین برهه‌ای پرورش یافت.

در بخش پیشگفتار تک‌نگاری «ترکان باستان» گومیلف می‌نویسد که «نگارش این کتاب در ۵ دسامبر ۱۹۳۵ شروع گردید، ولی بارها محتوای آن تغییر یافت و اضافاتی به آن صورت گرفت». «۵ دسامبر ۱۹۳۵» را بدون در نظر گرفتن حوادثی که بر گومیلف گذشته تنها یا تاریخ صرف تلقی خواهد شد. در پاییز همان سال دستگیر شد، ولی در سایه‌ی ملتمسانه‌ی مادرش به استالین آزاد گردید. گومیلف بعد از این حادثه‌ی تأثربرانگیز شروع به کار روی تاریخ ترکان باستان نمود، ولی خود این حادثه گویای خیلی چیزها بود. علاقه‌ی گومیلف جوان به تاریخ کوچروهای دشت بزرگ نه از ایدئولوژی‌اش و نه از حرفه‌اش (بعد از دستگیری از دانشگاه اخراج شده بود) ناشی می‌شد. تنها دلیل توجه وی به تاریخ کوچروها علاقه‌ی بی‌پایان وی به این موضوع بود و علیرغم فشارهای وارده بر وی در دهه‌های سی تا پنجاه این علاقه‌ی وی کاهش نیافت. گومیلف در یکی از کتاب‌هایش در خصوص موضوع مورد علاقه‌اش می‌نویسد: «در همان ترم اول دانشکده‌ی تاریخ اندیشه پر کردن خلاء موجود در تاریخ دنیا و تحقیق در خصوص تاریخ مردمانی که در مناطق فرهنگی مابین اروپای غربی، خاورمیانه و چین (خاور دور) می‌زیستند، به ذهنم رسید. این مشکل بسیار حادّی بود...». بی‌شک هدف گومیلف جوان بسیار بلندپروازانه، ولی از نقطه نظر گستره‌ی چندان هم جدید نبود. تا دهه‌ی سی سده‌ی بیستم تجربیات از نگارش تاریخ عمومی دشت‌های اوراسیا نه تنها به زبان‌های اروپایی، بلکه حتی به زبان روسی وجود داشت. وقتی چنین تجربه‌ای وجود داشت گومیلف چه چیز جدید و متفاوتی را می‌توانست پیشنهاد کند؟

گومیلف از همان اولین تک‌نگاری‌های منتشر شده‌اش، متهم به نگرش غیرحرفه‌ای گردید و این اتهامات هنوز هم برای وی مطرح می‌باشد. تورکولوگ و زبان‌شناسی شهیر سرگ. کلاوسون (به احتمال بسیار زیاد در سال ۱۹۶۰ با گومیلف در کنگره‌ی شرق‌شناسان در مسکو آشنا گردید) علیرغم اینکه این اتهامات را می‌دانست، پیش از همکاران هموطن گومیلف به ارزش تک‌نگاری «هون‌ها» پی برد. کلاوسون<sup>۱۲</sup> این اثر وی را با آثار مک‌گورن<sup>۱۳</sup> که مورد نقد و مباحثه‌ی همکاران وی قرار داشت مقایسه نمود. کلاوسون در این خصوص به این نتیجه رسیده بود که «البته کتاب مک‌گورن دارای خطاهای مشهودی است و اگر کتاب مک‌گورن از سنخ این کتاب بود چیز شگفت‌انگیزی می‌بود». به نظر کلاوسون، «این بیان غیرعلمی» که مورد انتقاد همیشگی گومیلف بود، به مک‌گورن امکان و فرصت ارائه‌ی صریح و مصالاب مطالب علمی را بخشید. بدین ترتیب، مقایسه‌ی کتاب گورن با کتاب «هون‌ها» میسر شد.

همانگونه که مشاهده می‌شود، نویسندگان تحقیقات تاریخی جامع به ندرت از طرف همکارانش مورد قبول قرار گرفته‌اند و به جای استفاده از این آثار، توان خود را صرف مبارزه با آنها کرده‌اند. بگونه‌ای که برخی از منتقدین در پی کشف خطاهای کوچک و جملات نارسای نویسنده برآمده‌اند، برخی دیگر نیز اعلان کرده‌اند که این اثر هیچگونه مطلب جدیدی در خصوص حوزه‌ی تحقیقاتی وی ندارد. برای مثال، به نظر او [مک‌گورن] کتاب «ترکان باستان» نوشته‌ی گومیلف حاوی هیچ مطلب جدیدی نیست و تنها ترجمه‌ی ای. چاونز - لیومائوسایی - و ن. بورچین از زبان چینی را تکرار نموده است. به اقرار وی، با این وجود این کتاب سروصدای زیادی در شوروی به راه انداخت و توجه غرب را نیز به خود جلب نمود. بی‌تردید تک‌نگاری متعارف نمی‌توانست چنین اثری داشته باشد. بدون هیچ شبهه‌ای گومیلف از آنجا که واقف به تجربیات اخلاف و همکاران خود بود، انتظار نداشت که مورد استقبال قرار گیرد. همچنین، می‌دانست که برای نشر کتاب‌های خود آنگونه که دلخواهش بود، نه به گونه‌ای که مورد استقبال همکارانش قرار گیرد مجبور است که موانع عمده‌ای را پشت سر گذاشته و با گام‌های استوار پیش رود.

ح. ن. ساویتسکی، یکی از پیشگامان اوراسیاگرایان در نامه‌ای به گومیلف در مورخه ۱۹۶۴/۱۰/۰۲ از تدوین تاریخ اقوام کوچ‌رو حمایت کرده بود: «در علم تاریخ این مهم نیست که چند قرن مورخ تحقیق کرده، نحوه تحقیق وی است.» ساویتسکی، جنبه‌ای از کار گومیلف را که وی را از دیگر اخلاف و همکارانش متمایز می‌سازد روش‌شناسی ویژه وی می‌داند.

روش‌شناسی گومیلف برای تحقیقات تاریخی را به این شرح می‌توان خلاصه نمود: وقایعی که در منابع تاریخی بیان شده را باید از دیدگاه و ارزیابی مؤلفین این منابع جدا ساخته و با رویکردی جامع و با در نظر گرفتن عوامل بسیاری مورد تحقیق قرار داد (برخلاف روش‌شناسی سنتی مبتنی بر پای‌بندی کورکورانه به منابع). منطق وقایع تاریخی که با این روش‌شناسی ارزیابی شده است اگرچه ممکن است در معرض با منبع خاصی قرار گیرد، ولی احتمالاً به واقعیت نزدیک‌تر می‌باشد. گومیلف این رویکرد را این چنین تبیین می‌کند: در صورت ارائه‌ی ارقامی (جمعیت، تعداد نیروهای نظامی، وسعت ناحیه و منطقه، فواصل و غیره) در یک منبع لازم است تا این ارقام مورد تأیید قرار گیرند و این ارقام عموماً صحیح نمی‌باشند، زیرا مفهوم درست و صحیح بودن در گذشته با هم اکنون متفاوت است. طبیعی است که ارزیابی صحّت دیدگاه وقایع‌نویس‌ها بسیاری ضروری‌تر از ارزیابی صحّت ارقام است. ولی اگر داده‌های منابع به صورت مکرر اشتباه درآمد نمی‌توان انتظار داشت که ارزیابی شخصی تحلیل‌گر هم قابل اطمینان باشد.

گومیلف در سایه‌ی روش‌شناسی خاص خود در تحقیقات تاریخی موفق گردید که تاریخ دولت‌های موجود در دشت بزرگ را در یک سطح علمی بار دیگر تصویر نماید. کتاب او تحت عنوان «سه جلدی دشت» که به درخواست ناشر کتاب‌های گومیلف در چهار مجلد منتشر گردید (هون‌ها، ۱۹۶۰؛ هون‌ها در چین، ۱۹۷۴؛ ترکان باستان، ۱۹۶۷؛ به دنبال پادشاهی خیالی، ۱۹۷۰) موضوعات

<sup>۱۲</sup> - G. Clauson

<sup>۱۳</sup> - McGovern

بسیاری از جمله تاریخ و فرهنگ هون‌ها، گروه‌های بی‌شمار خیابان بی (توباها، مویون‌ها، تویوی هون‌ها، جوجن‌ها)، گوک ترک‌ها، آوارها، بلغارها و خزرها، قرقیزها، اویغورها، کیمک‌ها و قیچاق‌ها، کیدان‌ها و قره‌ختایی‌ها و ترک‌های ترکستان (قارلوق، باسمیل، چیغیل، یاغما، اوغوزها)، جورجین، مغول‌ها و دیگر ملل را شامل می‌شود. گ. و. ورنادسکی - دیگر مورخ مهم اوراسیا - اقدامات گومیلف را در گزارشی که بر تک‌نگاری «هون‌ها» نگاشته این چنین بیان می‌کند: «کتاب گومیلف محصول استعداد و خلاقیت وی است. گومیلف هم طبیعت و هم انسان را درک می‌کند. توصیف وی از «دشت» بسیار واقع‌بینانه است. ... گومیلف اهمیت جنگل‌های شمال موسوم به «دریای تایگا» را فراموش نکرده است. این کتاب که مملو از پدیده‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است تا اندازه‌ی ممکن مختصر تهیه و تدوین شده است. ولی خلاصه‌هایی که وی از شخصیت‌های تاریخی، تغییرات اجتماعی و روابط انسانی ارائه کرده، بسیار روشن و تأمل شده است. داده‌های منابع مکتوب در موارد ممکن با نتایج حفاری‌های باستان‌شناختی تایید شده است».

تفسیر و ارزیابی شرق‌شناس شهیر، ای. یاکوبوسکی (دانشجوی بارتولد) از تحقیقات گومیلف در خصوص تاریخ ترکان باستان بسیار ارزشمند است. وی در گزارشی که در خصوص کتاب «خاقان‌نشین اول ترک» (پایان‌نامه‌ی دکترای گومیلف) منتشره در دهه‌ی چهل نوشته است؛ می‌نویسد:

«به نظرم، کتاب گومیلف خلاء موجود در ادبیات مربوط به تاریخ مشرق زمین را پر می‌کند و در خصوص تاریخ خاقان‌نشین اول ترک با ارائه اطلاعات موجود در منابع شوروی و خارجی وضعیت سیاسی سال‌های ۶۵۷-۵۴۶ را مشخص و روشن می‌کند».

گومیلف در مکاتبات خود ارزیابی یاکوبوسکی در خصوص کتاب خود را این چنین نقل قول می‌کند:

«از تل زباله‌ی تاریخ صدساله‌ای برآمده است».

چهل سال بعد معاون سردبیر نشریه‌ی «تورکولوژی شوروی» ا. م. ممدوف، با ارزیابی از سهم گومیلف در مطالعات ترکولوژی این چنین می‌نویسد:

«کتاب ترکان باستان الفبای ترکولوژی و تاریخ قومی مردمان ترک است».

گومیلف در کتاب «سه جلدی دشت» بسیاری از مسایل تاریخ کوچروها را با رویکرد نوین روشن ساخت. وی هیچوقت مسایل را جدا از هم مورد بررسی قرار نداد. کتاب‌های وی مجموعه مقالات در خصوص موضوع نزدیک به هم نمی‌باشد، تشکیل یک مجموعه را می‌دهد. گومیلف شمایی از تاریخ دنیا را ایجاد کرده است که هر موضوعی دارای جایگاه منطقی در داخل آن شما می‌باشد و تاریخ محتشم کوچروهای دشت را در جایگاه شایسته‌ای قرار داده است. این سلسله‌ای از وقایع رخ داده در گوشه و کنار اوراسیا نیست. گومیلف پیوند نزدیک وقایع و تحولات ترکستان، مغولستان، چین، خاورمیانه و بیزانس را در عصری که نبض و قلب تاریخ دنیا در دشت بزرگ می‌تپید، نشان می‌داد.

نمی‌توان گفت که پیش از این تاریخ کسانی دست به چنین امتحانی نزنده بودند، ولی «در تابلوی شماتیک» (به نقل از نامه‌ی فوق‌الذکر پ. ن. ساویتسکی) کسی به این اندازه به مجموعه دست پیدا نکرده بود. گومیلف به این نتیجه‌ی ارزنده در سایه‌ی روش‌شناسی مشترک بشری دست یافته بود. ضرورت این روش‌شناسی این چنین تبیین شده است: «بسیاری از انتقادات بی‌فایده و تلخ از این ناشی می‌شود که فرایندهای تاریخی را با یک چشم هزار برابر کوچکتر نموده و با چشم دیگر ۸۵۰ برابر بزرگ‌تر نموده و بدین ترتیب تصور نمودند که می‌تواند تصور میانگینی ایجاد کنند. دلیل مباحثات چندقرنی بین روش‌شناسی‌ها، مکاتب و رویکردها مگر این نیست؟». شگفت‌انگیز اینکه تا قبل از گومیلف این واقعیت ساده و روشن را کسی بیان ننموده است. گومیلف در حل این مسئله برای تحقیق گذشته رویکرد پنج مرحله‌ای را مطرح نموده است؛ هر مرحله موضوع و روش‌شناسی خاص خود را در نظر می‌گیرد.

در نتیجه، (مقیاس رویکرد) نه تنها تضاد بین اصطلاحات جهانی (تاریخ و تمدن جهانی)، بلکه تضادهای بین تاریخ عمومی و تحقیق منبع را نیز از بین برد. گومیلف این آخرین تضاد را با ظرافت این چنین تبیین می‌کند: «رصد آسمان با میکروسکوپ بی‌معنی است». بدین ترتیب، با بیان اینکه باید بین ابعاد مسئله و روش‌شناسی مورد استفاده تعادلی برقرار نمود، در روش‌شناسی دست به ابتکار زد. برای احتراز از هرگونه نتیجه‌گیری خلاف واقع لازم است تا از مقیاس تمکین نمود، وگرنه در خصوص یک واقعه به ناحق مبالغه خواهد شد و در واقعه‌ی دیگر کوتاهی.

در کتاب «سه جلدی دشت» نوشته‌ی گومیلف در خصوص تاریخ اقوام کوچرو نسبت به تحقیقات پیشین چیز دیگری هم وجود داشت: جنبه‌ی اخلاقی. گومیلف به قهرمانان زمانه همچون مته، آتیلا، بومین خاقان و چنگیز احترام زایدالوصفی قائل است. او کتاب «ترکان باستان» را به «ملّت‌های برادر ترک شوروی» و کتاب «در پی پادشاهی خیالی» را به «ملّت برادر، مغول» تقدیم کرده بود. در واقع، این امر چیزی نبود که از قبل روی آن تفکر شده باشد. همچنین ناشی از ایدئولوژی رسمی هم نبود.

در دهه‌ی شصت و هفتاد تقدیم این چنینی با ایدئولوژی رسمی در خصوص «دوستی خلق‌ها» منطبق بود، ولی بیست سال قبل از این تاریخ، تعریف و تمجید از تاریخ ترک‌ها هزینه‌ی سنگینی را در پی داشت. همانگونه که در اوایل دهه‌ی پنجاه همکاران برنشتام از رویکرد مثبت وی به مبارزه‌ی هون‌ها با دولت روم برای تسویه حساب شخصی با وی استفاده نمودند. به خصوص با اینکه از نقطه‌نظر مارکسیسم رادیکال این امر اهمیت چندانی نداشت، ولی این باعث نشد که به وی حمله نکنند و او را مورد انتقاد قرار ندهند.

گومیلف که همیشه سعی می‌کرد از ایدئولوژی مارکسیست دوری کند، در سال ۱۹۴۹ این چنین می‌نویسد:

«اوردای (دولت) ترک همچون گرگی که بر سر پرچم‌هایشان می‌گرداندند برقرار ماند و مرد».

بی‌شک مخالفینش می‌توانستند از ستایش وی از قهرمانان ترک برای مّتهم کردن وی به داشتن گرایش پان‌ترکیستی استفاده کنند ولی در زمانی که گومیلف دستگیر و به هفت سال زندان فرستاده شد، این مقاله منتشر شده بود. مقاله را از مجموعه مقالاتش خارج نمودند، ولی مباحثه در خصوص کتاب این عالم را به امر پرهزینه‌ای تبدیل کردند. با این همه، گومیلف در دهه‌ی چهل، هفتاد و هشتاد گذشته‌ی پراحتشام کوچروهای اوراسیا- همانگونه که در پیشنهادش در خصوص لزوم همکاری روسیه با ملّت‌های ترک شوروی و نه با شرق و غرب مشخص کرده است- از همان ایده دفاع نمود و برعکس بسیاری از همکارانش در هیچ دوره‌ای از افکارش دست برنداشت.

ارزش بی‌پایان کار گومیلف، اهمیت آن برای توده‌ی خواننده و پرجاذبه بودنش نیز از این امر ناشی می‌شود.

# قوم‌زایی ترک در تاریخ‌نگاری اوراسیاگرایانه «لو نیکولایویچ گومیلف»<sup>۱۴</sup>

مشدی اسماعیلوف

## مدخل

تاریخ‌نگار و قوم‌نگار، لو نیکولایویچ گومیلف (۱۹۹۲-۱۹۱۲) که در دوره‌ی شوروی به علت دیدگاه‌های سیاسی‌اش مورد بی‌مهری قرار گرفته بود، با سقوط شوروی در روسیه به شهرت دست یافت. گومیلف اکنون در روسیه یکی از فیلسوفان تاریخی، معادل و همپایه هرِدِر، اسپنگلر و توین‌بی محسوب می‌شود. در واقع، نظریه‌ی وی در خصوص تاریخ‌نگاری اگرچه متأثر از سنت علوم طبیعی روسی و آلمانی است، ولی دارای جنبه‌های منحصر به فردی است و نوآوری‌های زیادی را در بر دارد.

این گفته ایوان بولتین که «مورّخی که جغرافیا نداند مثل آدم فلج است»، کلید درک و فهم نقطه نظرات گومیلف می‌باشد. بدین گونه که گومیلف تاریخ را بر مبنای جغرافیا درک می‌کند، ولی برعکس «دترمینیسم جغرافیایی»، وی تاریخ را همزمان و در تعامل با بوم‌شناسی (اکولوژی)، فرهنگ، زیست کره و حتی ستاره‌شناسی مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد. از این رو، گومیلف لزوم سنتز علوم بشری و طبیعی را درک کرده و تلاش نموده تا در نظریه‌ی خود آن را نمود دهد.

به نظر می‌رسد اساسی‌ترین فرضیه‌ی اوراسیاگرایی کلاسیک روسی این ایده است که اوراسیا سنتزی از فرهنگ‌های ترک- روس (اسلاو- توران) است. اوراسیاگرایان با پژوهش‌های جغرافیایی و تاریخی خود تلاش کرده‌اند تا این فرضیه‌ی اساسی را تقویت نمایند. همچنانکه دیدگاه‌های هستی‌شناختی و تاریخی گومیلف در راستای این برداشت اوراسیاگرایی است. برای مثال، گومیلف در مفهوم هستی‌شناختی با نظریه‌ی قوم‌زایی خود تلاش نموده تا رویکرد تاریخ ادواری جورج ورنادسکی را که آن را «ریتم‌های اوراسیایی» می‌نامد، با استفاده از روش‌شناسی خاص خود و اصطلاح‌شناسی جدید توسعه دهد. تشابه هستی‌شناختی دیگر این است که هر دو رویکرد تاریخ‌نگاری اصطلاح «قوم» را به عنوان یک واحد اساسی تاریخی و انسانی محور تحلیل‌های خود قرار داده‌اند. از طرف دیگر، تلقی روس‌ها و تاتارها از «مظالم تاتار» به عنوان اتحاد نظامی هر دو قوم بر علیه دشمنان مشترک، شیفتگی به چنگیزخان و تأکید بر منافع مشترک تاتارهای کوچرو و روس‌ها ایده‌های اساسی تاریخ‌نگاری گومیلف را تشکیل می‌دهد. مهم‌ترین نکته نیز تلاش گومیلف برای تمجید از مردم و فرهنگ‌های کوچرو است. از این منظر، «تاریخ‌نگاری» گومیلف رویارویی روشنفکرانه با «اسطوره‌های سیاه‌نمایی» رایجی است که کوچروها را مردمان وحشی و بربر قلمداد می‌کند. وی باور واثق دارد که کوچروها مردمانی صلح‌طلب بودند.

همانگونه که دیده می‌شود گومیلف با اینکه برای طرح نظریه‌ای کاربردی برای تاریخ (صرف نظر از زمان و مکان) تلاش می‌کرد، ولی نکته‌ی اتکاء نظریه‌ی وی کوچروهای دشت و مخصوصاً اقوام ترک بود. در این مقاله، نظریه‌ی قوم‌زایی که ستون فقرات نظریه‌ی گومیلف را تشکیل می‌دهد و با استفاده از آن نیز تکوین تاریخی قوم ترک را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

## فرایندهای قوم‌زایی و پاسیونری

<sup>۱۴</sup> - این مقاله ترجمه‌ای از منبع زیر می‌باشد:

نظریه‌ی تاریخی گومیلف بسیار پیچیده بوده، مبتنی بر دو اندیشه اساسی است. به نظر گومیلف، عنصر سازنده‌ی تاریخ، قوم است. قوم بنا به ماهیت خود اگرچه پدیده‌ای زیست‌شناختی است، ولی دارای ساختی ویژه و منحصر به فرد در میان ساخت‌های انسانی است. گومیلف قوم را فراتر از هستی اجتماعی، به عنوان یک واقعیت طبیعی تلقی می‌کند. از این رو، به نظر وی گروه‌های قومی تنها بر مبنای قوانین و فرایندهای طبیعی تبیین می‌شوند. گروه‌های قومی به عنوان گونه‌ای از اندام‌واره‌های (ارگانیسم) طبیعی ضرورتاً از مراحل جوانی، بلوغ و افول می‌گذرد. گومیلف این فرایند حیات را قوم‌زایی می‌نامد.

رویکرد گومیلف به تاریخ مبتنی بر تحلیل تعامل قوم به عنوان واحد فرهنگی (و دیگر واحدهای انسانی که توسط انسان تشکیل شده است) و محیط طبیعی است. به نظر وی، قوم‌زایی در نتیجه‌ی وقایع طبیعی تکوین می‌یابد که هم اکنون قابل تبیین نمی‌باشد و بعد از گسترش منطقه‌ی خود به تدریج توان «غریزه-تأثیر» اولیه‌ی خود را از دست داده و در یک توازن متغیر با محیط اطراف خود عجین گشته و به صورت نظام ترمودینامیک حرکت می‌کند.

گومیلف در فرایند تعامل قوم-محیط (قوم‌زایی) از عامل مهم دیگری بحث می‌کند که از آن به عنوان «غریزه» نام می‌برد. این مقوله دومین ایده‌ی اساسی نظریه‌ی وی در مورد تاریخ را تشکیل می‌دهد. گومیلف این تأثیر را «پاسیونری» می‌نامد. پاسیونری غریزه گسترش، خلاقیت و تکثیر خود می‌باشد که از فرهنگ و طبیعت ناشی می‌شود. گومیلف پاسیونری را تأثیر ناشی از انرژی بیوشیمیایی فرد می‌داند که باعث می‌شود تا فرد جان خود را در راه آرمان‌های خود فدا نماید. با این ایده، گومیلف رویکردی را در دفاع از ایده‌ی نقش تعیین‌کنندگی جامعه در برابر فرد اتخاذ می‌کند. لازم به ذکر است که تأکید اوراسیاگرایی کلاسیک بر جامعه (جمع‌گرایی) در تعارض با فردگرایی به عنوان یکی از ارزش‌های لیبرال غرب می‌باشد.

گومیلف در تحلیل قوم به عنوان واحد اساسی انسان خصوصاً بر دو نکته تأکید و تمرکز می‌کند: تلاش برای نظریه‌پردازی در مورد چگونگی فرایند قوم‌زایی، یعنی تعامل قوم - محیط و چگونگی شناسایی قوم به صورت نظری.

### قوم به عنوان واحد اساسی انسانی

گومیلف تأکید می‌کند که باید قوم را به شکل عمومی‌اش به عنوان بخشی از زیست‌کره (بیوسفر) در نظر گرفت، ولی با بیان اینکه قوم تنها تحت تأثیر شرایط جغرافیایی نمی‌باشد، تلاش کرده است تا از هرگونه اتهام به تقلیل‌گرایی جلوگیری کند. وی بر این باور است که آنتروپوسفر به عنوان زیرسیستمی از زیست‌کره از اقوام زیادی تشکیل شده است. در این ارتباط در مهم‌ترین اثرش «قوم‌زایی و زیست‌کره‌ی زمین» قوم را به عنوان عنصر اساسی زیست‌کره طرح می‌کند. گومیلف روابط قوم با دنیای طبیعی را «بوم‌شناسی قوم» نامیده و تلاش می‌کند تا به تبیین آن در چارچوب این اصطلاح بپردازد. در این ارتباط دو سطح را تعریف می‌کند. در اولین سطح، زندگی قومی را به شکل ماده‌ی زنده‌ی زیست‌کره می‌بیند. به نظر او این ماده‌ی زنده به صورت ادواری تحت تأثیر انرژی کیهانی قرار می‌گیرد. در دومین سطح نیز قوم روابط خود را با دنیای طبیعت در سایه‌ی تعامل با «جغرافیای لندشافت»<sup>۱۵</sup> برقرار می‌کند. از این نظر، گومیلف همچون ساویتسکی تحت تأثیر ایده‌ی «حوزه‌های طبیعی» دوکوپایف قرار دارد.

دومین نکته، اندیشه‌های وی در خصوص طبیعت قوم به عنوان هسته اصلی فرایند قوم‌زایی است. به نظر گومیلف، «قوم، گروهی از افراد با ساخت درونی مشترک و الگوهای رفتاری منحصر به فرد می‌باشد». همانگونه که دیده می‌شود، گومیلف دو عنصر تعیین‌کننده‌ی اساسی با ماهیتی پویا همچون «ساخت درونی مشترک» و «الگوهای رفتاری» را تشخیص می‌دهد. به نظر او، در برخی مواقع زبان،

<sup>۱۵</sup> لندشفت در زبان آلمانی به معنای چشم‌انداز است و به سنت قدیمی جغرافیایی در آلمان اشاره دارد که چشم‌اندازهای منطقه‌ای و ارضی را مورد توجه قرار می‌دهد.

نژاد، تبار، اراضی، عادات، فرهنگ مادی و ایدئولوژی ممکن است تعیین‌کننده هویت قومی باشد، ولی نمی‌توان این عوامل را عوامل قطعی تعیین‌کننده محسوب کرد. به نظر گومیلف، مهم‌ترین و اساسی‌ترین نشانه‌ی قوم «الگوهای رفتاری» است. منظور گومیلف از الگوهای رفتاری «سبک زندگی، شیوه‌های رفتاری، سنن، سلاقی، نگرش‌ها و روابط اجتماعی» می‌باشد که در نتیجه‌ی همزیستی طولانی مدت انسان‌ها (این همزیستی ممکن است در قالب‌های ملت، کلان و قبیله باشد) به وجود آمده‌اند. هر الگوی رفتاری مخصوص گروه خاصی است و هویت قومی که این الگوهای رفتاری را شکل داده‌اند، غیرقابل تغییر می‌باشد. الگوهای رفتاری در فرایند دورانی حیات قومی غیرقابل تغییر باقی می‌ماند و بنا به خواست و اراده نیز قابل ساماندهی نیست.

بدین ترتیب، قوم در اندیشه‌ی گومیلف همچون «جماعت خیالی و تصویری» مدنظر بندیکت اندرسون نمی‌باشد، زیرا به نظر گومیلف «اگرچه تعلقات قومی در خودآگاهی انسان جای می‌گیرد، ولی محصول این خودآگاهی نیست». از طرف دیگر، گومیلف بی‌شک با اریک هابزباوم در این خصوص هم‌عقیده است که «مهم‌ترین عنصر برای یگانگی قومی نه پیوند خونی، بلکه ایمان و عقیده است». با این همه، گومیلف و هابزباوم با این گزاره‌ی مشترک به نتایج متفاوتی می‌رسند. در اندیشه‌ی هابزباوم هویت قومی همچون هویت ملی یک برساخته‌ی اجتماعی است، ولی گومیلف قوم‌زایی را به اعتبار ساخت خود یک پدیده‌ی اجتماعی نمی‌بیند. به نظر او، قوم در تعامل بین هستی‌های بشری و اعمال وی ظهور می‌کند. گومیلف پیوند اساسی در این تعامل را در روابط بین قوم و لندشافت می‌بیند. وی با ارائه موارد تاریخی بسیار تلاش می‌کند تا نشان دهد که قوم‌زایی در نقطه‌ی تماس دو یا چند لندشافت رخ می‌دهد. علاوه بر این، شرط اساسی دیگر برای تکوین قوم‌زایی وجود دو یا چند قوم (در این لندشافت) می‌باشد.

از این رو، می‌توان گفت که گومیلف قوم‌زایی را فرایند پیچیده‌ای از تماس دو یا چند قوم مختلف در نقطه‌ی تلاقی شرایط جغرافیایی مختلف تلقی می‌کند. از این رو، برای تکوین یک قوم وجود یک قوم دیگر ضروری است. اقوام از زمان تکوین مجبور به انطباق خود با شرایط جغرافیایی می‌شوند. مهم‌ترین گواه آن نیز الگوهای رفتاری قوم می‌باشد. وی این وضعیت را که در نتیجه‌ی اثرات عوامل محیطی خارجی ظهور کرده، «عالی‌ترین شکل انطباق» می‌نامد. «تفاوت بین اقوام که تنها به واسطه الگوهای رفتاری مشخص می‌شود عالی‌ترین شکل سازگاری قوم با جغرافیایی خود می‌باشد». ولی گومیلف اشاره نکرده است که جغرافیایی با چه سازوکارهایی الگوهای رفتاری را شکل می‌دهد. به نظر گومیلف، لندشافت فعالیت‌های اقتصادی ساکنین آن جغرافیا، فعالیت‌های اقتصادی و نیز کدهای روحی-روانی و الگوهای رفتاری آنها را مشخص می‌کند.

«عادات، طرز تلقی، نحوه‌ی درک اُبژه‌های هنری و روابط بین جنسیت‌ها در زندگی روزانه‌ی همه‌ی این‌ها واکنش‌های شرطی بوده و سازگاری با جغرافیا را ممکن می‌سازند... محیط جغرافیایی حتی ارزش‌های روحی-روانی و حس زیباشناختی را شکل می‌دهد». همانگونه که می‌دانید آنتونی اسمیت یکی از دانشمندان علم اجتماعی است که در فرایند شکل‌گیری ملت اصطلاح قوم را محور تحلیل خود قرار داده است، ولی بین **ethnie** مورد استفاده‌ی اسمیت و **ethnos** مورد استفاده‌ی گومیلف تفاوت اساسی وجود دارد. به نظر اسمیت، اتنی‌ها را «واحدهای انسانی با نام مشخص می‌توان تعریف کرد که دارای اسطوره‌های تباری و خاطرات تاریخی مشترک، عنصر فرهنگی مشترک، پیوند با حوزه‌ی جغرافیایی مشخص و همبستگی دست‌کم بین بخشی از نخبگان می‌باشند». اسمیت ویژگی‌های متمایزکننده‌ی گروه‌های قومی را به شرح زیر می‌داند:

- نمادی که نمایانگر گروه باشد

- اسطوره‌ی نیاکان

- سنت‌ها و حافظه تاریخی مشترک

- عناصر فرهنگی مشترک

- تعلق به حوزه‌ی جغرافیایی مشخص

- همبستگی نسبی، حداقل بین نخبگان

همانگونه که دیده می‌شود، اسمیت عناصر متمایزکننده‌ی گروه‌های قومی را حائز ماهیتی نمادین و فرهنگی می‌داند. برعکس وی، گومیلف قوم را ساختی بیولوژیک می‌داند که مداوماً تحت تأثیر جغرافیایی خویش می‌باشد. وی با اینکه قوم را در یک چارچوب طبیعی- ارگانیک مورد بررسی قرار می‌دهد، ولی عوامل فرهنگی را نادیده نمی‌گیرد، زیرا الگوهای رفتاری که نشانه‌ی متمایزکننده قوم در نظریه‌ی وی می‌باشد، نه از راه وراثت بیولوژیک، بلکه در نتیجه‌ی اکتسابات دوره‌ی نوزادی و کودکی شکل می‌گیرد. «الگوهای رفتاری زمانی که پذیرفته شد در مشخصه‌ی قومی فرد به عنوان پارامتر وجودی کارکرد پیدا می‌کند». عامل دیگر مورد تأکید گومیلف وجود یک «غیر» است که حس تعلق به قوم خاص را تقویت نموده و با آن همیشه در تعارض و رقابت است.

### اصطلاحات ملت و دولت

نکته‌ی مهم دیگر در نظریه‌ی گومیلف این است که وی قوم را یک رده‌ی تاریخی- اجتماعی نمی‌بیند. بدین ترتیب، گومیلف ایده‌ی ملت را از گفتمان خود خارج می‌کند. به نظر او ملت تنها می‌تواند یکی از چندین نشانه‌ی قوم باشد. مشکل در اینجا همانگونه که هابزباوم بیان می‌کند «این است که راهی برای متمایز ساختن ملت از دیگر واحدها، آنگونه که برای متمایز کردن پرندگان از هم و یا موش از مارمولک وجود دارد، نداریم». گومیلف نظریه‌ی خود در خصوص قوم را در چارچوب طبیعت گرایانه از سلسله مراتب «کلان-قبیله- مردم- ملت» جدا ساخته است. برای مثال، عواملی همچون حقوق شهروندی و پدیده‌های اقتصادی که دستاوردهای ایده‌ی ملت می‌باشند، در نظریه‌ی گومیلف برای قوم فاکتور مهم نمی‌باشد. بین اعضای گروه قومی خواه به عنوان شهروند ملت- دولت و خواه رعیت نظام فئودالی و خواه کوچرو دشت تفاوتی وجود ندارد. همه‌ی آنها اعضای قوم به عنوان بخشی از یک نظام طبیعی هستند. در حالیکه جوامع از نظام فئودالی تا سرمایه‌داری تغییر و تحول نشان می‌دهند، ولی اقوام فاقد این ویژگی هستند. گومیلف که ایده‌ی «ملت» را یکی از نشانه‌های قومی برمی‌شمارد، رویکرد متفاوتی نسبت به ایده‌ی دولت دارد. همانگونه که می‌دانید، اوراسیاگرایان کلاسیک بر ویژگی منحصر به فرد فرهنگی تأکید دارند. گومیلف با پای‌بندی به این سنت ایده‌ی دولت را نیز از این منظر مورد ارزیابی قرار می‌دهد. به نظر گومیلف، فرهنگ‌های مختلف در طول تاریخ ایده‌های مختلف دولت را طرح کرده‌اند. بر این اساس ایده‌ی «Go» چینی‌ها با ایده «State» انگلیسی‌ها و یا «Etat» فرانسوی‌ها و «Imperium» و یا «Respublica» یونانی‌ها یکی نیست. به همین شکل نیز «شاهنشاهی» ایران و «هوردا»ی مغول‌ها ایده‌های متفاوتی هستند. به طور خلاصه، واحد اساسی در نظریه‌ی گومیلف قوم است. به نظر وی، قوم نظامی پویا از انسان‌هاست، محصول فعالیت‌ها، سنن، محیط ژئوپلیتیکی، روابط با اقوام موجود در جوار آنها و «گرایشاتی که نقش تعیین‌کننده‌ی قطعی در کارکرد سیستم دارند»، یعنی اثرات پاسیونری است. پاسیونری به عنوان محرک اصلی تاریخ در ارتباط با نیروهای غیرقابل درک و اسرارانگیز طبیعی است. بر این اساس امواج پاسیونری باعث می‌شود تا فرایند قوم‌زایی از مراحل مختلفی عبور نماید. در سایه‌ی اثر پاسیونری پیوندی بین انسان‌ها و جغرافیا برقرار می‌شود. بر این اساس منشاء قوم جغرافیاست. تفاوت بین گروه‌های قومی نیز بنا به وابستگی بوم‌شناختی آنها به لندشافت تبیین می‌شود. از آنجا که تفاوت‌های عظیمی بین ویژگی‌های مشخصه‌ی لندشافت‌ها وجود دارد، سازگاری قومی به اشکال متفاوتی تکوین می‌یابد.

نظریه‌ی گومیلف از آنجا که الگوهای رفتاری را عنصر تعیین‌کننده‌ی قوم تلقی می‌کند، یک تحلیل اجتماعی - روان‌شناختی است. در نتیجه یک تحلیل فرهنگی است. در این خصوص گومیلف تحلیلی را مشابه تحلیل ماکس وبر از روابط دین و اخلاق کاری برای پدیده‌ی تاریخ و قومیت ارائه داده است. در نظریه‌ی گومیلف، دین به عنوان عنصر تقویت‌کننده‌ی الگوهای رفتاری قوم در نظر گرفته می‌شود.

### مدل تعامل بین اقوام

گومیلف براساس اصول قومی - بوم‌شناختی مورد بحث در نظریه‌اش، مدل تعامل بین اقوام را مطرح نموده است. به نظر گومیلف، گروه‌های مختلف قومی به علت ویژگی‌های اساسی خود و اختلافات متقابل تلاش می‌کنند تا از هم‌جوشی خودداری نمایند. در این ارتباط، برای تداوم یگانگی و انسجام درونی گروه راهبرد ازدواج‌های درون‌گروهی را اتخاذ می‌کنند. «قبل از هر چیزی ما مرزهای مکانی سنتی گروه خود را مدنظر قرار می‌دهیم. این مرزها اعضای گروه را از دیگر گروه‌ها جدا و متمایز می‌سازد: تمایز ما و آنها به صورت قطعی».

همانگونه که از جمله فوق برمی‌آید، گومیلف از باقی‌ماندن قوم‌ها در زادگاهشان دفاع و اصطلاح «کنام»<sup>۱۶</sup> را برای بیان آن مطرح می‌کند. گومیلف با این ایده تبار قومی را به جغرافیا (لندشافت) پیوند می‌زند، زیرا پیوند قوم با یک منطقه جغرافیایی مشخص شرط اساسی برای تداوم حیات هستی قومی است. برای تداوم هستی یک قوم لازم است تا قوم با محیط جغرافیایی خود و جامعه‌ی زیستی<sup>۱۷</sup> عجین شود. الگوهای رفتاری، فرهنگ مادی، فعالیت اقتصادی، سبک زندگی و زندگی معنوی قوم اجباراً وابسته به شرایط طبیعی - محیطی کنام خود می‌باشد. به نظر گومیلف، موقعیت بوم‌شناختی - طبیعی قوم با سطح روانی گروه تقویت می‌شود.

به عبارت دیگر، به نظر گومیلف هر قوم دارای کنام خاص خود می‌باشد. این دیدگاه به گونه‌ای مبتنی بر مفهوم وطن<sup>۱۸</sup> در یک روح طبیعت‌گرایانه است. وطن قومی منطقه‌ی لندشافت شکل یافته توسط قوم به عنوان یک سیستم نوین می‌باشد. همه‌ی اقوام از منظر منشاء به منطقه‌ی ویژه‌ای تعلق دارند و با شرایط جغرافیایی آن منطقه تعریف می‌شوند. به نظر گومیلف، قوم هم از نظر بوم‌شناسی و هم از نظر معنوی با جغرافیای خود (مام میهن) پیوند واثق دارد. به این دلیل است که هیچ قومی نمی‌تواند خارج از منطقه‌ی زیستی خود برای مدت طولانی به حیات خود ادامه دهد.

یکی از مهم‌ترین نکات این است که در شرایط معمولی یک لندشافت تنها می‌تواند کارکرد کنام را برای یک قوم به جا آورد زیرا، از آنجا که لندشافت هر قوم ویژه و منحصر به فرد است، حیات قومی نیز تجربیات تاریخی متفاوتی دارد. به نظر گومیلف، با بروز تغییرات در شرایط جغرافیایی منطقه اعضای گروه قومی یا خود را با شرایط جدید وفق خواهند داد، یا از بین خواهند رفت و یا اینکه مجبور به مهاجرت از منطقه خواهند شد. گروه‌های قومی مهاجر معمولاً تلاش می‌کنند تا در منطقه‌ای سکنی گزینند که دارای ویژگی‌های جغرافیایی مشابه با لندشافت قبلی‌شان می‌باشد. به نظر گومیلف، در مواجهه با این وضعیت سه احتمال برای قوم وجود دارد: در اولین احتمال تلاش قوم بی‌نتیجه می‌ماند و قوم از بین می‌رود. در احتمال دیگر اثرات شرایط جغرافیایی جدید موجب تحوّل و دگردیسی گروه قومی به گروه قومی دیگر می‌شود. در این فرایند عموماً چند گروه قومی مهاجر با هم ادغام می‌شوند.

16 - Ecological Niche

17 - Biosenoz

18 - Rodina

گومیلف برای نمونه ای از این واقعه، روم عهد عتیق را نشان می دهد. در آخرین احتمال بدون اینکه از کنام خود جدا شود، به حیات قومی خود ادامه می دهد. گومیلف بر این باور است که این وضعیت موجب بروز اضمحلال در ویژگی های قومی می شود. به اعتقاد گومیلف، تعامل بین گروه های قومی همیشه موجب بروز منازعات می شود. در این ارتباط گومیلف سه شکل از تماس قومی را از هم متمایز می سازد: در اولین شکل مسافر در لندشافت میزبان خود را به عنوان میزبان تلقی می کند. مسافر در کنام خود می ماند و هیچگونه تأثیری بر الگوهای رفتاری میزبان ندارد. این شکل از تماس قومی صلح آمیز و آرام می باشد. گومیلف این شکل از تماس قومی را « Ksenya/ Xenia » می نامد.

دومین شکل تماس قومی همزیستی<sup>۱۹</sup> است. در این شکل دو قوم که پیوند با کنام خود را حفظ کرده اند در کمال سازگاری منطقه جغرافیایی مشخصی را سهیم شده اند. گومیلف سومین شکل تماس قومی را « آمیژه ژنتیکی »<sup>۲۰</sup> می نامد. در این شکل الگوهای رفتاری قوم مسافر اثرات منفی (مهلک) بر الگوهای رفتاری میزبان دارد.

گومیلف در ارتباط با این اشکال تماس اصل «متمم بودن» را طرح می کند. بنا به این اصل اقوامی که در تماس با هم هستند، به اعتبار ساخت طبیعی خود به سه شکل خنثی، مثبت و منفی می باشند. برای مثال، در روابط همزیستی روابط قومی مثبت و بر مبنای اصل متمم بودن تحقق می یابد، ولی در روابط آمیژه ژنتیکی اقوام متمم منفی خود هستند. آمیژه ها عموماً در دوره ای که بیگانگان به کلیت قوم نفوذ می کنند، تشکیل می شود. منبع همه ی بدی ها مهاجرین از مناطق مختلف هستند، زیرا خود را مقید به تطبیق خود با الگوهای رفتاری میزبان خود نمی بینند. همگون سازی بیگانگان و مهاجرین نمی تواند قوم بومی را از تهدید آمیژه ها حفظ کند. آمیژه همه ی سنت ها را انکار می کند و به جای آن همیشه نوسازی (مدرن بودن) را اقامه می کند. آمیژه ها وطن ندارند، زیرا گومیلف آمیژه ها را که کنام خود را از دست داده اند، «آنتی - قوم» تلقی می کند.

همانگونه که از مطالب فوق بر می آید، گومیلف قوم را سیستم و آمیژه را آنتی - قوم می نامد و اصطلاح دیگری را هم تحت عنوان آنتی - سیستم وارد تحلیل خود می کند. آنتی - سیستم سازوکار ناشی از توان آمیژه برای به فعالیت درآوردن قدرت تخریب و نابودکنندگی خود می باشد. دوگانگی سیستم (قوم) و آنتی - سیستم (آنتی - قوم) در عین حال محور اصلی فلسفه ی تاریخی گومیلف را تشکیل می دهد زیرا، گومیلف که به این دوگانگی ارزش های متضادی همچون خوب - بد و مرگ - حیات را منتسب می کند، پدیده های تاریخی را بر این اساس تحلیل و تبیین می کند.

### آبرقوم به عنوان تصویری از تمدن

پدیده های تاریخی همچون همزیستی و آمیژه که به عنوان نقطه ی عزیمت در تحلیل گومیلف از ارتباطات قومی مطرح کرده است، منحصر به ایده ی دیگری از وی می باشد که از آن به عنوان «آبرقوم» یاد می کند. در نظریه ی گومیلف آبرقوم بزرگ ترین واحد بعد از آنتروپوسفر می باشد. آبرقوم از گروه های قومی و گروه های قومی نیز از زیرقوم ها تشکیل می شود. گومیلف آبرقوم را این چنین تعریف می کند:

«آبرقوم، مجموعه ای از اقوام است که در منطقه ی مشخصی تکوین یافته و به صورت موزائیکی از اقوام وارد صحنه ی تاریخ شده است. اقوامی که این موزائیک را تشکیل می دهند با ارتباطات اقتصادی، ایدئولوژیک و سیاسی در تعامل با هم می باشند».

19 - Symbiosis

20 - Chimera

همانگونه که مشاهده می‌شود، پدیده آبرقوم دارای روابط همزیستی در درون خود می‌باشد. از نظر شکلی آبرقوم‌های مدنظر گومیلف مشابه تمدن‌های مدنظر توین بی است. به نظر گومیلف، توین بی با رد هرگونه اثر طبیعی - جغرافیایی و زیست‌شناختی - این دیدگاه ویژه را مطرح ساخته است: «تمدن انسانی قابلیت والای زیست‌شناختی خود را نه در سایه‌ی محیط جغرافیایی، بلکه به میزان واکنش‌اش به چالش‌های ایجاد شده توسط یک نیروی ویژه کسب می‌کند».

بدین ترتیب، استعداد و ظرفیت خلاقیت به عنوان واکنش اندام‌واره به محرک‌های بیرونی قلمداد می‌شود. آبرقوم مدنظر گومیلف نیز محصول دوره‌ی گسترش (پاسیونری) است. همچون توین بی که بیست و یک تمدن را در تاریخ بشر تشخیص داده است (از میان آنها پنج تمدن اسلام، غربی، ارتدوکس، اسلام، هندو و خاور دور هنوز به حیات خود ادامه می‌دهند) به نظر گومیلف نیز «در تاریخ‌نگاری قومی بیش از بیست آبرقوم را می‌توان تشخیص داد که در طول تاریخ حذف شده و جای خود را به دیگری داده‌اند». به نظر او، یونان - روم، بیزانس، عرب، عثمانی، اروپای غربی، چینی، ترکان باستان، مغول و روس آبرقوم هستند.

به نظر گومیلف، ارتباطات در سطح قومی در بین آبرقوم‌ها نیز وجود دارد، ولی کنار هم قرار گرفتن اعضای دو آبرقوم در یک جامعه می‌تواند باعث تشکیل سیستم آمیژه شود. این وضعیت بسیار مخاطره‌آمیز و شکننده‌ای تلقی می‌شود. از این منظر، این نتیجه‌گیری گومیلف، نظریه‌ی برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون را در ذهن تداعی می‌کند. همانگونه که می‌دانید، هانتینگتون براساس تعارض ارزش‌ها دنیا را صحنه‌ی برخورد تمدن‌ها می‌داند.

گومیلف نیز در مفهوم گسترده‌تر دنیا را صحنه‌ی تعامل و اثرگذاری متقابل قوم‌ها و آبرقوم‌ها در یک نظام طبیعی می‌داند. نهایتاً اینکه، تماس قومی برای گومیلف فرایند پیچیده و بی‌پایان رویارویی اقوام است، زیرا این فرایند در حالیکه در بعضی مواقع موجب تکوین و ظهور ساخت جدید و محکم می‌شود، گاه نیز به انحطاط می‌انجامد. گومیلف برای نمونه‌ی اول دولت روس کیف را در سده‌های هفتم و دهم میلادی مثال می‌زند که در نتیجه‌ی برخورد نظام‌های مختلف قومی دشت اوراسیا تشکیل گردید. در این واقعه در نتیجه‌ی همجوشی اسلاو، اوگور، آلان و ترک‌ها، ولیکوروس‌ها (روس‌های روسیه امروزی) ظهور کردند. مثال خوبی که برای نمونه‌ی دوم می‌توان آورد، جوامعی هستند که در طول دو هزار سال در طول دیوار بزرگ چین از ترکیب مغول - چینی و منچور - چینی تشکیل شده‌اند. این جوامع مانا نبوده و نتوانستند به عنوان یک واحد قومی مستقل به حیات خود ادامه دهند. گومیلف روس‌ها را به عنوان آبرقوم اوراسیا می‌خواند و بر این باور است که این آبرقوم چهارمین احیای غریزه پاسیونری است که پیش از این آبرقوم‌های هون، ترک و مغول را به وجود آورده است.

همانگونه که در فوق به آن اشاره شد، گومیلف در عین حال که روابط قومی درون آبرقوم را ممکن می‌داند بر این باور است که روابط بین آبرقوم‌ها مخاطره‌آمیز است. با این همه، وی دلیل ظهور ولیکوروس را میراث داری بیزانس و توان آن برای مقابله و رویارویی با غرب به علت روابط همزیستی درازمدت با اقوام کوچرو دشت می‌داند.

به نظر گومیلف، اوراسیا تنها یک قاره‌ی وسیع نیست، در عین حال جهانی است که آبرقومی به همین نام در آن ساکن است. اگر اوراسیا را به صورت یک سه پایه در نظر بگیریم جهان اسلام در جنوب و آلمان - لاتین در غرب دو پایه آن را تشکیل می‌دهند. آرمان اوراسیا نشان می‌دهد که «روسیه برای حفظ و صیانت از فرهنگ خود باید اتحاد خود را با ترک‌ها که تهدیدی برای موجودیت وی نیستند، ادامه دهد و یا مجبور است خود را آماده‌ی استحاله‌ی فرهنگی در غرب بنماید. همانگونه که حامیان دولت اذعان دارند از آنجا که روس‌ها مستقل از دولت روسیه نمی‌توانند روس باقی بمانند، تشکیل دولت چندملیتی روس دارای اهمیت حیاتی برای تداوم وجودی روس‌هاست».

## قوم‌زایی ترک‌ها

همانگونه که در فوق اشاره شد، گومیلف بر این باور است که تشکل ولیکوروس‌ها مصادف با چهارمین احیای قوم‌زایی در قاره‌ی اوراسیا می‌باشد. تا پیش از این سه موج قوم‌زایی در ارتباط با اقوام کوچرو دشت بوده است. گومیلف بر این باور است که هر احیای قومی را باید یک نقطه‌ی عطف تاریخی محسوب نمود. به نظر گومیلف، در دشت بزرگ، یعنی در مناطق زیستی اقوام کوچرو این وضعیت سه بار رخ داده است. اولین احیای قوم‌زایی قدیمی‌ترین آن بوده و در سده‌های دهم و نهم قبل از میلاد رخ داده است. در این دوره اسکیت‌ها و چینی‌های باستان پا به صحنه‌ی تاریخ گذاشتند. دومین دوره سده‌ی سوم قبل از میلاد است که در این دوره سه آبرقوم بزرگ تکوین یافته‌اند: سارمات‌ها در غرب، هون‌ها در کوه‌های اینشان و وُهون‌ها و سینی‌ها نیز در جنوب مغولستان کنونی. سومین رخداد نیز ظهور مغول‌ها در سده‌ی دوازدهم می‌باشد.

به نظر گومیلف، هون‌ها را به عنوان پیامد موج سوم قوم‌زایی در دشت‌های اوراسیا باید اجداد باستانی ترک‌ها قلمداد نمود. گومیلف الگوی رفتاری هون‌ها را به عنوان اجداد باستانی ترک‌ها رویارویی با چینی‌ها از همان اوان ورود به صحنه‌ی تاریخ می‌داند. به نظر او، دلیل چنین رفتار هون‌ها را نه تنها در جنگاور بودن آنها، بلکه باید در ماهیت دفع‌کنندگی فرهنگ چینی برای همه‌ی خلق‌های آسیای میانه جستجو کرد، زیرا ترک‌ها (هون‌ها) دارای نظام‌های ایدئولوژیک خود می‌باشند و در سایه‌ی آن توانسته‌اند در برابر فرهنگ چینی مقاومت کنند.

گومیلف اهمیت مقاومت در برابر فرهنگ چینی را از نقطه نظر تاریخ انسانیت این چنین بیان می‌کند:

«انسانیت به خاطر جلوگیری از گسترش تعرضات هان (چین) به غرب در دوره‌ی بین سده‌های دوم قبل از میلاد تا سوم میلادی مدیون خدمات هون‌هاست».

هون‌ها در جنگ نابرابر با چینی‌ها فرتوت و به این علت نیز مغلوب سینی‌ها (مغول‌های باستان) شدند که دارای سلاح برنده‌تر و اسب‌های تیزروتر نسبت به هون‌ها بودند.

بدین ترتیب، در قوم‌زایی هون‌ها دو مرحله‌ی مهم ظهور کرده بود. در اولین مرحله اتحاد چینی‌ها، سینی‌ها، تینگ-لینگ و چه - شیه‌ها در سال ۹۳ میلادی ضربه‌ی سنگینی بر هون‌ها وارد نمود. دومین مرحله نیز ۱۵۰ سال طول کشید که فرمانده سینی تان-شیه - هوایی هون‌ها را نتوانست مغلوب کند و در نتیجه آنها را به جنوب رود ادیل تبعید نمود.

از این رو، از سده‌های نهم تا هشتم قبل از میلاد هون‌ها توانستند که استقلال و تمامیت دولت دشت را محافظت نمایند، ولی از این تاریخ به بعد در قوم‌زایی هون نقطه‌ی عطفی پدید آمد و صفحه‌ی جدید در این فرایند گشوده شد. گروه‌های ترک زبان به جهت غرب حرکت نمودند و در ترکستان سکنی گزیدند و اهالی هندوایرانی را در خود استحاله نمودند. بعدها این مهاجرت تا اعماق اروپا ادامه یافت.

در تاریخ‌نگاری این عقیده رایج است که همه‌ی تمدن‌های بزرگ از فرهنگ‌های شهری و یکجانشین نشأت گرفته‌اند. تمدن‌های سومر و بابل در بین‌النهرین، تمدن‌های مصر، هند و چین که در اطراف رودهای نیل، گنگ و رودخانه‌ی زرد تشکیل شده‌اند، اطراف منطقه‌ی مدیترانه و دولت - شهرهای مرکزی ایران همگی مجبور به رویارویی با استیلای کوچروها شدند. به نظر چایلند<sup>۱</sup>، علیرغم اینکه امروز همه‌ی کوچروهای آسیای میانه یکجانشینی پیشه کرده و تحت کنترل قرار گرفته‌اند، ولی در قرون وسطی هراس از آنها همه‌ی تمدن‌ها را فراگرفته بود.

به خصوص، در این ارتباط در منابع اروپایی نسبت به هون‌ها (بعدها در طول زمان از ترک‌ها) باور منفی شکل گرفت. گومیلف مخالف این باور است و این باورهای اروپامحور در خصوص هون‌ها را رد می‌کند.

«برای چه در اروپا در خصوص هون‌ها عقیده‌ی منفی وجود دارد و آنها را وحشی‌های پلید می‌خوانند؟ در واقع، معاصرین اروپایی هون‌ها کم از آنها بربر و وحشی نبودند. مؤلف کتاب سرباز و یونانی (اولین کتاب در زمینه‌ی هون‌ها) امیلیانوس مارسلینوس دارای دیدگاه‌ای اشتباه و پیش‌داورانه‌ای بود.»

«اینکه هون‌ها تمدن‌های چین، ایران و هلنی- رومی را نپذیرفتند به معنی این نیست که فاقد استعداد بودند. آنها فقط اسکیت‌ها را می‌پسندیدند.»

دومین موج عروج در قوم‌زایی ترک‌ها در اواسط سده‌ی ششم رخ داد. مهم‌ترین نتیجه‌ی این احیاء اتحاد همه‌ی کوچروهای ساکن در دشت بزرگ از رود لیاوهو تا دُن در زیر بیرق خاقان نشین ترک بود. کتیبه‌های اورخون- یئنی‌سئی نیز محصول این دوره می‌باشد. به نظر گومیلف، از نظر مقیاس مکانی خاقان‌نشین بزرگ‌تر از دولت هون بود. مهم‌تر اینکه زبان و فرهنگ قوم فاتح و از جمله قبچاق‌ها (پولوس‌ها)، کانگاراها (پچنک‌ها)، قارلوق‌ها، قرقیزها (نوادگان تینگ-لینگ‌ها)، ترکمن‌ها (نوادگان پارث‌ها) و کیتان‌های مغول را پذیرفتند و آن را حتی پس از سال ۷۴۵ که این خاقان‌نشین از صحنه‌ی تاریخ حذف گردید، محافظت نمودند.

با استفاده از مدل نمادگرایی قومی آنتونی اسمیت می‌توان دید که بسیاری عناصر تعیین‌کننده هویت قومی ترک در این دوره تشکل و تکوین یافته است. برای مثال، تکوین اسطوره‌های هویت قومی ترک، اسطوره‌های مربوط به نیاکان قومی، سنت‌ها و خاطرات مشترک میان اعضای گروه قومی و پای بندی به «سرزمین» تاریخی در این دوره صورت گرفته و یا به گونه‌ای در ارتباط با این دوره بوده است. در میان این عناصر، بلکه مهم‌ترین آنها اصطلاح «ترک» است که در این دوره تبدیل به شناسه‌ی قومی گردید. به نظر آنتونی اسمیت، نام‌های جمعی جوامع قومی در عین حال که نماد و نشانه‌ی قطعی جوامع قومی است، موجب متمایزسازی اعضای گروه قومی از دیگران و شناسایی «خودی» می‌گردد.

از این رو، اگر به گفته‌های گومیلف مراجعه کنیم هم قوم و هم دولت نام خود را از شناسه «ترک» گرفته است. گومیلف در ارتباط با این مسئله در خصوص منشاء و تبار ترک‌ها می‌نویسد:

«مردمان ترک زبان بخش غربی آسیای میانه از آغاز سده‌ی سوم قبل از میلاد قوم شناخته شده‌ای بودند ولی شناسه‌ی ترک در آن دوره موجود نبود. در سده‌ی سوم قبل از میلاد به این گروه هیونگ-نو (هون) می‌گفتند. بعدها در سده‌های چهارم و پنجم «کاو-کوی» و یا «تیه-له» نامیده می‌شدند... مردمانی که خود را ترک (به زبان چینی توکیو) می‌نامیدند، در اوایل سده‌ی ششم در مغولستان تکوین یافت. خصوصاً این شناسه نه برای همه‌ی گروه‌های قومی ترک‌زبان، بلکه به بخش کوچکی از این گروه که حکومت را در آسیای میانه به دست گرفته بودند، اطلاق می‌شد. تاکنون تاریخ این گروه به صورت اقناع‌کننده‌ای مورد بررسی قرار نگرفته است. در سده‌ی نوزدهم میلادی در خصوص منسوبیت قومی خلق تو-کیو دو دیدگاه مطرح گردید. مستشرقین فرانسوی آنها را ترک و چین‌شناس روس ن.ی. بیچورین نیز آن را مغول قلمداد نمودند. کشف کتیبه‌ی اورخون توسط ن.ی. یادرینسیف هویت ترکی تی-کیوها را تصدیق نمود. ولی ما این واقعیت را نمی‌توانیم بدون قید و شرط بپذیریم.»

به نظر پاول پلیوت<sup>۲۲</sup> و آندره کونونوف<sup>۲۳</sup>، اصطلاح ترک به معنی «قدرتمند» و «ثابت قدم» می‌باشد که این نشان‌دهنده‌ی زایش یک شناسه‌ی قومی از یک شناسه‌ی سیاسی است. به نظر کونونوف، شناسه‌ی «ترک» نام اجتماعی با جغرافیای وسیع و «مجموعه‌ای از

22 - Paul Pelliot

23 - N. Kononov

قبایل مختلف با منسوبیت قومی و نژادی مختلف» می‌باشد. دیدگاه‌های کونونونف با نظر پلیوت همخوانی دارد. به نظر پلیوت، از آنجا که قبایل مغول در سده‌ی سوم در اولین اتحادیه موسوم به تو-کیو در کان-سو جای گرفتند، پسوند جمع مغولی به همراه شناسه‌ی سیاسی آمده است. گومیلف با این دیدگاه توافق کلی دارد و دیدگاه خود را به این شرح بیان می‌دارد:

«در سده‌ی ششم ترک‌ها (به بیان صحیح‌تر تورکوت‌ها) مردمی با بافت مرکب بودند که در نتیجه‌ی یگانگی همه‌ی اقوام ترک زبان که در سایه‌ی پیشرفت صنعت آهنگری در دوره‌ی حکومت مغول تبار آچینا (به عنوان ادامه‌دهنده‌ی سنت جنگاوری آبا و اجداد سیپینی دشت‌های اوردوس) نیازهای تسلیحاتی هم قبیله‌ای‌های خود را تأمین می‌کردند، ظهور کردند».

گومیلف عموماً برای منشاء قومی ترک و بالاخص در خصوص عاقبت خاقان‌نشین ترک سه مرحله را تشخیص می‌دهد. اولین مرحله، سلسله حوادث تاریخی که از سال ۶۰۴ شروع می‌شود و به اضمحلال خاقان‌نشین ترک در سال ۷۴۵ منتج می‌شود. به نظر گومیلف، ترک‌ها ساخت سیاسی و استقلال خود را از دست دادند و به عنوان یک قوم رو به اضمحلال گذاشتند. در این فرایند آنچه که به تاریخ نپوست شناسه‌ی «ترک» بود. این وضعیت در برداشت گومیلف از تاریخ ترک بنیان‌های مرحله‌ی دوم را تشکیل می‌دهد. «شناسه‌ی ترک نه تنها از بین نرفت، بلکه بر نیمی از آسیا گسترش یافت. عرب‌ها مدت‌ها بعد از اینکه دارندگان واقعی عنوان ترک از بین رفتند، این شناسه را به عنوان نماد جنگاوری و والاتباری برای همه‌ی اقوام جنگاور کوچرو و دشتی در شمال منطقه‌ی سغدیانا که این نام را پذیرفته بودند، به کار بردند».

بعدها شناسه‌ی ترک بار دیگر دچار تغییر مفهومی شد و شناسه‌ی گروه زبانی گردید. این مرحله سومین مرحله در رویکرد وی به منشاء ترک می‌باشد. از این زمان به بعد شناسه‌ی «ترک» توسعه‌ی زبان‌شناختی پیدا کرد.

نهایتاً اینکه، گومیلف عمق تاریخی شناسه‌ی ترک را نه در یک جامعه قومی، بلکه در ترکیب جوامع قومی می‌بیند. وی بر این باور است که شناسه‌ی قومی ترک ابتدا به عنوان یک اصطلاح سیاسی در مفهوم «قدرتمند و ثابت قدم» تکوین یافت و بعدها نیز این شناسه به نام مشترک گروه‌های قومی مختلفی که در این ناحیه مسکون بودند، تبدیل گردید. از طرف دیگر، شناسه‌ی ترک همیشه به همراه مغول یاد می‌شود. حتی گمان می‌رود که اعضای سلسله‌ی آچینا به عنوان قبیله‌ی حاکم بر خاقان‌نشین‌های ترک به احتمال بسیاری زیاد از مغول‌هایی هستند که زبان ترکی را پذیرفته بودند:

«فرض بر این است که در اواسط سده‌ی ششم اعضای قبیله‌ی آچینا و همراهان آنها ترکی را پذیرفته شدند و تنها در عناوینشان نشانه‌هایی از زبان مغولی باقی ماند».

از طرف دیگر همانگونه که در دیدگاه‌های مطرح شده در فوق دیدیم، زمانی که اعراب کوچروهای شمال را ترک می‌نامیدند (مرحله‌ی دوم) و زمانی که براساس زبان ترکی قومیتی شکل گرفت (مرحله‌ی سوم) عنصر تعیین‌کننده‌ی قومیت در اولی نام مشترک و در دومی زبان بود ولی همانگونه که در مباحث نظری گومیلف دیدیم، به نظر وی، یگانه نشانه‌ی قومیت الگوهای رفتاری است زیرا، به نظر او عناصری همچون دین و زبان اگرچه در برهه‌هایی توانسته‌اند نشانه و عنصر تعیین‌کننده باشند، ولی می‌توانند ما را دچار اشتباه بکنند.

### نتیجه‌گیری

گومیلف به طور کلی قوم‌زایی را فرایند تاریخی (حتی اگر قاعده‌ی تاریخی بنامیم چندان بی‌راه هم نگفته‌ایم) توسعه‌ی اقوام، عروج و افول (خلق‌ها) می‌داند. مهم‌ترین نشانه‌ی قوم به عنوان واحد اساسی انسانی الگوهای رفتاری است. از این رو، قوم‌زایی به عنوان بازتاب منظره‌ی عمومی حیات قومی در نهایت فرایند تاریخی شکل‌گیری الگوهای رفتاری است ولی همانگونه که از گفته‌های

گومیلف در خصوص قوم‌زایی ترک‌ها برمی‌آید سرنوشت تاریخی قومی نه تنها بر مبنای الگوهای رفتاری، بلکه بر اساس عوامل فرهنگی نیز قابل تبیین می‌باشد. خصوصاً دیدگاه‌های وی در خصوص مراحل پیشرفته‌تر قوم‌زایی بیشتر از الگوهای رفتاری نشان‌دهنده‌ی تحول مفهومی شناسه‌ی ترک می‌باشد. در واقع، این وضعیت تماماً نمی‌تواند مورد انکار قرار گیرد، زیرا عوامل فرهنگی همیشه عنصر تعیین‌کننده در شناسه‌ی قومی بوده است. همانگونه که آنتونی اسمیت نیز بر آن تأکید دارد، عامل اصلی در تشکیل ملت تفسیر عوامل مجدد بقاء قومی است.

از طرف دیگر همانگونه که گومیلف نشان می‌دهد، در سال ۷۴۵ خروج ترک‌ها از صحنه‌ی تاریخ در دشت بزرگ و همچنین اقدام آنها به برقراری تماس با اسلاوها در دشت‌های شمالی دریای سیاه را باید مقولاتی دانست که مورخین باید بر روی آن مطالعات بسیاری را به انجام برسانند. فرض نابودی ترک‌ها در شرق توسط چینی‌ها و اتحاد ترک‌ها با اسلاوها در غرب نمی‌تواند دلیلی کافی برای نابودی کامل ترک‌ها قلمداد شود. قبل از هر چیزی در دشت هنوز تنها کوچروها می‌زیستند. دواماً بر روی میراث خاقان‌نشین بزرگ، خاقان‌نشین اوغور شروع به شکل‌گیری کرده بود. از طرف دیگر، از آنجا که زبان ترکی همچون زبان لاتین نقشی همچون زبان ارتباطی فرهنگی<sup>۲۴</sup> ایفاء نمی‌کرد، بی‌معنی خواهد بود که فرض کنیم دیگر اقوام زبان در حال نابودی را ادامه داده‌اند. از این رو، آنچه که با سقوط خاقان‌نشین بزرگ نابود گردید، قوم ترک نبود، دولتی بود که کوچروهای دشت را در زیر بیرق خود متحد کرده بود. بعد از این سقوط، مهاجرت‌های متعددی صورت گرفت و در نتیجه تماس‌های قومی که در نواحی مختلف برقرار گردید، حوادث تاریخی به وقوع پیوست.

گومیلف در یک فرایند تاریخ‌هویت ترک را مورد بررسی قرار می‌دهد. نتیجه‌گیری وی پرسش‌هایی زیادی را برای تاریخ‌نگاران ایجاد می‌کند. به نظر، پیش از اینکه گومیلف را در طبقه‌بندی‌هایی جای دهیم، باید با روش‌شناسی دقیق و علمی جوانبی از دیدگاه‌های وی مورد بررسی و مذاقه قرار دهیم.

### توضیحات

با توجه به اینکه در متن مقاله از برخی اصطلاحات بیولوژیک که ناآشنا برای خوانندگان نشریه می‌باشد، استفاده شده است مترجم به جا می‌داند که مختصر اطلاعاتی در خصوص این اصطلاحات ارائه نماید:

- زیست کره (بیوسفر) به آن بخش یا لایه از کره‌ی زمین گفته می‌شود که در آن زندگی وجود دارد. این لایه زیستگاه انسان و دیگر موجودات زنده همچون پرندگان، ماهیان یا سازواره‌ها و موجودات خاکزی است و تا لایه‌هایی از زمین که ریشه‌ی درختان و جانداران نفوذ می‌کنند، ادامه دارد.

- کُنام در دانش بوم‌شناسی یک اصطلاح در توصیف همه‌ی نقش گونه یا جمعیت در اکوسیستم با دیگران به کار برده می‌شود. به طور مثال، دلفین به طور واقعی می‌تواند با تغییر مکان زندگی خود همچنان خود را با اکوسیستم وفق دهد، به شرطی که در هماهنگ‌سازی خود با گونه‌های اکوسیستم جدید موفق باشد. در حقیقت، کُنام یک گونه به همه‌ی راه‌های ارتباطی آن گونه با زیستگاه گفته می‌شود و با مفهوم زیستگاه متفاوت است. کُنام توضیح‌دهنده‌ی چگونگی تقسیم منابع اکوسیستم میان آنها و چگونگی پاسخ جانداران به این تقسیم منابع است.

- جامعه‌ی زیستی یا زی‌سازند به مجموع موجودات زنده‌ای که در ارتباط با یکدیگر یک واحد بوم‌شناختی طبیعی را تشکیل می‌دهند گفته می‌شود. منظور از زی‌سازند گروهی از ارگانیسم‌ها یا جانوران است که بسیار نزدیک به هم زندگی کرده‌اند و یک واحد

زیست‌بوم طبیعی را تشکیل داده‌اند. بین بعضی از افراد موجودات یک‌زی‌سازند روابط متقابل وجود دارد، ولی این روابط بین همه‌ی افراد یک‌زی‌سازند وجود ندارد.

- آمیژه ژنتیکی در اسطوره‌شناسی یونان حیوانی است با سر شیر و بدنی بز مانند و در مفهوم دگرگونی ژنتیک یک موجود می‌باشد. در این متن برای «کمیرا» معادل آمیژه در نظر گرفته شده است.

## سیر تاریخی اوراسیاگرایی روسی: از اوراسیاگرایی کلاسیک تا اوراسیاگرایی نوین<sup>۲۵</sup>

بوراکان سربست

### مدخل

اصطلاح اوراسیا از نقطه نظر جغرافیایی به بخش‌های به هم پیوسته‌ی قاره‌های آسیا و اروپا گفته می‌شود. اصطلاح اوراسیا به عنوان یک منطقه در عین حال بیانگر تکوین ایدئولوژی‌ای بر مبنای این منطقه‌ی جغرافیایی است. این ایدئولوژی که اوراسیاگرایی خوانده می‌شود، به عنوان یک جریان فکری دارای جایگاه مهمی در تاریخ، مخصوصاً تاریخ روسیه است. این جریان تحت قالب اوراسیاگرایی نوین به نفوذ خود در این کشور ادامه می‌دهد.

اگرچه اوراسیا به عنوان یک مفهوم جغرافیایی به مجموعه‌ای از بخش‌های آسیا و اروپا اطلاق می‌شود، ولی در اوایل سده‌ی بیستم در ایدئولوژی اوراسیاگرایی، اوراسیا مفهومی متفاوت از این مفهوم جغرافیایی کسب نمود. ایدئولوژی مذکور به عنوان یک سنت ظهور کرد و توسعه یافت و مفهوم نظام‌مندی به این اصطلاح بخشید. به استثنای اوراسیاگرایی روسی (۱) به کاربردی نظری و نظام‌مندی از اصطلاح اوراسیا نمی‌توان برخورد نمود. اوراسیاگرایان روسیه در استفاده از این مفهوم با صرف نظر کردن از برخی کاستی‌ها - فزونی‌ها منطقه‌ی مشخص جغرافیایی را مقصود می‌کنند. با این همه، باید این نکته را متذکر شد که در فرایند تحول از اوراسیاگرایی کلاسیک به اوراسیاگرایی نوین این اصطلاح بازتعریف شده است. مخصوصاً تعریف متفاوت اوراسیاگرایی از هویت اوراسیایی موجب شکل‌دهی نوین به مفهوم اوراسیا شده است.

اوراسیاگرایی از ربع اول سده‌ی بیستم از طرف روشنفکران روس که در دوره‌ی پس از انقلاب روسیه به اروپا مهاجرت کرده بودند، مطرح گردید. این جریان مطرح در سده‌ی بیستم یک ایدئولوژی واکنشی بود. لازم به یادآوری است که بازتعریف هویت اوراسیایی تلاش برای بازتعریف هویت روسی است. با این همه، ارتباط آن با نظریه‌های جغرافیای سیاسی که به سیاست‌های امنیتی اتحاد جماهیر شوروی شکل داده بود، اهمیت افزونی به این جریان بخشیده است.

درک بهتر اوراسیاگرایی منوط به درک و بازخوانی مباحثات غرب‌گرایان و اسلاوفیل‌ها در سده‌ی نوزدهم در روسیه می‌باشد. در واقع، می‌توان گفت که اوراسیاگرایان راهروان و اخلاف اسلاوفیل‌ها می‌باشند. با این همه، اوراسیاگرایان بر این باور هستند که ایده‌ی اسلاوفیل همزیستی اسلاوها با غیراسلاوهای ساکن روسیه را غیرممکن می‌سازد. بدین ترتیب، اوراسیاگرایی ایدئولوژی است که همزیستی اقوام مختلف ساکن در روسیه را فراهم می‌کند. از نقطه نظر درک ماهیت این ایدئولوژی باید مباحثات مطروحه در روسیه سده‌ی نوزدهم را مورد بررسی قرار داد. ایدئولوژی اوراسیاگرایی نوین نیز در این چارچوب می‌تواند مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد. اوراسیاگرایی نوین به عنوان شکلی از اوراسیاگرایی از اوایل هزاره‌ی سوم، فراتر از ابعاد فلسفی و فکری اوراسیاگرایی کلاسیک، به عامل تعیین‌کننده در سیاست خارجی روسیه تبدیل شده است. در این مفهوم اوراسیاگرایی نوین به عنوان ایدئولوژی توسعه‌طلبی روسیه مورد انتقاد قرار گرفته است. با در نظر گرفتن دیدگاه‌های اوراسیاگرایی اخیر و تحولات صورت گرفته در صحنه‌ی روابط

<sup>۲۵</sup> - این مقاله ترجمه‌ای از منبع زیر می‌باشد:

بین‌الملل می‌توان گفت که این انتقادات چندان هم بی‌راه نیستند. در این مقاله در چارچوب تکامل تاریخی این جریان تلاش شده تا تبیین و تحلیلی از اوراسیاگرایی ارائه شود.

### پیدایی اوراسیاگرایی کلاسیک

ایده‌ی تقسیم زمین به نواحی مختلف ریشه در یونان باستان دارد. در این دوره زمین به آسیا، اروپا و لیبیا (آفریقا) تقسیم شده بود. با این همه، حدود این مناطق چندان روشن نبود. مرزهای اروپا و آسیا به وضوح مطرح نشده بود. در سده‌ی اوّل قبل از میلاد در عصر استرابون رودخانه‌ی دُن مرز آسیا و اروپا قلمداد می‌شد. ایده‌ی جدایی اروپا از آسیا به واسطه‌ی رودخانه‌ی اورال بعدها در سال ۱۷۲۰ مطرح گردید. این ایده توسط مورخ و جغرافیدان روس واسیلی تاتیشچف طرح گردید. این ایده که در عصر اصلاحات پتر کبیر مطرح شد، در ارتباط نزدیک با نوسازی روسیه قرار داشت. تزار پتر اوّل بر این باور بود که کشورش باید یک کشور اروپایی محسوب شود. بدین منظور می‌بایست بخشی از اراضی آسیایی روسیه اروپا قلمداد می‌شد. جغرافیدان پتر، تاتیشچف به جای حدود اروپا و آسیا که تا آن دوره مرسوم بود، نقشه‌ی دیگری ترسیم کرد و سلسله کوه‌های اورال را که «کمر بند بزرگ» می‌نامید، به عنوان مرز طبیعی آسیا و اروپا قبول نمود.

ولی این الکساندر ون هامبولدت<sup>۲۶</sup> جغرافیدان آلمانی بود که به منظور تعریف نقطه‌ی تلاقی اروپا و آسیا اصطلاح «اوراسیا» را طرح نمود. هالفورد جی. مکیندر<sup>۲۷</sup> پایه گذار انگلیسی تبار علم ژئوپلتیک مفهوم «هارتلند-ناحیه‌محور» را بر مبنای جغرافیای اوراسیا که هامبولدت وضع کرده بود، تعریف نمود. وی واضح نظریه‌ی «تسلط بر زمین» می‌باشد. مکیندر نظریه‌ی خود را در مقاله‌ای تحت عنوان «محور جغرافیایی تاریخ»<sup>۲۸</sup> در نشریه‌ی «سلطنتی جغرافیا» در سال ۱۹۰۴ طرح نمود. وی با بیان اینکه عصر توسعه‌طلبی‌های ماوراءبحار به پایان رسیده، اصطلاح «حاکمیت خشکی» را طرح نمود. مکیندر بر روی کره‌ی زمین خشکی بزرگی را تعریف می‌کند. برای مرکز این خشکی بزرگ که «جزیره‌ی جهانی» نامیده، از اصطلاح هارتلند استفاده می‌کند. منطقه‌ی مدنظر مکیندر از طرف دیگر متخصصین ژئوپلتیک «منطقه‌محور» خوانده شده است.

مکیندر با در نظر گرفتن نقشه‌ی جزیره‌ی جهان، منطقه‌ی بین اروپای شرقی تا قطب شمال و تا آسیای میانه را هارتلند و یا «منطقه‌محور» می‌نامد. به نظر وی، تسلط بر این منطقه به معنای تسلط بر اروپای غربی، ترکیه، ایران، چین، هندوستان و خاورمیانه که وی آن را «هلال خارجی» می‌نامد، می‌باشد.

کارشناسان روسی ژئوپلتیک راه پایداری دولت مستقل و قدرتمند روس را بر مبنای نظریات مکیندر تعریف کرده اند. منطقه‌ی «هارتلند» مدنظر مکیندر با جغرافیای شوروی و حوزه‌ی نفوذ آن در دوره‌ی اتحاد جماهیر شوروی منطبق بود. این منطقه نه تنها از نقطه نظر استراتژیک، بلکه از نقطه نظر منابع معدنی نیز دارای اهمیت کلیدی است. ایده‌ی مربوط به تحکیم موقعیت روسیه در حوزه‌ی وسیع‌تر آموزه‌ی اصلی ژئوپلتیک روسیه را تشکیل می‌دهد. در این آموزه کنترل حوزه‌ی وسیع‌تر در عین حال عامل اصلی تأمین‌کننده‌ی امنیت روسیه تلقی شده است. روسیه با طرح اینکه هم دولت اروپایی و هم دولت آسیای است آموزه‌ی «دولت اوراسیایی» را طرح نموده است.

26 - Alexander Von Humboldt

27 - Halford J. Mackinder

28 - The Geographical Pivot of History

بنیان‌های جنبش اوراسیاگرایی بعد از انقلاب ۱۹۱۷ سوسیالیستی روس از طرف برخی از روشنفکران مهاجر این کشور در سال ۱۹۲۱ در صوفیه ریخته شد. در این تاریخ کتابی حاوی دیدگاه‌های اندیشه‌ورزان اوراسیاگرا و از جمله نیکولای تروبتسکوی تحت عنوان «بازگشت به شرق» منتشر گردید. تا سال ۱۹۳۳ چند مقالات در نشریه‌ی «تاریخچه‌ی اوراسیا»<sup>۲۹</sup> در برلین، پراگ و پاریس منتشر گردید که حاوی نقطه‌نظرات اندیشه‌ورزان اوراسیاگرا بودند.

با وجود اینکه نیکولای تروبتسکوی از اصطلاح اوراسیاگرایی و اوراسیا استفاده ننموده است، ولی کتاب وی تحت عنوان «اروپا و انسانیت» مانیفست اوراسیاگرایی کلاسیک محسوب می‌شود. این کتاب کم حجم ۸۲ صفحه‌ای در سال ۱۹۲۰ در صوفیه از طرف انتشارات روس - بلغار منتشر گردید.

تروبتسکوی در این کتاب با سنت اثبات‌گرایی مبتنی بر فرهنگ روشنگری اروپایی که بر برتری و تفوق فرهنگ اروپایی تأکید دارد، مخالفت می‌کند. تروبتسکوی بر این باور است که جنگ جهانی اول به تنهایی برای نشان دادن بربریت دنیای روم - ژرمن کفایت می‌کند. از این رو، اروپا پیشتاز نوسازی نیست، بر عکس همچون حیوان درنده‌ای است. هدف اندیشه‌ی ژرمن - روم تسهیل استعمار اروپایی است. به زعم تروبتسکوی، فرهنگ ژرمن - روم ماهیت شیطانی دارد که باید با آن مبارزه نمود.

اوراسیاگرایان به وضوح با دیدگاه «انسان جهانی» مخالفت می‌کردند. به نظر آن‌ها، تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلفی وجود دارد. به صورت علمی و عینی نمی‌توان اثبات کرد که فرهنگ و تمدن روم - ژرمن بر دیگر تمدن و فرهنگ‌ها برتری و تفوق دارد. توسعه‌ی هر تمدن منوط به استفاده از پویایی و انرژی خود است. اوراسیاگرایان تلاش می‌کردند تا افکار خود را بر مبنای یک بستر تمدنی مفهوم‌سازی نمایند. در اندیشه‌ی آنها، در هر برهه‌ی زمانی تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف باید ساختارهای اجتماعی و نظام‌های اقتصادی مختص خود را تشکیل دهند. هیچ فرهنگی تفوق و برتری بر دیگری ندارد. از این نظر، اوراسیاگرایان با نقد نوسازی در عین حال که با ایده‌ی جهانی‌سازی فرهنگ و تمدن ژرمن - روم مخالفت می‌کردند، پیشتاز انتقادات بر شرق‌شناسی محسوب می‌شوند. اندیشه‌های اوراسیاگرایان با فلسفه‌ی تاریخ اسپنگلر و توین‌بی دارای وجوه مشترکی است. اسپنگلر نیز با محور بودن یک فرهنگ مخالفت می‌کرد و بر این باور بود که هر فرهنگ دارای ساخت مختص خود می‌باشد و عناصر یک فرهنگ نمی‌تواند به همانگونه که است به فرهنگ دیگر منتقل گردد. اگرچه بین اندیشه‌های اسپنگلر و توین‌بی برخی تفاوت‌ها مشاهده می‌شود، ولی این دو اندیشمند در بسیاری از مسائل دارای اندیشه‌های مشابه هم می‌باشند. نکته‌ی مشترک فلسفه‌ی تاریخ هر دو اندیشمند سطح پیشرفتی است که فرهنگ غرب به آن دست یافته است. واحد تحلیل اندیشه‌ی تاریخی توین‌بی ملت - دولت نیست، بلکه تمدن است.

نمایندگان ایدئولوژی اوراسیاگرایی که تمدن غرب را از هر جنبه مورد انتقاد قرار داده‌اند، اشخاصی با تحصیلات در رشته‌های گوناگون علمی هستند. برای مثال، یکی از پیشتازان این جریان نیکولای تروبتسکوی زبان‌شناس و محقق حوزه‌ی فرهنگی است. پیتور ساویتسکی (جغرافیدان و اقتصاددان) - پیتور سووچینسکی (منتقد هنری) - گریگوری ورنادسکی (مورخ) - گریگوری فلوروسکی - و لو کارساوین فیلسوف می‌باشند. از دیگر نمایندگان این جریان می‌توان از رومان جاکوبسون (زبان‌شناس و ادبیات‌شناس) - پیتور بیتسلی (مورخ) - ایوان ایلین (حقوقدان) - نیکولای الکسیف (حقوقدان) - ارنجن هارا داوان (مورخ) - وسوولد ایوانوف (نویسنده) - دیمتری سویاتوپولک میرسکی - و الکساندر کوژنیکوف نام برد.

مفروضات اساسی این جریان را که از افکار نویسندگان با گرایش علمی گوناگون شکل گرفته، به شرح زیر می‌توان برشمرد:

- اوراسیا به عنوان یک واحد فرهنگی - اجتماعی و فرهنگی - جغرافیایی، حوزه‌ی جغرافیایی گروه‌های قومی گوناگونی است که دارای رفتارهای مشترک در برابر خارج از این حوزه می‌باشند.

- این جریان به مثابه پروژه‌ی توسعه‌ی مشترک بر مبنای ارزش‌ها، سنت‌ها و آئین‌های فرهنگ ملی گروه‌های قومی اوراسیا تنها راه نویدبخش آینده باشد.

- از نقطه نظر توسعه‌ی فرهنگی و تاریخی به جای یک فرمول جهانی باید رویکردهای مختلف توسعه به رسمیت شناخته شود.

### اوراسیاگرایی کلاسیک در مصاف با غرب‌گرایی و اسلاوفیلیزم

تنها راه درک ایدئولوژی اوراسیاگرایی کلاسیک شناخت و درک اوضاع فکری روسیه در سده‌ی نوزدهم می‌باشد. جنبش‌های اصلاح‌طلبانه و نوگرا که از زمان پتر اوّل شروع شده بود، منجر به ظهور دو جریان فکری در روسیه گردید. اندیشه‌ورزان منسوب به جنبش غرب‌گرایی به عنوان اوّلین جریان، روسیه را به علت اینکه به اندازه‌ی کافی و به سرعت غرب‌گرایی را در پیش نگرفته مورد انتقاد قرار می‌دادند. در واکنش به جریان غرب‌گرایی، جریان اسلاوفیل - که گاه به ناحیه‌گرایی نیز موسوم شده است - و جریان مشتق از آن، پان‌اسلاویزم ظهور نمود. از سنتز مباحثات این دو جریان در خصوص مأموریت تاریخی روسیه و هویت روسی، اوراسیاگرایی با ادعای ارائه‌ی «راه سوّم» ظهور نمود. به نظر اوراسیاگرایان بلشویک‌ها با اینکه در ظاهر ضدغرب می‌نمایند، ولی به واسطه‌ی غربی بودن ایدئولوژی مارکسیستی در اصل غرب‌گرا هستند. به نظر آنها با در نظر گرفتن توان تاریخی و معنوی روسیه باید نقشه‌ی راه جدیدی ترسیم نمود. سیاست‌های غرب‌گرایانه با مستهلک کردن ساخت فرهنگی و اجتماعی مردم روس هماهنگی بین طبقات مختلف را از بین برده و کشور به ورطه‌ی واپس‌ماندگی انداخته است. کشور در عین حال که نسبت به کشورهای غربی عقب‌مانده، اعتماد به نفس خود را نیز از دست داده است.

پیتر و چادایف برای اوّلین بار در سال‌های ۱۸۳۰-۱۸۲۹ در سلسله نوشته‌هایی تحت عنوان «مکتوبات فلسفی» با رویکردی غرب‌گرایانه شروع به حلاجی غرب نمود. چادایف منبع و منشاء توسعه‌ی غرب را در دین مسیحیت و کلیسای مسیحی، به عنوان تجسّم عینی مسیحیت می‌دید. به نظر وی، مسیحیت ارتدوکس در اصل به معنی «جداسری دینی» است. وی پذیرش مسیحیت توسط روسیه از بیژانس را یک وضعیت ناخوشایند می‌خواند. اندیشه ورز دیگر غرب‌گرا - ویساریون بلینسکی - نیز همچون چادایف به مخالفت با ارتدوکس‌گرایی می‌پردازد و بر این باور است که آینده‌ی روسیه در گرایش به غرب است. با این همه، بلینسکی در برخی نکات متفاوت از چادایف فکر می‌کند. او همچون چادایف از پادشاهی محافظه کار و نهادینه شده اروپایی دفاع نمی‌کند. وی بر این باور بود که روسیه‌ای که ارزش‌هایی همچون حقوق شهروندی، اصلاحات اجتماعی و حقوق زنان را نادیده می‌گیرد، تهدیدی برای اروپا است. علیرغم تفاوت‌های اساسی، نکته‌ی مشترک اندیشه‌ورزان غرب‌گرا این است که منبع الهام فکری همه‌ی آنها «فردریک هگل» است. آنها با تعقیب دیدگاه‌های هگل بر این باورند که سیر تاریخ از شرق به غرب یعنی به اروپا می‌باشد.

به باور غرب‌گرایان تنها راه‌هایی روسیه از واپس‌ماندگی همگون‌سازی خود با غرب و تقلید از آن است. این دیدگاه موجب ظهور دیدگاه مخالف خود، یعنی اسلاوفیل شد. برعکس غرب‌گرایان، اسلاوفیل‌ها بر این باور بودند که تنها راه توسعه‌ی روسیه بازگشت آن به سنت‌ها و خویشتن خویش است. در واقع، این جریان در ذات خود اندیشه‌های ملی‌گرایانه را می‌پروراند.

اصطلاح اسلاوفیلیزم با وجود آنکه از نقطه نظر ریشه‌شناسی مفهوم اسلاوگرایی را مستفاد می‌کند، جریان فکری است که در مصاف با غرب‌گرایی از طرف برخی از اندیشه‌ورزان اشرافی روس بعد از دهه‌ی سی سده‌ی نوزدهم مطرح گردید. از نقطه نظر آنها اسلاوفیلیزم بیش از آنکه همگرایی و همبستگی با هم‌تباران اسلاو را مدنظر قرار دهد، احیای برخی عناصر فرهنگی اصیل اسلاو روسیه کهن را در برنامه‌ی خود دارد. الکسی هومیاکوف تنها کسی بود که این اصطلاح را در مفهوم ریشه‌شناختی آن در دهه‌ی چهل سده‌ی نوزدهم به کار برد. ولی با جنگ کریمه اسلاوهای غیرروس نیز به جنبش اسلاوفیلیزم پیوستند.

اندیشه‌ورزان اسلاوفیل با طرح دیدگاه‌های خود در چارچوب افکار ضداروپایی به آرمانی‌سازی تاریخ و نهادهای روس پرداختند. در برابر فردگرایی، مالکیت خصوصی و قانون که مختص اروپا بود، عناصر فرهنگ روسی همچون مالکیت مشترک، اجتماع‌گرایی و عادات و سنن را مطرح ساختند. اسلاوفیل‌ها از این ایده دفاع می‌کردند که روسیه دارای سنت‌های تاریخی خاص خود است و پتر اوّل با انجام اصلاحات غرب‌گرایانه کشور را در منگنه قرار داده است.

اسلاوفیل‌ها به عنوان «گروهی که به مخالفت با غرب‌گرایی روسیه برمی‌خیزند و خواهان بازگشت به مسیحیت واقعی و اصول دوره‌ی پیش از پتر می‌باشند» نفوذ خود را به خصوص در دهه‌های چهل و پنجاه سده‌ی نوزدهم بیشتر نشان دادند. پیش از این تاریخ، در دهه‌ی سی سده‌ی نوزدهم رویارویی غرب‌گرایان اصلاح طلب و اسلاوفیل‌های طرفدار سنت‌ها شروع گردید. مشخصه‌ی اصلی اسلاوفیل‌های روسی ایمان راسخ آنها به ویژگی منحصر به فرد و مثبت تاریخ و سنت‌های روس می‌باشد. این جریان واکنش سنت‌گرایانه به برتری و هم‌اوردطلبی غرب است. این دیدگاه تفاوت و ویژگی منحصر به فرد روسیه را برتری و مزیت آن نسبت به غرب تلقی می‌کند. البته لازم به ذکر است که دوگانگی اروپا-روسیه تنها یک چارچوب مباحثه و مناظره نیست، یک رویارویی و تمایز فرهنگی است. به نظر اسلاوفیل‌ها، روسیه بخشی از تمدن و فرهنگ مسیحی اروپایی است. ولی آنچه که به روس‌ها برتری و تفوق می‌دهد هویت ویژه آنها بر مبنای مسیحیت ارتدوکس است. به عبارت دیگر، روس‌ها در برابر اروپاییان خود را آسیایی قلمداد نمی‌کنند. بزرگترین تشابه روس‌ها و آسیایی‌ها این است که روسیه همچون آسیا اصل فردگرایی مبتنی بر حقوق روم را به رسمیت نمی‌شناسد.

یکی از پیشتازان اسلاوفیل این دوره، نیکولای دانیلوسکی در عین حال یکی از نویسندگان پیشتاز مطالعات تمدن در مفهوم مدرن آن می‌باشد. مؤلف مذکور در کتاب «روسیه و اروپا» که در سال (۱۸۶۹) در تلاش برای نشان دادن تفاوت و تمایز فرهنگ روس از فرهنگ اروپایی تحلیل نظری در این خصوص ارائه می‌کند. به نظر وی برداشت تاریخی اروپامحور برای تحلیل مناطق و کشورهای غیراروپایی اهمیت و ارزشی ندارد.

برای اوّلین بار در سال ۱۸۳۹ ایوان کیروسکی در مقاله‌ای تحت عنوان «جوابیه‌ای به هومیاکوف» و بعدها به تفصیل در تکنگاری «ماهیت روشنگری اروپا و روابط آن با روشنگری روسی» اصول اساسی اندیشه‌ی اسلاوفیل را مطرح ساخت. اسلاوفیل‌ها مخصوصاً مخالف عقل‌گرایی و فردگرایی اروپایی هستند. آنها براین باور بودند که عقل‌گرایی موجب اتمیزه شدن فرد در جامعه می‌شود. به نظر کیروسکی، عقل‌گرایی حقوقی در روم مسیحیت غرب را بالکل تحت تأثیر خود قرار داده است. در حالیکه روسیه همچون جوامع اروپایی تحت تأثیر روم قرار نگرفت. همانگونه که هومیاکوف-اندیشه‌ورز اسلاوفیل- اشاره می‌کند، روسیه با داشتن باورهای خود نیازی به ساخت‌های حقوقی و نهاد دموکراسی اروپایی ندارد. جنبه‌ی مشترک اندیشه‌ورزان اسلاوفیل این است که مفهوم و مأموریت خاصی را برای روسیه تعریف می‌کنند. این حس مأموریت داشتن به مرور زمان به یکی از پایه‌های توسعه‌طلبی روس تبدیل شده است. به نظر آنها، ارزش‌های والا و منحصر به فرد روسیه رهایی اروپای بی‌روح، ماده‌گرا و ملحد را نیز به ارمغان خواهد آورد. بدین ترتیب، این جریان مأموریت مسیح‌گونه‌ای را به خود منتسب می‌کند.

مباحثات بین اسلاوفیل‌ها در خصوص هویت و فرهنگ به مرور زمان دچار تغییر گردید. با وقوع جنگ کریمه و اوج‌گیری روحیات ملی‌گرایان در روسیه اندیشه‌ی اسلاوفیل به پان اسلاویزم تغییر ماهیت داد. در این دوره پان اسلاویست‌ها با روحیه‌ی ضداروپایی و غربی نسبت به اتریش خصومت می‌ورزیدند، لهستانی‌ها را به عنوان «اسلاوهای دگردیس شده» متهم می‌کردند و ملت‌های اسلاو را برای تشکیل فدراسیونی به پایتختی استانبول - که آن را «کونستانتینوپولیس» می‌نامیدند- فرامی‌خواندند.

برای مدافعین این جریان استیلا بر استانبول برای تشکیل یک دولت قدرتمند اسلاو در زیر بال‌های شاهین روس لازم و ضروری است. این شهر باید پایتخت همه‌ی ملت‌های اسلاو باشد. به نظر اندیشه‌ورز پان‌اسلاویست، نیکولای دانیلوسکی با این فتح تمدن اسلاوی جای تمدن در حال اضمحلال روم- ژرمن را خواهد گرفت و موجب ظهور تمدن جهانی خواهد شد. دانیلوسکی به عنوان شخصی که اندیشه‌های پان‌اسلاویستی را نظام‌مند ساخت، تلاش نمود تا اندیشه‌ی اسلاو را از خوش‌بینی رومانیتیک اسلاوفیلیسم رها سازد.

اندیشه رهسازی استانبول از دست ترک‌ها یکی از ایده‌های اساسی جریان پان‌اسلاویزم است. هم غرب‌گرایان و هم اسلاوفیل‌ها بر این باور بودند که ترک‌ها مردمی از مردمان بربر مشرق زمین و نیازمند دست‌یابی به روشننگری هستند. هدف دست‌یابی به استانبول نشانه‌ای از تبدیل برداشت مسیحیت ارتدوکس به روس‌گرایی توسعه‌طلبانه در اندیشه‌ی اسلاوفیل است. حتی در سده‌ی بیستم نیز شیفتگی به کونستانتینوپولیس در بسیاری از روشنفکران روس دیده می‌شود. برای این گروه از روشنفکران تسلط بر استانبول یک ضرورت تاریخی محسوب می‌شد. ولی استانبول و دریای سیاه برای اندیشه‌ورزان جریان اوراسیاگرایی، از آنجا که اوراسیا را منطقه‌ای یکپارچه قلمداد می‌کنند، چندان جذابیتی ندارد. پان‌اسلاویزم که به عنوان یک جریان توسعه‌طلبانه رشد و نمو یافت، بعدها به همراه ایده‌ی پدرسالارنهی موجود در ذهن تزارها و مسیحیت ارتدوکس به پایه‌ی اصلی هویت روس تبدیل گردید.

در فرایند گذار از اسلاوفیلیزم به پان‌اسلاویزم فلسفه‌ی اسلاوفیلیزم بیش از اینکه یک نگرش و طرز تفکر باشد، به ابزار سیاست خارجی تبدیل شد. در بحران‌هایی که سیاست بین‌الملل را عمیقاً تحت تأثیر قرار دادند، از فضای انقلابی ۱۸۴۸ اروپا تا قرارداد ۱۸۷۸ برلین، می‌توان رد پای سیاست پان‌اسلاویزم را دید. از اواسط سده‌ی نوزدهم گذار از اندیشه‌ی اسلاوفیلیزم به پان‌اسلاویزم به معنی گذار از نظریه به عمل می‌باشد. ولی نمی‌توان ادعا کرد که پان‌اسلاویزم روسی از طرف ملت‌های دیگر اسلاو مورد پذیرش قرار گرفته است. اسلاوهای غیرروس این اندیشه را نه پان‌اسلاویزم که، پان‌روسیسم تلقی نمودند. از نقطه نظر اسلاوهای غربی به خصوص لهستانی‌ها این وضعیت بسیار بارز و مبرهن بود. لهستانی‌ها کشور خود را «آخرین قلعه‌ی اروپاییان در برابر مسکویی‌های بربر» می‌دیدند. از نقطه نظر چک‌ها، اسلواک‌ها، کروات‌ها و اسلون‌های داخل امپراتوری اتریش- مجارستان نیز آنچه اهمیت داشت، بیش از هویت اسلاوی، مبارزه ملی برای تداوم موجودیت بود. با این همه، از نقطه نظر اسلاوهای تحت حاکمیت عثمانی‌ها وضعیت کمی متفاوت از این بود. آنها روسیه را منجی خود تلقی می‌کردند. با جنگ ۱۸۷۷-۱۸۷۸ عثمانی- روسیه اندیشه‌ی مسیحایی روسیه فرصت یافت تا صورت بالفعل یابد. همچنین پان‌اسلاویزم با این شکل‌اش برای توسعه‌طلبی روس مشروعیت ایجاد کرد.

از دیگر اندیشه‌ورزان توسعه‌طلبی روس می‌توان به کونستانتین لونتیف اشاره کرد. وی با اینکه در چارچوب اندیشه اسلاوفیل قرار دارد، ولی دارای جایگاه ویژه‌ای برای خود در این چارچوب می‌باشد. به نظر لونتیف، روسیه را نمی‌توان یک کشور اسلاو صاف قلمداد نمود. بی‌زانس هم یکی از ساخت‌هایی است که روسیه را تحت تأثیر خود قرار داده است. ایده‌ی اصلی لونتیف این است که روسیه نباید از نقطه نظر سیاست خارجی تنها به ملت‌های اسلاو بسنده کند و باید محدوده بسیار وسیع‌تر از این را مدنظر قرار دهد (۲). لونتیف با تلاش برای توسعه‌ی نظریه‌ی بی‌زانس بر مبنای ایده‌ی توسعه‌طلبی علاوه بر اسلاوگرایی تأکید ویژه‌ای بر ارتدوکس‌گرایی داشت.

در ربع اوّل سده‌ی بیستم در پی وقوع انقلاب اکتبر رژیم بلشویکی روی کار آمد. از این رو، این مباحثات نیز به خارج از روسیه منتقل گردید. در مباحثات ایدئولوژیک خارج از روسیه منازعات فکری سده‌ی نوزدهم ادامه یافت. اوراسیاگرایان در چارچوب این مباحثات ایدئولوژی خود را مطرح نمودند. ایدئولوژی اوراسیاگرایی در برابر دو ایدئولوژی فوق‌الذکر سده نوزدهم مدعی ارائه‌ی «راه سوم» بود.

تروبتسکوی به عنوان اولین مطرح‌کننده‌ی اندیشه‌ی نظام‌مند اوراسیاگرایی در اثر خود تحت عنوان «اروپا و انسانیت» اصطلاحات مطروحه در آثار غرب‌گرایان روس همچون توسعه، پیشرفت و تولید فرهنگی را مورد انتقاد قرار می‌داد. تروبتسکوی در این اثر فرهنگ اروپایی روم-ژرمن را قطعاً رد می‌کرد. به نظر او، فرهنگ روم-ژرمن نمی‌تواند از دیگر فرهنگ‌ها برتر و یا کهنتر باشد. در اولین آثار اوراسیاگرایی نزدیکی روحی با اسلاوفیل‌ها مورد تأکید قرار می‌گرفت. هر دو گروه مسیحیت ارتدوکس را به عنوان مسیحیت واقعی می‌دیدند، دوره پیش از پطر را آرمانی ساخته و با در نظر گرفتن منحصر به فرد بودن «روح ملی روس» بر این باور بودند که قشر حاکم جامعه- و همچنین قشر روشنفکر- باید با مردمی که در حال تجربه‌ی تغییرات اجتماعی- فرهنگی هستند، آشتی کنند. اوراسیاگرایان نه تنها رهروان دیدگاه‌های فلسفی و دینی اسلاوفیل‌ها در سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم بودند، در عین حال در تفسیر مجدد این مقولات نیز سهم عمده‌ای داشتند. اوراسیاگرایان تأملات خود در مورد سرنوشت روسیه را در چارچوب و بستر فرهنگی و فلسفی مطرح می‌ساختند. از این رو، از رشته‌های مختلف علمی و از جمله تاریخ، قوم‌نگاری، زبان‌شناسی، ژئوپلتیک و اقتصاد بهره می‌جستند.

اوراسیاگرایان به خصوص در نقد اروپا دارای دیدگاه‌های مشترک با اسلاوفیل‌ها و پان اسلاویست‌ها می‌باشند. آنها رویکرد اروپامحور تاریخ‌نگاری معاصر جهان و فردگرایی اروپایی را نمی‌پذیرند. اوراسیاگرایان نیز هژمونی فرهنگی روم-ژرمن را رد کرده، بدان گردن نمی‌نهند. اوراسیاگرایان همچون اسلاوفیل‌ها دموکراسی لیبرال غربی، دولت مدنی (مبتنی بر حقوق)، پارلماناریسم و حقوق بشر مبتنی بر فردگرایی را نمی‌پذیرند. به نظر اوراسیاگرایان، محور اندیشه‌ی غربی فردگرایی و ماده‌گرایی است و جهان آن جهان تغییر، عقل‌گرایی و پویایی است. در مقابل آن شرق جهان رکود، محافظه‌کاری و دین‌گرایی مبتنی بر جمع‌گرایی، دولت و زندگی معنوی است.

در پی نشر اثر مانیفست‌گونه‌ی تروبتسکوی در سال ۱۹۲۱ اولین اثر مشترک جنبش اوراسیاگرایی تحت عنوان «بازگشت به شرق» منتشر گردید. چهار نویسنده‌ی این اثر (تروبتسکوی، فلوروسکی، سوچینسکی و ساویتسکی) همگی جوان بودند و میانگین سنی آنها ۲۸ سال بود. نویسندگان با انتخاب اصطلاح «شرق» در عنوان کتاب به نوعی «غیر غربی» و «جهان غیر غربی» را مستفاد می‌کردند. در این اثر هدف عمده‌ی نویسندگان تعیین و تبیین اصول اساسی جنبش بود.

اوراسیاگرایان از نقطه نظر بسیاری تحت تأثیر دیدگاه‌های پان اسلاویست‌هایی همچون دانیلوسکی و لونتیف بودند. در اندیشه‌ی دانیلوسکی برتری و تفوق فرهنگ اروپایی رد شده است. دانیلوسکی همچنین تأکید می‌کند که جنگ با غرب اجتناب‌ناپذیر است. لونتیف در خصوص اینکه روسیه را یک کشور اسلاو صرف نمی‌بیند، با اوراسیاگرایی دارای دیدگاه‌های مشترکی است. با این همه، بین اوراسیاگرایان و لونتیف تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. لونتیف برخلاف اوراسیاگرایان تماماً مخالف فرهنگ غربی نبود و ارزش‌های فئودالی- اشرافی اروپا را مثبت ارزیابی نموده و صرفاً مخالفت با بورژوازی و دموکراسی غربی منبعث از انقلاب فرانسه بود. به نظر او، اروپا تا سده‌ی نهم دارای ساخت ساده و یکدست بود، ولی به تدریج ساخت آن پیچیده‌تر گردید و توسعه یافت. لونتیف فرایند توسعه را گذار از ساده به پیچیده و افول را بازگشت مجدد به ساخت ساده در نظر می‌گیرد. به نظر لونتیف، اروپا که در اوج توسعه قرار دارد، وارد فرایند افول شده است.

در رأس مقولاتی که اوراسیاگرایان را از اسلاوفیل‌ها متمایز می‌سازد، رویکرد آنها نسبت به دولت قرار دارد. اسلاوفیل‌ها با دیدگاه جمع‌گرا دارای دیدگاه منفی نسبت به دولت بودند، ولی اوراسیاگرایان با رویکرد هگلی طرفدار دولت قدرتمند بودند. آنها نمی‌توانستند ملت اوراسیایی مورد نظر خود را بدون دولت تصور کنند.

اوراسیاگرایان برعکس اسلاوفیل‌ها بر این باورند که در تکوین و شکل‌گیری هویت روس تنها عناصر اسلاو ارتدوکس نقش نداشتند. به نظر آنها ترکیبی از مردمان و سنت‌های اسلاو شرقی و تاتار- مغول هویت روسی را شکل داده‌اند. در شکل‌گیری فرهنگ روس اتحاد عناصر تاتار و اسلاو نقش عمده‌ای داشته‌اند. مردمان اسلاو و غیراسلاو اوراسیا در فرایند هزار ساله در تعامل با هم قرار گرفته و این فرهنگ را شکل داده‌اند. ترویتسکوی براین باور است که روح دولت‌گرایی دولت اردوی زرین به عنوان ساخت دولتی امپراتوری اوراسیای چنگیزخان که مبتنی بر لیاقت، صداقت و رواداری دینی بود، به مسکو منتقل گردیده است.

اسلاوفیل‌ها، با الهام از اندیشه‌ی روماتیک آلمانی هر درگرا بر اصطلاح پیوند و یگانگی زبان تأکید می‌کنند. به نظر آنها، جامعه‌ای که دارای زبان مشترک نباشد، جامعه واقعی نیست. برعکس آنها به نظر اوراسیاگرایان، زبان مشترک دارای اهمیت درجه دومی است و بر سرنوشت مشترک تاریخی در حوزه‌ی زندگی مشترک که جغرافیا نقش تعیین کننده در آن دارد، تأکید می‌کنند. با این همه، زبان‌شناس اوراسیاگرا، یاکوبسون مدعی است که اگرچه مردمان اوراسیا هر کدام به زبان خاص خود تکلم می‌کنند، ولی اگر زبان آنها را مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که از نظر واج‌شناسی دارای پیوندهای کلی با هم هستند. ساویتسکی نیز با حمایت از دیدگاه‌های یاکوبسون مدعی است که این پیوندها دارای مفهوم فلسفی است و اوراسیا دنیای زبان‌شناختی خاص خود را دارد.

پرواضح است که از نقطه نظر تأثیر تاتار- مغول اوراسیاگرایان دارای دیدگاهی متفاوت از اسلاوفیل‌ها می‌باشند. اسلاوفیل‌ها دوره‌ی حکومت تاتار- مغول در سده‌های سیزده تا پانزدهم را دوره‌ی سلطه تلقی می‌کردند، ولی اوراسیاگرایان بر جنبه‌های مثبت حکومت تاتار- مغول تأکید می‌کردند. اوراسیاگرایان براین باور بودند که اگر سلطه‌ی تاتار نبود، دولت روسی نیز وجود نداشت. به نظر آنها، روسیه تداوم تاریخی دولت چنگیزخان و تیمور باید تلقی شود. علیرغم این دانیلوسکی - اندیشه‌ورز پان‌اسلاویست - هون‌ها، ترک‌ها و مغول‌ها را پدیده‌های موقت تلقی می‌کند که در نابودی تمدن‌های در حال زوال شرکت داشتند.

به نظر اوراسیاگرایان، نقطه‌ی آغازین دولت و ملت مدرن روس تهاجم تاتار- مغول می‌باشد. در اندیشه‌ی اوراسیاگرایان بین دولت کیف و تزار مسکو تداوم تاریخی وجود ندارد. مسکو با میراث امپراتوری مغول به امپراتوری بزرگ‌تر از روم و بیزانس تبدیل گشت. با این همه، دولت نوین روس در عین حال که تداوم امپراتوری مغول می‌باشد، با اخذ عناصر بیزانس و ارتدوکس و با عنصر روس غنی گشته است.

آموزه‌ی تاریخ رسمی که در سده‌ی نوزدهم تکوین یافت، منشاء روسیه را به دولت کیف معطوف می‌کند. در این برداشت بر منشاء و تبار قومی اسلاو تأکید می‌شود. این آموزه در عین حال که از نظر فرهنگی خود را جدا از اروپا تصور می‌کند، عنصر آسیایی را عنصر کاملاً بیگانه‌ای قلمداد می‌کند. اوراسیاگرایان با مخالفت با این آموزه تاریخ رسمی ریشه‌های روسیه را در امپراتوری مغول اردوی زرین می‌جویند. به نظر اوراسیاگرایان، چنگیزخان با متحدسازی اوراسیا دست به کار بزرگی زد. اوراسیاگرایان این فرایند تاریخی را به شکل کلیت ارگانیک تصور نموده و بر این باورند که دولت کیف در این فرایند نقشی نداشته است. روسیه علاوه بر فرهنگ‌های شرق و غرب، آزادی خود را از زمان چنگیزخان از اتحاد اسلاو- توران کسب نموده است. اوراسیاگرایان در تعریف ملت‌های توران آن را شامل ملت‌های فین- اویغور، تورک‌ها، مغول‌ها و منچوری‌ها می‌دانند. با این همه، ترویتسکوی با اشاره به اینکه ترک‌ها حائز مشخصه‌های خاص تیپ روحی تورانی می‌باشند، براین باور است که ترک‌ها بیش از هر ملت دیگر تورانی دارای نقش عمده‌ای در تاریخ اروپا هستند.

به باور اوراسیاگرایان، پایه‌ی اساسی درک جغرافیایی اوراسیا این است که محدوده‌ی اوراسیا با مرزهای روسیه منطبق می‌باشد. در اندیشه‌ی ترویتسکوی از نقطه نظر طبیعی و تاریخی ارواسیا باید محدوده‌ی یک دولت باشد. این دولت نیز در ذهن آنها بی‌هیچ شبهه‌ای روسیه است. در اندیشه‌ی اوراسیاگرایان مرزهای روسیه تزاری با محدوده‌های اوراسیا منطبق بود. منطقه‌ی موسوم به اوراسیا

تنها اراضی به هم پیوسته اروپا و آسیا نیست، منطقه‌ای است که متفاوت از هر دوی این قاره‌ها دارای ویژگی‌های منحصر به فرد خود می‌باشد.

در ارتباط با مرزهای اوراسیا در بین اوراسیاگرایان در هیچ دوره‌ای اتفاق نظر وجود نداشته است. اگرچه برخی مدعیند که هم‌هی اوراسیاگرایان مرزهای امپراتوری روسیه را به عنوان اوراسیا قبول نموده‌اند، ولی به نظر پیتر و ساویتسکی - اندیشه‌ورز اوراسیاگرا - خاور دور روسیه، مخصوصاً نواحی مشرقی رودخانه‌ی لنا خارج از این محدوده قرار می‌گیرند. از طرف دیگر، بخش اعظم چین غربی که خارج از مرزهای روسیه قرار می‌گیرند، بخشی از اوراسیا است. در اندیشه‌ی اوراسیاگرایی کلاسیک «روسیه - اوراسیا» به عنوان یک «جهان - جغرافیایی» با هویت یکپارچه و همگونی داخلی تعریف شده است. روسیه - اوراسیا به عنوان «Mestorazvitie»، به خودی خود دارای هویت و شخصیت جغرافیایی (Individuum) خاص می‌باشد. ساویتسکی که کلمه‌ی روسی «Mestorazvitie» را برای این توصیف ترجیح داده است، از اوراسیا به عنوان ناحیه‌ای با همگونی و یکپارچگی تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و قومی سخن می‌راند. بدین ترتیب، نشان دادن کوه‌های اورال به عنوان مرزهای اوراسیا بی‌معنی است، زیرا این کوه‌ها با تنوع خاکی و پوشش گیاهی‌اش نمی‌تواند مرز مشخصی را ایجاد کند.

تأکید اوراسیاگرایان بر جمعیت اسلاو اوراسیا مقوله‌ی مهم دیگری است. مقصود اوراسیاگرایان از اتحاد اسلاو - توران اسلاوهای شرقی است. آنها بر دوری فرهنگی اسلاوهای غربی (همچون لهستانی‌ها، چک‌ها و اسلواک‌ها) از روسیه تأکید دارند. به نظر اوراسیاگرایان، این جوامع برعکس روس‌ها از تأثیر فرهنگ مغول و ترک دور مانده‌اند.

اوراسیاگرایی که در بین دهه‌های بیست و سی سده‌ی بیستم دارای نفوذ زیادی بود، به تدریج از دهه‌ی سی به بعد نفوذ خود را از دست داد. دلیل اصلی آن این بود که حجت اصلی این اندیشه مبنی بر یکپارچگی جغرافیایی اوراسیا در قالب مرزهای شوروی تحقق یافت. بلشویک‌ها اهداف جغرافیایی اوراسیاگرایان را - اگرچه در چارچوب یک ایدئولوژی دیگر - به طرز موفقیت‌آمیزی تحقق داده بودند. ایدئولوژی اوراسیاگرایی در دوره‌ی اتحاد جماهیر شوروی به رکود کشیده شد. در دوره‌ی بعد از سقوط شوروی بود که اوراسیاگرایی بار دیگر احیاء گردید.

### اوراسیاگرایی نوین

اوراسیاگرایی و اندیشه اسلاوفیل در آستانه‌ی سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پس از آن با فرمول و اندیشه‌ی نوین به صورت اسلاوفیل و اوراسیاگرایی نوین ظهور نمود.

در آستانه‌ی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی جنبش اسلاوفیل نوینی ظهور نمود. این جنبش بر این باور که تنها راه رفع عقب‌ماندگی روسیه نسبت به غرب تقلید کورکورانه‌ی غرب نیست، مارکسیسم نیز خود یک ایدئولوژی غربی است و همچون اسلاوفیل‌های سده‌ی نوزدهم که مدعی بودند راهی برای حل مسائل روسیه نمی‌باشد، بر این باور بودند که برای حل مسئله‌ی عقب‌ماندگی روسیه باید این کشور به ارزش‌های خود مراجعت نماید.

الکساندر سولژنتسین - یکی از سرآمدان اندیشه‌ی اسلاوفیل نوین - مدت کوتاهی پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ضمن درخواست انحلال اتحاد جماهیر اعلام نمود که باید با اخراج جمهوری‌هایی که باری بر دوش روسیه هستند از اتحاد روسیه، روسیه‌ی سفید و اکراین دولت اسلاو تشکیل گردد. به گفته‌ی سولژنتسین، دولت نوین باید از روسیه، روسیه‌ی سفید و اکراین و منطقه‌ی روس‌نشین قزاقستان (۳) تشکیل گردد. در آن دوره دیدگاه‌های سولژنتسین در شوروی مورد مباحثه و توجه زیادی قرار گرفت. حتی در دوره‌ی قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی رییس جمهور فدراتیو روسیه شوروی، بوریس یتسین با

بیان اینکه اتحاد جماهیر شوروی باید منحل شود و در خارج از جمهوری های آسیای میانه و قفقاز و جمهوری های بالتیک اتحاد نوینی شکل گیرد، همفکری خود با سولژنستین را نشان داده بود. این بیانات در عین حال اشاره بر پایان اتحاد جماهیر شوروی داشت.

به موازات این مباحثات در ۸ دسامبر ۱۹۹۱ سه جمهوری اسلاوتبار (روسیه، روسیه سفید و اکرین) گردهم آمده و عهدنامه‌ای را برای تشکیل اتحاد جدید امضاء نمودند. در پی آن اعلان شد که اتحاد مورد انتظار اسلاوها تأسیس شده است. بدین ترتیب، اندیشه‌ی اسلاوفیل در صحنه‌ی سیاسی روسیه به عنصر تعیین‌کننده تبدیل گردید. در پی تحولات بعدی اوراسیاگرایی جای اسلاوگرایی را گرفت و جذابیت بیشتری یافت. دلیل اصلی آن این بود که رویکرد توسعه‌طلبانه‌ی اسلاوفیلیزم نوین به تدریج برجسته‌تر گردید. جغرافیای اسلاو- در واقع اسلاوهای شرقی- تنگ و محدود به نظر می‌رسید. بعد از این، به تدریج اوراسیاگرایی به ایدئولوژی رسمی دولت تبدیل گردید و صورت اوراسیاگرایی نوین به خود گرفت. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در عین حال این برداشت را شکل داد که روسیه اراضی خود را از دست داده است. با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰ نفوذ اندیشه‌ی اوراسیاگرایی به تدریج افزایش یافت. با در نظر گرفتن گفتمان و اقدامات دولت روسیه می‌توان به صراحت گفت که در دوره‌ی پوتین اوراسیاگرایی نوین اندیشه‌ی سیاستمداران و تصمیم‌گیران را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار داد. اندیشه‌ی اوراسیاگرایی که از اوایل هزاره‌ی سوم شکل جدیدی به خود گرفته، به عنوان نتیجه‌ای از تراومای (شوگ- آسیب) از دست دادن اراضی ظهور نمود.

دیدگاه‌های ایدئولوژیک اوراسیاگرایی بنا به طبیعت خود دارای تشابهاتی با سلف خود، اوراسیاگرایی کلاسیک می‌باشد. مهم‌ترین وجه تشابه این دو جریان مخالفت با هر ادعاهای جهانشمول است. با این همه، تفاوت‌های مهمی بین اوراسیاگرایی کلاسیک و نوین وجود دارد. در اوراسیاگرایی نوین جای انتقاد از تمدن روم- ژرمن در اوراسیاگرایی کلاسیک را انتقاد از تمدن آتلانتیک (ایالات متحده و بریتانیا) گرفته است. در حالیکه اروپایی که اوراسیاگرایان کلاسیک با آن مخالفت می‌کردند، شامل امپراتوری‌های صنعتی همچون آلمان، فرانسه، انگلستان و اتریش- مجارستان بود.

از نقطه نظر رویکرد به دولت کیف، بین اوراسیاگرایی کلاسیک و مخصوصاً قوم‌شناسی اوراسیاگرایی نوین تفاوت مهمی وجود دارد. در اوراسیاگرایی کلاسیک دولت کیف به خاطر قوانین جغرافیایی- تاریخی مهم تلقی نمی‌شود. در اوراسیاگرایی کلاسیک دولت کیف دارای جایگاه معتبری نیست. برعکس آن، در قوم‌شناسی اوراسیاگرایی نوین، مخصوصاً در دیدگاه‌های لو گومیلف رویکرد متفاوتی مشاهده می‌شود. گومیلف متفاوت از اوراسیاگرایی کلاسیک دولت کیف را دولت اسلاو صرف نمی‌بیند. به نظر گومیلف، اقوام غیراسلاو نیز نقش عمده‌ای در تشکیل دولت کیف داشتند. به نظر گومیلف، تعاملات روس- ترک نقش عمده‌ای در تشکیل دولت کیف بازی کردند. با این همه، همه‌ی اوراسیاگرایان نوین در مورد این دیدگاه‌ها اتفاق نظر ندارند. الکساندر پانارین- یکی از اندیشه‌ورزان اوراسیاگرایی نوین- دارای دیدگاهی مشابه اوراسیاگرایان کلاسیک بوده و میراث دولت کیف را از نقطه نظر اوراسیاگرایی نمی‌پذیرد و دولت کیف را یک دولت اروپایی قلمداد می‌کند، زیرا به نظر پانارین روسیه واقعی از دوره‌ی دولت مسکو با درآمیختن اصول دولت مغول و مسیحیت ارتدوکس به عنوان میراث مشترک روس- تاتار ظهور نموده است. به نظر پانارین، باید میراث ساختگی غرب‌گرایانه پترزبورگ رد شود. بدین ترتیب، اقوام اسلاوهای شرقی و تورانی در تشکیل دولت روس اهمیت کسب خواهد نمود. اگر اتحاد روس- ترک به عنوان زیربنای سنت دولت روس از هم بپاشد جغرافیایی روسیه را عناصر بیگانه با این جغرافیا خواهد گرفت.

اوراسیاگرایان کلاسیک و نوین هر کدام اوراسیا را به گونه‌ای متفاوت تعریف می‌کنند. کلاسیک‌ها عموماً به اراضی روسیه تزاری- به استثنای فنلاند و لهستان- متمرکز می‌شوند. اوراسیاگرای نوین نیز بر مساحت اتحاد جماهیر شوروی تأکید دارند و اراضی شوروی

سابق را حوزه‌ی تحقیق ایدئولوژی اوراسیاگرایی قلمداد می‌کنند. دیدگاه‌های اوراسیاگرایی را در سه رده می‌توان طبقه‌بندی نمود: جریان قوم‌شناسی به سرکردگی لو گومیلف، جریان فرهنگی به سرکردگی الکساندر پانارین و جریان ژئوپلتیک به سرکردگی الکساندر دوگین.

لو گومیلف- فرزند شاعر معروف آننا اخماتووا و نیکولای گومیلف- در دوره‌ی فروپاشی کمونیسم و اوایل دوره‌ی پسا شوروی اوراسیاگرایی را بار دیگر مطرح نمود. در اندیشه‌ی گومیلف- که بخش اعظم عمر خود را در اردوگاه‌های کار اجباری شوروی گذرانده بود- همچون اوراسیاگرایان کلاسیک می‌توان ردپای اندیشه‌های ضدکاتولیک؛ ضددموکراتیک و ضدفردگرایی را تشخیص داد. وی بر تفوق آبرقوم روس (اوراسیا) بر فرهنگ روم- ژرمن تأکید دارد.

گومیلف با آثاری که با دیدگاه چندبُعدی خاص اوراسیاگرایان و با رویکردی بین‌رشته‌ای به رشته‌ی تحریر آورده است، رابط بین اوراسیاگرایی کلاسیک و نوین می‌باشد. یگانه شخصیت علمی است که هم با اوراسیاگرایان کلاسیک و هم با اوراسیاگرایان نوین ارتباط برقرار نموده است. گومیلف با آموزه‌ی تاریخی که در نوشته‌هایش در مورد تاریخ اقوام ترک و مغول ارائه نموده است، نسل جدید اوراسیاگرایان را تحت تأثیر خود قرار داده است. با اینکه گومیلف در آثارش خود را اوراسیاگرا نمی‌نامد، ولی مخالف این نام‌گذاری هم نیست.

نکته‌ی مورد تأکید و تمرکز دیدگاه‌ها و نظریات گومیلف «اثنوس- قوم» می‌باشد. وی تأکید دارد که ساخت‌های قومی ساخت‌های طبیعی هستند. همچنین از اتحاد اقوام آبرقوم تشکیل می‌شود. به نظر گومیلف، اوراسیا در عین حال مؤطن آبرقومی به همین نام می‌باشد. اصطلاح مورد تأکید گومیلف قوم است. وی پیش از هر چیز بر چگونگی پیدایش قوم تمرکز می‌کند. برای ظهور یک قوم اتحاد حداقل دو قوم لازم است (برای مثال ولیکوروس‌ها (۴) اتحاد اسلاوهای غربی، اسلاوهای شرقی، بالت‌ها، فن‌ها، ترک‌ها و تعداد اندکی مغول می‌باشد). گومیلف مراحل تکوین قوم را «فرایند قوم‌زایی» می‌نامد. آنگاه که تعدادی از اقوام به عنوان موزاییک یکپارچه در منطقه‌ی مشخصی ظهور می‌کند، آبرقوم تکوین می‌یابد. یعنی آبرقوم گروهی از اقوام است که دارای یکپارچگی موزاییکی است. آبرقوم در اندیشه‌ی گومیلف با اصطلاح تمدن مترادف می‌باشد.

گومیلف اوراسیاگرایی را آنتی‌تزی در برابر جهان‌بینی غربی (به عنوان تزی) قلمداد می‌کند. به نظر وی، روس‌ها را نمی‌توان تنها اسلاو قلمداد کرد، فرهنگ تورانی را نیز دارا می‌باشند. اگرچه میراث هر دو فرهنگ مشاهده می‌شود، ولی نهایتاً باز هم «روس» هستند. بدین ترتیب، عنصر تعیین‌کننده‌ی آبرقوم اوراسیا «هویت روسی» است.

پانارین سرآمد جریان فرهنگی اوراسیاگرایی، «تروبتسکوی معاصر» قلمداد می‌شود. وی تلاش نموده تا دیدگاه‌های خود را با اسلوب فلسفی بیان نماید. پانارین اوراسیاگرایی را برای روسیه معاصر در دوره‌ی پسا شوروی به عنوان یک راه حل قلمداد می‌کند. به نظر وی، این انتخاب در دوره‌ی پسا شوروی بازتابی از طبیعت و ماهیت تمدن و فرهنگ روس خواهد بود. به نظر وی، ارزش‌های فرهنگی و دینی در شکل‌دهی به سرنوشت اقوام مؤثرند. روسیه نیز تنها با دوری از غرب می‌تواند در برابر امپریالیسم غرب مقاومت کند. به نظر وی، پذیرش و تن دادن به جهانی‌سازی اروپایی منجر به گردن نهادن به هژمونی فرهنگی آنها خواهد شد. پانارین در برابر آن «کثرت‌های متفاوت»<sup>۳۰</sup> را پیشنهاد می‌کند. او تأکید می‌کند که برای طرح یک رویکرد نوین باید تجربیات غیرغربی را مورد بررسی دقیق قرار داد. پایان مدرنیته فرارسیده است. باید تجربه‌ی تمدن شرقی نیز مورد بررسی قرار گیرد. بدین منظور نیز باید پژوهش‌های فرهنگ محور در الویت قرار گیرد.

همچون دیگر اوراسیا‌گرایان، پانارین نیز بر این باور است که تکثر و تنوع موجود در روسیه لایق هر ستایشی است. پانارین با اشاره به همسویی اقلیت مسلمان جمهوری فدراتیو روسیه بر این باور است که روسیه نمادی از سنتز اقوام اسلاو و ترک می‌باشد. مسیحیت ارتدوکس روس و اسلام دو عنصری است که می‌تواند اوراسیا را متحد سازد. اتحاد اوراسیا سرنوشت مشترکی است که تاریخ و جغرافیا نقش مهمی در پیدایش آن داشته‌اند. با برجسته نمودن و تحقیق منابع مشترک فرهنگ ارتدوکس و مسلمان باید «سنت والای» اوراسیا را پدید آورد.

پانارین با پروژه‌هایی مثل «جاده‌ی ابرایشم»، «اتحاد ترک‌ها» و موارد مشابه آن، از آنجا که می‌تواند تهدیدی برای اندیشه‌ی اوراسیا‌گرایی باشند، مخالفت می‌کند. وی بر این باور است که این پروژه‌ها آنتی‌تز اوراسیا‌گرایی و سندی بر انکار تمدن روس می‌باشد. هدف غایی این پروژه‌ها بر هم زدن اتحاد اسلاو- ترک است. پانارین مدعی ظهور «تهدید پان‌ترکیسم» است. وی بر این مبنا خواهان تحدید نفوذ ترکیه در منطقه می‌باشد. به نظر پانارین، جهان ترک تنها با همگرایی و اتحاد با جهان روس می‌تواند به ارزش‌های دست یابد.

رویکرد دوگین به عنوان چهره‌ی معروف و مطرح اوراسیا‌گرایی نوین، بر محور ژئوپلتیک می‌باشد. برعکس گومیلف و پانارین که تحت تأثیر عمق تاریخی- فرهنگی- فلسفی تربتسکوی هستند، دوگین میراث‌دار ژئوپلتیک ساویتسکی می‌باشد. دوگین دو جنبه از اوراسیا، اولی مربوط به اصطلاح دولت و دیگری در ارتباط با جهان‌بینی اوراسیا را مطرح می‌کند. با اینکه کلاسیک‌ها از اوراسیا روسیه تزاری را قلمداد می‌کردند، دوگین بر جغرافیایی اتحاد جماهیر شوروی تأکید دارد. الکساندر دوگین اصطلاح و مفهوم اوراسیا را با تأکید بر حکومتداری روس و وسعت جغرافیایی اتحاد جماهیر شوروی مطرح می‌کند. به نظر وی، مهم این است که همگرایی در جغرافیایی شوروی سابق تحت نظارت روسیه صورت گیرد. زیرا، این همگرایی‌ها ساخت دولت نوین را مشابه با اتحاد جماهیر شوروی مهیاء خواهد کرد.

نیروی مقابله‌کننده با غرب آتلانتیک‌گرا، همچون دوره‌ی جنگ سرد انرژی خود را از انرژی سیاسی اتحاد جماهیر شوروی سابق خواهد گرفت. دوگین به شدت از پروژه‌ی متحدسازی حوزه‌ی جغرافیایی اتحاد جماهیر شوروی برای از بین بردن خلاء قدرت ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دفاع می‌کند. به نظر وی، جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به شرط آنکه توسعه یابد، می‌تواند زیربنا و زیرساخت چنین دولتی باشد. همچنین وی تحقق اتحادی همچون اتحاد جماهیر شوروی را گام مثبتی در راه تحقق اتحاد اوراسیا می‌داند. این دیدگاه اندیشه‌های ساویتسکی را خاطر نشان می‌کند که می‌گفت «دولت اتحاد جماهیر شوروی ادامه‌ی دولت تاریخی روس است و گام مهمی در توسعه‌ی آن بود».

وجه تمایز دیگر دوگین از اوراسیا‌گرایان کلاسیک، گستره‌ی مرزهای اوراسیاست. وی گستره‌ی اوراسیا را بگونه‌ای تعریف می‌کند که در جنوب کشورهای اسلامی، چین و هندوستان و همچنین برخی از کشورهای اروپایی شرقی را در برگیرد. با این همه، پروژه‌ی دوگین از آنجا که پروژه‌ای جهانی است به این جغرافیای محدود نمی‌باشد و به فراتر از آن گسترش می‌یابد.

دوگین در خصوص برداشت منفی نسبت به غرب با دیگر اوراسیا‌گرایان کلاسیک دارای دیدگاه‌های مشترکی است. با این همه، دوگین در مخالفت با غرب هدف دیگری دارد. دوگین تاریخی بودن فرهنگ روم-ژرمن را می‌پذیرد. ولی نقطه‌ی ثقل غرب در اندیشه‌ی او به واسطه‌ی اقیانوس اطلس به امریکا شمالی تغییر داده است. در دیدگاه وی رقیب اوراسیا ایالات متحده است. در اینجاست که نقطه نظرات ژئوپلتیک دوگین مطرح می‌شود.

مکیندر بر این باور بود که هر نیرویی که بر هارتلند تسلط یابد، بر دنیا حکم خواهد راند. متخصص ژئوپلتیک امریکایی آلفرد تایلر ماهان<sup>31</sup> در برابر ایده‌ی مکیندر نظریه‌ی تسلط بر دریاها را ارائه نمود. ماهان این ایده را مطرح ساخت که جهان انگلو- امریکان با کسب تفوق در دریاها جهان را به سلطه‌ی خود در خواهد آورد.

به نظر دوگین، به موجب منطق ژئوپلتیک باید برای تحقق اتحاد اوراسیا امپراتوری جدیدی تأسیس گردد و عنصر مؤسس این امپراتوری نیز باید روس‌ها باشند. این امپراتوری هم از نظر راهبردی و هم از نظر جغرافیایی باید از امپراتوری پیش از خود (اتحاد جماهیر شوروی) در وضعیت برتری باشد.

دوگین با استناد به مکیندر بر این باور است که فرایند ژئوپلتیک عمده و مداوم تاریخ مبارزه‌ی قدرت‌های قاره‌ای و خشکی بر علیه دولت‌های محصور در دریا است. به نظر وی، این وضعیت را در تاریخ در مبارزه‌ی روم با کارتاژ، اسپارت با آتن و انگلیس با آلمان می‌توان دید. از اوایل سده‌ی بیستم این رویارویی دوطرفه ماهیت جهانی به خود گرفت. ایالات متحده به صورت قطب دریایی و تجاری و روسیه به صورت قطب خشکی درآمد. بعد از جنگ جهانی دوم این دو ابرقدرت نقش‌های تمدنی خود را اعلان کردند. از نقطه نظر راهبردی ایالات متحده بر غرب و سواحل اوراسیا تسلط یافت. اتحاد جماهیر شوروی نیز نواحی وسیع قاره‌ای اطراف خود را به زیر سلطه‌ی خود درآورد. به دلیل فروپاشی بلوک شرق و سپس اتحاد جماهیر شوروی موزانه‌ی نسبی ژئوپلتیکی به نفع آتلانتیک‌گرایی، یعنی غرب و ایالات متحده به هم خورد. این موازنه بار دیگر باید برقرار شود. بدین منظور نیز باید اتحاد جدیدی در اوراسیا شکل گیرد. به نظر دوگین، روسیه باید در مرکز این اتحاد قرار گیرد. دوگین روسیه و اروپا (شرق و غرب) را در داخل یک کلیت ژئوپلتیک می‌بیند. به نظر او، ایالات متحده به اندازه‌ای که دشمن روسیه است، دشمن اروپا هم محسوب می‌شود. به نظر دوگین، از نقطه نظر راهبردی تأسیس اتحاد در «هارتلند» غیرقابل اجتناب است. استقلال و تداوم حاکمیت روسیه مستقیماً به اوراسیا بستگی دارد. چین، آلمان، فرانسه، هندوستان و غیره قدرت‌های برتر اوراسیا هستند و در مقایسه با روسیه دولت‌های «سرزمین حاشیه‌ای» (ریملند)(۵) می‌باشند. از این نظر، یگانه نیروی نماد هارتلند روسیه است. در اندیشه‌ی ژئوپلتیک دوگین «غرب امریکا» دشمن و «غرب اروپا» متفق محتمل اوراسیایی روسیه است. اروپا تحت رهبری آلمان در اتحاد با روسیه اوراسیاگرا می‌تواند در مقابل نیروی آتلانتیست، یعنی امریکا ایستادگی کند. در اینجا مسئله‌ی اصلی این است که چگونه می‌توان آلمان را از تمایلات آتلانتیست منصرف نمود. در اندیشه‌ی دوگین آلمان «از نظر اقتصادی یک دیو، ولی از نظر سیاسی جوجه» ای بیش نیست. روسیه در موقعیت معکوس آن است. اگر بتوان آلمان را اقناع کرد، برقراری اتحاد ممکن می‌شود. فرانسه نیز تحت شرایطی می‌تواند به این اتحاد بپیوندد. برای اقناع آلمان می‌توان کالینگراد را به آلمان داد. همچنین، پیوستن ژاپن به اوراسیا به عنوان یک قدرت دریایی دارای اهمیت بسیاری است. بدین ترتیب، در کنار دو قدرت خشکی یک قدرت دریایی قرار خواهد گرفت. بنا به فرض دوگین، ژاپن ضدغرب و ضدلیبرال است. از این نظر، تحقق این اتحاد ممکن و محتمل است. اگر این اتحادها و ائتلاف‌ها تحقق یابد، امپراتوری اروپا- آسیا از دوبرلین تا ولادی وستوک در یک خط دراز تأسیس خواهد شد. در شرق آسیا محور توکیو- مسکو و در غرب نیز محور برلین- پاریس- مسکو تشکیل خواهد شد. تشکیل محور توکیو- مسکو ضرورت حیاتی دارد. این اتحاد در عین حال که اوراسیا را از نظر ژئوپلتیک در موقعیت برتر قرار می‌دهد، آتلانتیک‌گرایی غرب را تضعیف خواهد نمود.

رویکرد ژئوپلتیک‌گرایی دوگین وی را از دیگر اندیشه‌ورزان اوراسیاگرا متمایز می‌سازد. سنتز روس- ترک در اندیشه‌ی اوراسیاگرایان کلاسیک و گومیلف در اندیشه‌ی دوگین اهمیت خود را از دست می‌دهد و حتی جنبه‌ی منفی به خود می‌گیرد. بدین ترتیب، دوگین از بُعد تاریخی و فرهنگی ایده‌ی اوراسیاگرای مبتنی بر سنتز ترک- روس فاصله می‌گیرد. در اندیشه‌ی دوگین، اوراسیاگرای مبتنی

31 - Alfered Thayer Mahan

بر فرهنگ نیست، مبتنی بر ژئوپلیتیک می‌باشد. دوگین با بیان اینکه مجادله‌ی بین قدرت‌های خشکی و دریایی در طول تاریخ ادامه داشته است، بر این باور است که وظیفه‌ی مقاومت در برابر آن از نظر ژئوپلیتیکی به عهده‌ی روسیه می‌باشد. بدین ترتیب، قاره‌ی اروپا در برابر روسیه هویت آنتی‌تز خود را از دست می‌دهد.

دوگین خصوصاً با هر پروژه و ابتکار به تعبیر وی «تورانی» که می‌تواند بدیلی برای اوراسیاگرایی باشد، مخالفت می‌کند و بر ضرورت ممانعت از آن تأکید می‌کند. از این رو، باید از توسعه‌ی نفوذ ترکیه در منطقه ممانعت شود. علاوه بر این ترکیه در منطقه‌ی خود یک کشور آتلانتیک‌گرا و تهدید عمده‌ای بر اوراسیاست. از این نظر، عمده متحد روسیه در منطقه، رقیب ترکیه، ایران است. در امپراتوری جدید دوگین در ارتباط با آسیای میانه تشکیل محور تهران-مسکو دارای اهمیت بسیاری است.

در صورت تشکیل محور تهران-مسکو راه تحقق هدف راهبردی روسیه، یعنی دست‌یابی به آب‌های گرم گشوده خواهد شد. راه‌یابی مستقیم روسیه به آب‌های اقیانوس هند کلید حل مشکلات ژئوپلیتیک چندقرنی و لاینحل روسیه خواهد بود.

در اندیشه‌های دوگین قطع روابط ترکیه با آسیای میانه حائز اهمیت بسیاری است. در این ارتباط کشور کلیدی آذربایجان است. به نظر دوگین، اگر تمایلات طرفداری ترکیه قوت گیرد و ادامه یابد، باید روسیه، ارمنستان و ایران اقدام به تجزیه‌ی آذربایجان بکنند. اوراسیاگرایی نوین دوگین از ایدئولوژی هویت‌محور اوراسیاگرایی کلاسیک فاصله گرفته و به صورت یک ایدئولوژی توسعه‌طلب درآمده است. از این نظر این ایدئولوژی به ایدئولوژی توسعه‌ی نفوذ قدرت روسیه در اروپا تبدیل شده است.

### نتیجه‌گیری

رویکرد اوراسیاگرایی به عنوان یک ایدئولوژی یک قرنی در آغاز بر تعریف هویت روسی متمرکز شده بود. کلید درک و تفسیر ایدئولوژی اوراسیاگرایی بررسی مباحثات غرب‌گرایی-اسلاوفیلی در سده‌ی نوزدهم می‌باشد. در واقع، اندیشه اوراسیاگرایی رویکرد تمدن‌گرای اوراسیاگرایی را پذیرفته است. علیرغم اینکه اوراسیاگرایان دارای دیدگاه‌های مشترکی با اسلاوفیل‌ها می‌باشند، محور اصلی اختلافات این دو جریان بر سر چگونگی تعریف هویت است. در تعریف هویت اوراسیا تنها هویت اسلاو مدنظر قرار نمی‌گیرد، هویت دیگر اقوام نیز حائز نقش عمده‌ای است. به خصوص هویت ترکی به همراه هویت اسلاو عنصر مهمی است، ولی نباید در خصوص اهمیت هویت ترکی در این رویکرد مبالغه نمود، زیرا از نظر اوراسیاگرایان تعریف هویت مستقل ترکی بی‌اهمیت و حتی از نظر برخی نویسندگان مضر نیز قلمداد شده است.

با روی کار آمدن کمونیست‌ها در روسیه با وقوع انقلاب بلشویکی مباحثات فکری سده‌ی نوزدهم به خارج از شوروی منتقل گردید و در ربع اول سده‌ی بیستم به مباحثات غرب‌گرایی-اسلاوفیلی راه سوّمی هم به عنوان اوراسیاگرایی اضافه گردید. این ایدئولوژی به معنی مخالفت با ارزش‌های غربی همچون لیبرالیسم و هم با مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی غربی بود. مخالفت و منفی‌پنداری همه‌ی ایدئولوژی‌های غربی هم در اوراسیاگرایی کلاسیک و هم در اوراسیاگرایی نوین به وضوح دیده می‌شود. در روسیه‌ی کنونی نیز اوراسیاگرایان نوین نقش مهمی در جریان ضدغربی به عهده دارند.

اگرچه اوراسیاگرایی دارای ایده‌ی سنتزگرایی در خصوص تعریف هویت می‌باشد، با این همه، همانگونه که از فرایند تکوین و تعالی آن برمی‌آید، نتیجه‌ای از هویت‌یابی دولت و جامعه روس می‌باشد. به خصوص اوراسیاگرایی نوین به عنوان شکلی از اوراسیاگرایی که در بیست سال اخیر ظهور نمود، از اوراسیاگرایی کلاسیک فاصله گرفته است. به جای نقطه نظرات فرهنگی-انسان‌شناختی اوراسیاگرایی کلاسیک، اوراسیاگرایی نوین به عامل ایدئولوژیک مؤثر در شکل‌گیری سیاست خارجی روسیه تبدیل گردیده است. همانگونه که در سده‌ی نوزدهم از زمان جنگ کریمه به خصوص در دوره‌ی تزار الکساندر سوّم ایده‌ی اسلاوفیل از ابعاد فکری و

فلسفی فاصله گرفت و به ابزار سیاست خارجی تبدیل گردید در دوره‌ی اخیر نیز اوراسیاگرایی نوین با رویکرد ژئوپلتیک اهمیت پیدا کرده است. این رویکرد می‌تواند به درک سیاست خارجی روسیه در قبال کریمه و اکرین یاری رساند.

## توضیحات

۱- علاوه بر اوراسیاگرایی روسی از وجود اوراسیاگرایی ترک نیز سخن می‌رود. افراد و گروه‌هایی که اوراسیاگرا خوانده می‌شوند به ایدئولوژی‌های متفاوت و بعضاً متضادی منسوب می‌باشند. از این رو نسخه‌ای از اوراسیاگرایی نظام مند ترک که دارای چارچوب مدون نظری باشد و برآمده از سنت فکری باشد وجود ندارد. همچنین اوراسیاگرایی ترک تعریف متفاوتی از اوراسیا نسبت به اوراسیاگرایی روس ارائه می‌کند. اوراسیاگرایی ترک همچنین اوراسیا را منطقه‌ای نمی‌بیند که در تعریف شکلی از هویت نقش عمده‌ای ایفاء می‌کند. از این نظر در اوراسیاگرایی ترک بیش از رویکرد هویتی رویکرد ژئوپلتیکی مطرح می‌باشد. از این رو، اوراسیاگرایی ترک همچون اوراسیاگرایی روسی به گونه‌ای برآیندی از رویارویی آتلانتیک‌گرایی است. این گروه در طرح مباحثات خود تلاش می‌کنند تا با وام‌گیری از استدلال‌ات اوراسیاگرایی روسی آموزه‌های خود را تحکیم بخشند. با این همه، این گروه از اوراسیاگرایان ترک دارای حساست خاصی نسبت به دولت-ملت ترکیه می‌باشند. از این رو، در این موارد با اوراسیاگرایان روسی دچار تعارض می‌شوند.

۲- به عنوان مثالی برای این مسئله در سیاست خارجی روسیه می‌توان به حمایت روسیه از رومانی که یک دولت غیراسلاو است اشاره کرد.

۳- در دولت نوین اسلاوفیل‌ها بخش‌های مهمی از قزاقستان نیز قرار داشت. در مقابل اسلاوفیلیزم نظربایف رییس جمهوری قزاقستان به یکی از سرآمدان و حامیان اوراسیاگرایی در آسیای میانه تبدیل گردید. با این همه، در دوره‌ای که نظربایف از اوراسیاگرایی دفاع می‌کرد، این اندیشه هنوز به بلوغ فکری خود دست پیدا نکرده بود. اوراسیاگرایی مدنظر نظربایف با ایدئولوژی اوراسیاگرایی نوین الکساندر دوگین تفاوت دارد.

۴- از این اصطلاح بیزانسی که می‌توان آن را «روس کبیر» ترجمه نمود، روس‌ها برای بیان هویت قومی خود به کار می‌برند.

۵- نظریه‌ی دیگری که در مباحث ژئوپلتیک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است نظریه‌ی سرزمین حاشیه‌ای ریملند از نیکلاس اسپایکمن است. این نظریه به سرزمین‌های حاشیه‌ای اروپا، خاورمیانه، آسیای جنوبی و خاور دور اهمیت بسیار می‌دهد و آنها را همچون کلیدهای امنیت ایالات متحده امریکا تلقی می‌کند. به نظر این دانشمند، تسلط بر هر یک از این مناطق، احاطه بر جهان جدید را به صورت ممکن درمی‌آورد. اسپایکمن به ریملند که با تغییراتی همان هلال داخلی مکیندر است اشاره می‌کند و می‌گوید سلطه بر هر یک از مناطق، امنیت امریکا را تهدید می‌کند، زیرا از چنین موقعیتی محاصره‌ی دنیای جدید ممکن می‌شود و می‌گوید هر که ریملند را کنترل کند بر اوراسیا حکومت می‌کند و هر کس اوراسیا را کنترل کند سرنوشت جهان را در اختیار دارد. این دیدگاه در پی سیاست امریکایی سد نفوذ کمونیزم که براساس آن پایگاه‌ها و اتحادیه‌هایی در سراسر هلال حاشیه‌ای ایجاد کرد. هدفش جلوگیری از توسعه‌ی قدرت هارتلند یعنی شوروی به طرف خارج منطقه محوری بود.

## گفتمان اوراسیاگرایی در سیاست خارجی ترکیه: مکتب احمد داووداوغلو<sup>۳۲</sup>

اوزگور توفکچی

### مدخل

از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی تاکنون جهت‌گیری اصلی ترکیه همگرایی با غرب بوده است. در میان دلایل اصلی این جهت‌گیری می‌توان به تغییرات عمده‌ی راهبردی در نظام بین‌الملل (ظهور فاشیسم در ایتالیا، نازیسم، ظهور اتحاد جماهیر شوروی و امثال این) اشاره کرد. ولی بزرگترین دلیل این جهت‌گیری به بیان مؤسس جمهوری نوین ترکیه، مصطفی کمال آتاترک دست‌یابی به نوسازی از نوع غربی بود. ترکیه از پیامدهای مثبت این جهت‌گیری بهره‌مند گردید و توانست تا سال ۱۹۹۰ به یکی از قدرت‌های منطقه‌ای تبدیل گردد. عضویت ترکیه در گروه بیست کشور قدرتمند جهان بعد از سال ۱۹۹۹ حادثه‌ی مهمی در افزایش نقش منطقه‌ای این کشور محسوب می‌شود. همچنین به روی کار آمدن «حزب عدالت و توسعه» در ترکیه و اتخاذ سیاست خارجی فعال توسط این حزب باعث گردید تا ترکیه به یک قدرت مطرح در منطقه تبدیل شود. در این ارتباط، اگر زمانی ترکیه به عنوان سدی در برابر اتحاد جماهیر شوروی و خطر کمونیسم تلقی می‌شد، امروزه این کشور نقش پل ارتباطی و رابط بین اروپا و آسیای میانه و خاورمیانه را ایفاء می‌کند. علاوه بر این، در سال‌های اخیر این کشور به عنوان الگویی برای کشورهای اسلامی مطرح شده است.

با توجه به آنچه که گفته شد، جهت‌گیری نوین سیاست خارجی ترکیه (از سال ۲۰۰۲) به اندازه‌ی جهت‌گیری غربی ترکیه (از اواخر دوره ی عثمانی) مهم می‌باشد. در این میان، برخی این جهت‌گیری سیاست خارجی را «سیاست خارجی چندبُعدی» نامیده و زبان به تمجید آن می‌کشایند، برخی دیگر آن را مَتَّهَم به «عثمانی‌گرایی نوین» نموده و به انتقاد از آن می‌پردازند. در تأکید بر سال‌های بعد از ۲۰۰۲ نباید از تحولات قبل از این دوره غافل شد، زیرا در این دوره ترکیه گام‌های مهمی برداشته است. برای مثال، تلاش اسماعیل جم برای بهبود روابط با یونان - که دارای روابط تنش‌آمیزی با ترکیه بود - از جمله این گام‌های مهم می‌باشد. از طرف دیگر، سیاست تورگوت اوزال برای گسترش روابط با کشورهای آسیای میانه و خاورمیانه را باید رویکرد فعال در سیاست خارجی آن دوره قلمداد نمود. ولی با وجود این تحولات، نمی‌توان مدعی شد که روابط ترکیه با کشورهای همسایه در سطح مطلوب بود. در دوره‌ی بعد از سال ۲۰۰۲ اتخاذ سیاست خارجی احمد داووداوغلو مبنی بر «روابط بدون مشکل با همسایگان» زمینه‌ای را برای گسترش روابط ترکیه با همسایگان فراهم نمود. به عنوان پیامد عینی این سیاست، ترکیه توانست نقش میانجی را در منازعات منطقه‌ای به عهده بگیرد. همچنین در نتیجه‌ی این سیاست دورنمای سیاست خارجی ترکیه گسترش یافت و این کشور در این دوره حضور دیپلماتیک خود در آفریقا و امریکای لاتین را گسترش داد. اگرچه این سیاست نتوانست در زمینه‌ی گسترش و بهبود روابط با همسایگان به موفقیت کامل دست یابد، ولی توانست انگیزه‌ی لازم برای حل مسائل منطقه‌ای در ترکیه ایجاد کند.

در زمینه‌ی اقتصاد نیز ترکیه دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است. ترکیه علاوه بر اینکه دارای نرخ رشد اقتصادی بالاست، بزرگ‌ترین اقتصاد اروپای مرکزی و شرقی و با ۷۷۲ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی شانزدهمین اقتصاد برتر در میان کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه‌ی اقتصادی است. «حزب عدالت و توسعه» با لیبرالیزه کردن مرحله به مرحله‌ی اقتصاد این کشور

<sup>۳۲</sup> - برای اصل مقاله به منبع زیر رجوع کنید:

Özgür Tüfekçi (2014), "Türk Dış Politikasında Avrasyacılık Söylemi: Davutoğlu Ekolü", *Türkiye'nin Dış Politikası: Yeni Eğilimleri, Yeni Yönelimleri, Yeni Yaklaşımları*, Bursa: Dora Yayıncılık, ss. 203-219.

بزرگ‌ترین سهم را در این موفقیت داشته است. سیاست خارجی داوداوغلو به همراه موفقیت اقتصادی ترکیه در این دوره به این کشور امکان داده است تا موازنه‌ی منطقه‌ای را تحت تأثیر خود قرار دهد. افزایش توان سیاست‌سازی و ابتکار عمل در منطقه در نتیجه این تحولات باعث گردید تا نقشی که برای ترکیه به عنوان پل ارتباطی بین اروپا و آسیای میانه و خاورمیانه تعریف شده بود، از نظر این کشور غیرکافی قلمداد شود. ترکیه خواهان تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای با توجه به توان خود است. به صراحت می‌توان گفت که ترکیه که به عنوان یک کشور توسعه نیافته زمانی دارای هیچگونه نفوذی در سیاست بین‌الملل نبود، هم اکنون در تلاش برای ایفای نقش بازیگر مهم و بزرگ در صحنه‌ی بین‌الملل است. در ده سال گذشته موفقیت دیپلماتیک و اقتصادی ترکیه نتایج اثربخشی به جای گذاشته است.

در جریان این تغییر سریع ادعاهایی در مورد تغییر محور سیاست خارجی ترکیه مطرح گردیده است. داوداوغلو متهم به تعقیب سیاست‌های عثمانی‌گرایی نوین و اوراسیاگرایی شده است. ولی بی‌انصافی است که سیاست خارجی داوداوغلو را تحت قالب عثمانی‌گرایی نوین و یا اوراسیاگرایی تعریف و توصیف نمود. این مقاله با فرض اینکه داوداوغلو بر مبنای اوراسیاگرایی اقدام به سیاست‌سازی نموده است، ضمن ارائه‌ی تحلیلی از چگونگی تکوین و تعالی اوراسیاگرایی و برداشت روشنفکران ترکیه از اوراسیاگرایی، به بررسی گفتمان اوراسیاگرایی داوداوغلو خواهیم پرداخت.

### مکتب اوراسیاگرایی از سده‌ی بیستم تاکنون

زیربنای نظری اوراسیاگرایی در دهه‌ی ۱۹۲۰ از طرف مهاجرین روس ساکن در کشورهای مختلف اروپایی پی ریخته شده است. هدف مقدس این روشنفکران مهاجر تحکیم حاکمیت امپریالیستی روسیه بر منطقه‌ی اوراسیا بود، ولی آنچه که باید مورد تأکید قرار گیرد این است که رویکرد امپریالیستی این روشنفکران متفاوت از رویکرد امپریالیستی غرب بود. در این ارتباط، اوراسیاگرایی ضمن حفظ ابعاد سنتی امپریالیسم به دنبال ارائه‌ی شیوه‌ی سوم توسعه در برابر شیوه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری و کمونیستی برآمد. مؤسس اصلی این مکتب ن.س. ترویتسکوی - پ.ن. ساویتسکی - و پ.پ. سوچینسکی می‌باشند. این روشنفکران برای تعریف اوراسیا چهار اصل را مورد تأکید قرار دادند. اولین اصل ضدغربی بودن اوراسیاگرایی است. برای فهم این اصل برداشت آنها از غرب در اوایل سده‌ی بیستم دارای اهمیت زیادی است. در آن دوره غرب بیشتر از ایالات متحده، مبنای اروپا بود. با در نظر گرفتن این اصل می‌توان گفت که مؤسسين این جریان ضمن دوری از تمدن غربی از فرهنگ غیراروپایی هواخواهی می‌کردند. دومین اصل به نظر اوراسیاگرایان منحصر به فرد بودن روسیه و فرهنگ روسی است. این روشنفکران با این اصل هم بر یکپارچگی جغرافیایی روسیه و هم بر پس‌زمینه‌ی فرهنگی روسیه تأکید داشتند. سومین اصل ادعای ارائه‌ی شیوه‌ی سوم توسعه در برابر سرمایه‌داری و کمونیسم، لیبرالیسم و دیکتاتوری است. هدف این روشنفکران از چنین ادعایی هم ارائه‌ی یک گفتمان جدید و هم تأکید بر ادعای منحصر به فرد بودن بود. چهارمین و آخرین اصل نیز ضدسلطنتی بودن اوراسیاگرایی است.

جریان موسوم به اوراسیاگرایی کلاسیک با اینکه در دهه‌ی بیست و سی سده‌ی بیستم دارای نفوذ زیادی در محافل روشنفکری بود، با مرگ مؤسسين این جریان از صحنه‌ی تاریخ محو گردید و سپس در دهه‌ی نود به همت لو گومیلف موسوم به «واپسین اوراسیاگرا» جان تازه‌ای گرفت. در واقع، مهم‌ترین کارکرد گومیلف برقراری پیوند بین اوراسیاگرایی کلاسیک و نوین بود. وی به ایدئولوژی فراموش شده‌ای جان تازه‌ای بخشید و زمینه‌ی مناسبی را برای ژئوپلیتسین‌ای جدید بعد از خود فراهم نمود. برعکس ترویتسکوی و یا ساویتسکی، گومیلف تلاشی برای اشاعه‌ی اوراسیاگرایی نمود. وی حتی مؤسسين اوراسیاگرایی را به بی‌خبری نسبت به قوم‌زایی متهم می‌کرد. آنچه که باعث شده تا گومیلف به «واپسین اوراسیاگرا» موسوم شود، نه دفاع وی از اوراسیاگرایی، بلکه

تعریف وی از اوراسیا و هویت روسی است. به نظر گومیلف، اوراسیا دشت وسیعی از رودخانه‌ی زرد تا اقیانوس منجمد شمالی را در برمی‌گیرد. گومیلف همچون مؤسسین اوراسیاگرایی معتقد به همپوشانی سرحدات اوراسیا با مرزهای اتحاد جماهیر شوروی است. علاوه بر این، گومیلف همچون روشنفکران مؤسس اوراسیاگرایی غرب را دشمن روسیه معرفی می‌کند و براین باور است که روسیه باید تا حد ممکن هر چه زودتر از شر آن رهایی یابد. از این منظر، بین آراء گومیلف در مورد تاریخ روسیه و آراء روشنفکران مؤسس همخوانی وجود دارد. گومیلف بر این باور است که مغول‌ها تأثیر زیادی بر دولت روس داشته‌اند. به نظر وی، اصول حکومتداری چنگیزخان به عنوان اصول حکومتداری موفق، از طرف دولت روسیه نیز پذیرفته شد. آنچه که وی را از روشنفکران مؤسس متمایز می‌سازد، تأکید وی بر دین است. به نظر وی، مسیحیت ارتدوکس یکی از مؤلفه‌های تعیین‌کننده هویت روسی است. از این رو، وقتی دولت آلتین اوردا اسلام را پذیرفت، مغول‌ها نفوذ خود را از دست دادند.

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، رویکرد اوراسیاگرایی گومیلف از طرف الکساندر دوگین و الکساندر پانارین تعقیب گردید. بدین ترتیب، اوراسیاگرایی در روسیه به عنوان یک جریان «احیاء‌گرا» مطرح گردید. این جریان که متفاوت از اوراسیاگرایی کلاسیک می‌باشد، روسیه را بیش از اروپا، به آسیا نزدیک می‌بیند. پانارین نسبت به گومیلف و دوگین، دارای تمایلات لیبرالی است. از این منظر، گفتمان وی بر دموکراسی و حقوق بشر تأکید دارد. همانگونه که لارول بیان می‌کند، اگرچه دوگین با انجام تحقیقات علمی فعال‌ترین شخص در میان اوراسیاگرایان می‌باشد، ولی بسیاری از محققین روس بر این باورند که پانارین از نقطه نظر روشنفکری برجسته‌تر از دوگین است. مشهورترین اثر دوگین کتاب «بنیان‌های ژئوپلتیک: آینده ژئوپلتیکی روسیه» منتشره در سال ۱۹۹۷ می‌باشد. آنچه که در این کتاب به وضوح مشاهده می‌شود، تأثیرپذیری شدید دوگین از ژئوپولیتیسین‌هایی، همچون فردریک راتزل (۱۹۰۴-۱۸۴۴)، کارل هاشوفر (۱۹۴۶-۱۸۶۹)، فردریک نومان (۱۹۱۹-۱۸۶۰) و سر آلفرد مکیندر (۱۹۴۷-۱۸۶۱) می‌باشد.

دوگین در این کتاب دنیا را به چهار حوزه تمدنی تقسیم می‌کند: منطقه‌ی آنگلو-امریکان، اروپا-آفریقا، اوراسیا و خاوردور-آرام. وی در این طبقه‌بندی هدف خود را جلوگیری از گسترش جهانی‌سازی و آتلانتیک‌گرایی تعریف می‌کند. به نظر دوگین، بزرگ‌ترین دشمن ملت-دولت‌ها ایالات متحده امریکاست. این دشمنی با غرب و امریکا در اندیشه گومیلف و پانارین نیز دیده می‌شود. در این خصوص گومیلف عقیده‌ی خود را این چنین بیان می‌کند:

«ترک‌ها و مغول‌ها می‌توانند دوست واقعی باشند، ولی انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها برای همدیگر چاله می‌کنند... رازی را برای شما فاش کنم، روسیه باید با اوراسیاگرایی خود را به عنوان یک قدرت اوراسیا نجات دهد، زیرا ما همیشه از غرب ضربه خوردیم».

به نظر پانارین، غرب همیشه منبع سرکوب و سوءاستفاده از حقوق بشر بوده است. به نظر وی، ایالات متحده امریکا نه تنها برای روسیه، بلکه برای دیگر کشورهای جهان نیز خطر بالقوه است. از این رو، باید از شکل‌گیری یک جهان تک‌قطبی ممانعت کرد. تسلط ایالات متحده بر یک نظام بین‌الملل تک‌قطبی موجب تبعیض قومی می‌شود. درحالی‌که در اوراسیا روحیه‌ی تکثرگرایی حاکم است. حتی در این خصوص پانارین چارچوب زیر را طرح می‌کند: «اروپا، تکثرگرایی را برای فرد مطرح می‌کند، ولی در روابط ملت‌ها رویکرد هژمونی‌طلب و تمامیت‌خواه دارد؛ اوراسیا عکس مدل اروپاست. نبود دموکراسی سیاسی به سبک غربی به معنی به رسمیت شناخته نشدن حق خودمختاری مناطق و مردمان امپراتوری نیست». پانارین اوراسیاگرایی طرفدار دموکراسی، لیبرالیسم، برابری و نوسازی و در عین حال روشنفکری مخالف غرب و جهانی‌سازی است.

در خصوص وجه تمایز و یا تشابه بین پانارین و اوراسیاگرایان کلاسیک مقولات بسیاری وجود دارد. برای مثال، پانارین همچون اوراسیاگرایان کلاسیک بر این باور است که روسیه ترکیبی از میراث مسیحیت ارتدوکس و دولت مغول می‌باشد. در این ارتباط

پانارین تأیید می‌کند که جهان ترک بخش عمده‌ای از روسیه است. به نظر وی، جهان ترک روسیه را به روسیه‌ی کنونی تبدیل کرده است. از این رو، عاملی نیست که بتوان به نفع روسیه به کار برد. از این رو، پانارین دو نوع اوراسیاگرایی را از هم متمایز می‌سازد: اولین نوع اوراسیاگرایی به رهبری روسیه و دیگری به رهبری ترکیه. وی معتقد است که بدون شق اول هژمونی هر نیرویی خارج از روسیه بر اوراسیا به معنی نابودی روسیه است. وی به خصوص به مخالفت با جنبش‌های ملی‌گرایانه و غیریت‌سازی همچون پان‌ترکیسم می‌پردازد. به باور پانارین «اوراسیا همچون یک آرگانیزم زنده است و در یکپارچگی خود حائز میراث ارزنده فرهنگی را است. از این رو، پان‌ترکیسم جنوب با اوراسیاگرایی شمال در منازعه‌ی دایمی است».

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی توجه ترکیه به این منطقه جلب شده است. در این فرایند مباحثات گومیلوف، پانارین و دوگین از طرف روشنفکران ترکیه نیز تعقیب گردید. اگرچه اوراسیاگرایی به صورت کلی به عنوان عجین شدن تمایلات چپ‌گرایانه با فاشیسم اوراسیاگرایی تلقی گردیده است، ولی این گرایش در میان جریان‌های چپ و راست مدافعین خود را دارد. روشنفکران ترکیه اوراسیاگرایی را نوعی ملی‌گرایی و این تمایل را به صورت یک ایدئولوژی تلقی می‌کنند.

### ایده‌های احمد داوداوغلو: الهامات اوراسیاگرایی

بعد از انتخابات نوامبر ۲۰۰۲ داوداوغلو به معاونت نخست وزیر ترکیه و سفیر ویژه‌ی این کشور منصوب گردید. این مقام را در دولت‌های پنجاه و نهم و شصتم ترکیه نیز حفظ نمود و در ۱ می ۲۰۰۹ به مقام وزارت امور خارجه‌ی دولت شصتم منصوب شد. احمد داوداوغلو افکار خود را در کتاب «عمق راهبردی: جایگاه بین‌المللی ترکیه» در سال ۲۰۰۱ منتشر نمود. این کتاب موجب تغییر برداشت و افکار نخبگان ترکیه و ساختار ذهنی دست‌اندرکاران سیاست خارجی ترکیه گردید. در این کتاب داوداوغلو مدعی است که ثبات اقتصادی و سیاسی ترکیه موجب تبدیل این کشور به یک کشور میانجی برای برقراری صلح شده است. داوداوغلو برای اصطلاح «عمق راهبردی» را که برای تبدیل ترکیه از یک کشور پیرامون به یک کشور مرکز ارائه نموده است، دو ویژگی برمی‌شمارد: ژئوپلیتیک و میراث تاریخی- فرهنگی. به نظر داوداوغلو این دو ویژگی وجه تمایز ترکیه از همسایگان می‌باشد.

داوداوغلو با عزیمت از این دو ویژگی اصطلاح «عمق راهبردی» را در چهار اصل تئوریزه می‌کند: «منطقه‌ای امن بر مبنای امنیت عمومی کشورهای منطقه، روابط مبتنی بر گفتگوهای فعال و سطح بالا، توسعه‌ی پیوندهای اقتصادی دوجانبه و نهایتاً حمایت از صلح و مدارای چندفرهنگی».

با وجود اینکه داوداوغلو این اتهام را رد نموده است، ولی اتهام طرفداری وی از عثمانی‌گرایی و اوراسیاگرایی بارها تکرار شده است. علیرغم انکار وی، در گفتمان داوداوغلو می‌توان ردپای اوراسیاگرایی را تعقیب نمود. در بخش بعدی تلاش خواهیم کرد تا این ادعا را در پنج گفتار داوداوغلو اثبات نماییم.

### گفتار ۱

در ۲۴ نوامبر ۲۰۰۹ داوداوغلو در یک سخنرانی نکات زیر را مطرح می‌کند:

«رییس جمهوری پیشین ایالات متحده آمریکا، بیل کلینتون یک بار از من پرسید ترکیه چرا با مشکلات منطقه تا این اندازه درگیر می‌شود؟ من نیز به او گفتم اگر به دور ترکیه یک دایره‌ی یک هزار کیلومتری بکشیم بیست کشور و اگر دایره‌ی سه هزار کیلومتری بکشیم هفتاد کشور در آن دایره جای خواهند گرفت. ولی اگر به دور آمریکا دایره‌ی هزار کیلومتری که سهل است، سه هزار کیلومتری هم بکشیم چند کشور در آن جای خواهد گرفت؟ طبیعی است که با این مشکلات درگیر شویم».

در نتیجه‌ی این سیاست است که داوداوغلو بر یک نکته‌ی دیگر تأکید دارد: «در جریان سفری به افغانستان وقتی والی یک ولایت خواهان کمک به راه‌سازی، احداث پل و مراکز بهداشتی شد، روزنامه‌نگاری به من گفت این فرد گمان کرده والی قونیه است و یا شما را وزیر این کشور تلقی می‌کند».

همانگونه که از گفتار فوق برمی آید، ترکیه سیاستی را در راستای درگیر شدن در مشکلات کشورهای منطقه تعقیب نموده است. از این نظر، این دیدگاه شبیه ایده‌ی پانرین و دیگر اوراسیاگرایان می‌باشد که معتقدند کشورهای اوراسیا بدون آنکه وارد جریان ملی‌گرایانه شوند به عنوان بخش‌هایی از یک کلّ یکپارچه باید همزیستی داشته باشند. از نقطه نظر پانرین، ملی‌گرایی قومی نتیجه‌ی ایده‌های شیطان‌ی اروپا است و باید محکوم گردد. دولت‌های اوراسیا فارغ از تفاوت‌های دینی، زبانی، نژادی، قومی و اجتماعی مجبور به درگیر شدن در مسائل و مشکلات پدیدگرم هستند. از این نظر، رویکرد داوداوغلو با آراء اوراسیاگرایان، به خصوص رویکرد پانرین همخوانی دارد.

## گفتار ۲

با در نظر گرفتن اینکه گفتار اول برای اثبات اوراسیاگرا بودن داوداوغلو کفایت نمی‌کند، باید بر بُعد دیگری از گفتار وی تأکید کنیم. داوداوغلو بر این باور است که ترکیه کشور مرکزی با هویت‌های چندگانه است و نمی‌توان آن را به جنبه و ویژگی خاصی تقلیل داد. از این رو، به نظر داوداوغلو ترکیه دارای حوزه نفوذ در منطقه‌ی خاورمیانه، بالکان، قفقاز، آسیای میانه، خزر، مدیترانه، خلیج فارس و دریای سیاه است.

ترکیه در پی تبدیل شدن به یک بازیگر بین‌المللی با ثبات اقتصادی و سیاسی و نفوذ منطقه‌ای بالاست. با توجه به این مسئله، دولت ترکیه در حالیکه از یک طرف برای گسترش پیوندهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با کشورهای تشکیل شده در اراضی امپراتوری عثمانی و از طرف دیگر برای گسترش روابط با منطقه‌ی وسیع از چین تا امریکای لاتین تلاش می‌نماید. این هدف و سیاست برای گسترش روابط هم با غرب و هم با شرق بازتابی از اوراسیاگرایی است. همچنین، همانگونه که ضیاء اونیش تأکید دارد، گذار «حزب عدالت و توسعه» از سیاست خارجی غرب محور به سیاست خارجی شرق محور را می‌توان «اوراسیاگرایی معتدل» نامید. اونیش اوراسیاگرایی معتدل را این چنین تبیین می‌کند: «یعنی به جای اینکه همچون گذشته سیاست خارجی ترکیه بر محور اتحادیه‌ی اروپا تعریف شود، باید مبتنی بر گسترش روابط با کشورهای منطقه باشد» که این به معنی واقعی کلمه دال بر تحوّل سیاست خارجی ترکیه در دوره‌ی اخیر و دیدگاه‌های اوراسیاگرایی داوداوغلو است.

## گفتار ۳

روسیه دارای جایگاه مهم و ویژه‌ای در گفتمان اوراسیاگرایی است. داوداوغلو نیز در این ارتباط بر جایگاه منحصر به فرد ترکیه در این منطقه تأکید دارد. به نظر تروبتسکوی، حوزه‌ی جغرافیایی روسیه منطقه‌ی ویژه‌ای است. این منطقه برعکس اروپا، اوراسیا خوانده می‌شود. اوراسیا نه تنها یک کلیت جغرافیایی، بلکه یک هویت انسان شناختی است. همچنین این منطقه با سرحدات امپراتوری روسیه تزاری همپوشانی داشته و یک هستی جغرافیایی خودبسنده است. داوداوغلو بر این باور است که جایگاه جغرافیایی و فرهنگی ترکیه را نمی‌توان با پیوند زدن به یک منطقه‌ی خاص تعریف نمود. وی در خصوص اهمیت جایگاه ترکیه می‌گوید:

«جایگاه جغرافیایی ترکیه ویژگی خاصی را به این کشور می‌بخشد که دیگر کشورهای مرکزی حائز آن نیستند. برای مثال، آلمان یک کشور مرکزی است، ولی به عنوان یک کشور مرکزی از آفریقا و آسیا به دور است. ولی ترکیه هم یک کشور اروپایی و هم یک کشور آسیایی است، در عین حال به واسطه مدیترانه‌ی شرقی به آفریقا نزدیک است. کشوری با چنین ویژگی‌های منحصر به فردی نمی‌تواند سیاست خارجی منفعلی را اعمال نماید. ترکیه نه پلی بین دو منطقه، نه کشور ثالث پیشرو، و نه کشور متعارفی بین جهان اسلام و غرب است.»

این دیدگاه به وضوح بر محوریت ترکیه تأکید دارد و اوراسیاگرایی را بر مبنای ژئوپلیتیک ترکیه مورد تحلیل قرار می‌دهد. همانگونه که اوراسیاگرایان کلاسیک دهه‌ی بیست و سی مأموریت ویژه‌ای به روسیه معطوف می‌کردند، داوداوغلو نیز ترکیه را عنصر پیوند دهنده آسیا و اروپا تلقی نموده و مأموریت ویژه‌ای به آن کشور تعریف می‌کند. وی باور دارد که ترکیه باید سیاست خارجی فعالی را به نمایش بگذارد. با این ذهنیت مداخله‌ی داوداوغلو در برقراری آتش‌بس میان اسرائیل و حماس و اقناع حماس به این آتش‌بس را باید ناشی از این سیاست و مأموریت محسوب نمود. به نظر داوداوغلو، ترکیه محکوم به ایفای نقش فعال در منطقه می‌باشد.

#### گفتار ۴

داوداوغلو در سخنرانی ۴ فوریه ۲۰۱۰ می‌گوید:

«اوراسیا مرحله‌ی بسیار حساسی را پشت سر می‌گذارد. در این ارتباط اولین قدم باید رفع ابهامات و افزایش گفتگو باشد. دواماً اوراسیا منطقه‌ای است تحت نفوذ سیاست‌های اقتصادی بین‌المللی و نقطه‌ی تلاقی اقتصادهای اتحادیه اروپا، چین و هندوستان می‌باشد. آنکارا به افزایش دیالوگ در این منطقه اهمیت بسیاری می‌دهد که تشکیل شورای عالی راهبردی روس-ترک نشانه‌ای از این امر می‌باشد. علیرغم این تحولات ما خواهان افزایش دیالوگ و همکاری در منطقه می‌باشیم. هیچ کشوری نمی‌تواند در انزوا به حیات خود ادامه دهد. اگر مسئله‌ای دارید مجبور به تعامل با دولت‌های دیگر هستید. ما خواهان گسترش و تسری سیاست بهبود روابط با همسایگان به کل اوراسیا هستیم. ما مجبوریم موانع را از سر راهمان برداریم. انسان‌ها باید دارای حق مسافرت آزادانه باشند. هم اکنون ترکیه و روسیه در تلاش برای برداشتن روادید برای شهروندان هر دو کشور هستند. در این ارتباط ما خواهان رویکردی به اوراسیا بر مبنای اعتماد متقابل، دیالوگ سیاسی و تعامل اقتصادی هستیم. سرنوشت منطقه را سرنوشت خود و انسانیت می‌دانیم.»

این رویکرد داوداوغلو اساساً با پیشنهادات اوراسیاگرایان کلاسیک برای برقراری اتحادیه‌ی اوراسیا همخوانی دارد. به نظر مؤسسين اوراسیاگرایی، این ایدئولوژی زمینه‌ی نظری را برای نجات امپراتوری در حال افول روسیه ایجاد می‌کند. این ایدئولوژی در صورت فروپاشی امپراتوری روسیه در پی ایجاد دولت اوراسیا بود که همه‌ی اهالی اوراسیا را گردهم آورد. این دولت بیش از روس‌ها حائز همه‌ی خصوصیات منحصر به فرد اهالی توران (به نظر اوراسیاگرایان این اهالی عبارتند از فین-ایغورها، سامویدها، مغول‌ها و ترک‌ها- که خود این گروه شامل ترک‌های عثمانی، تاتارها، باشقورت‌ها، ترکمن‌ها، قرقیزها، یاکوت‌ها، چوواش‌ها می‌باشد) خواهد بود. در این ارتباط داوداوغلو تأکید دارد افزایش دیالوگ سیاسی و پیوندهای متقابل اقتصادی و تعاملات فرهنگی پایه‌ای برای تشکیل اتحادیه می‌باشد. دعوت عمومی برای این چنین اتحادیه‌ای را احمد داوداوغلو در جریان نشست شوراهای کاری ترک-اوراسیا وابسته به نهاد ارتباطات اقتصادی خارجی در ۵ فوریه ۲۰۱۰ در هتل شرایتون این چنین بیان می‌کند:

«بدون برقراری صلح و رفاه در اوراسیا نمی‌توان به برقراری صلح و رفاه را در دنیا امید بست. این منطقه صلح و رفاه را برای دنیا به ارمغان خواهد آورد. در صورت بروز بی‌ثباتی در اوراسیا بحران و جنگ به دنیا سرایت خواهد یافت. برای صلح جهانی باید دیالوگ بین کشورهای اوراسیا در عالی‌ترین سطح برقرار شود... روابط سیاسی و اقتصادی که در گذشته به واسطه‌ی جاده‌ی ابریشم

برقرار شده بود، امروزه باید به واسطه‌ی راه آهن، راه‌های زمینی و هوایی تحکیم شود. باید دو سر اوراسیای شرقی و غربی به واسطه‌ی این جغرافیا به همدیگر وصل گردد. با برقراری روابط بین آسیای میانه و آسیای شرقی به واسطه‌ی خط آهن باکو-تفلیس-قارص تحقق اتحادیه‌ی اوراسیا در مقیاس کوچک ممکن خواهد شد. با اتصال راه آهنی که از اسلام آباد تا استانبول امتداد یافته، به راه آهن باکو-تفلیس-قارص، امکان دسترسی بین شرق و غرب فراهم خواهد شد.

فراخوان داوداوغلو برای اتحاد اوراسیا (۱) نشانه‌ای از ایده‌ی اوراسیاگرایی وی است. این فراخوان از نقطه نظر استفاده‌ی بهینه از توان سیاست خارجی ترکیه دارای اهمیت بسیاری زیادی است. با این فراخوان می‌توان گفت که داوداوغلو پایه‌گذاری گفتمان اوراسیاگرایی چندفرهنگی می‌باشد. نهایتاً اینکه در دوره‌ی داوداوغلو توجه به اوراسیا و نفوذ اوراسیاگرایی در دستگاه سیاست خارجی ترکیه افزایش یافت. در مقایسه با دیگر سیاستمداران با نفوذ قبل از خود-اوزال و اسماعیل جم-می‌توان گفت که داوداوغلو درحالیکه از یک طرف بر اهمیت غرب و اتحادیه‌ی اروپا تأکید می‌کرد، از طرف دیگر، خاطر نشان می‌کند که مشرق زمین فرصت‌هایی زیادی را برای ترکیه در بر دارد و از این رو باید اهمیت بیشتری به آن معطوف نمود. همچنین، مسئله‌ی دیگر در رویکرد داوداوغلو این است که در صورت تبدیل ترکیه به یک بازیگر مهم در اوراسیا برای غرب اهمیت مضاعفی پیدا خواهد کرد. از این رو، نکته‌ی مهم برای ترکیه افزایش رفاه و صلح در اوراسیاست. ولی به علت وجود کشورهای غیردموکراتیک در منطقه هنوز نمی‌توان مدعی پیروزی و یا شکست این کشور گردید.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله بحث کردیم که داوداوغلو اوراسیاگرایی را برای بهره‌مندی حداکثری ترکیه از ویژگی‌های منحصر به فرد، موقعیت بی‌نظیر ژئوپلیتیک و پیوندهای تاریخی اش با کشورهای اوراسیا تفسیر و تعبیر نموده است. نباید ایده‌های داوداوغلو را تنها بر مبنای آسیایی و اروپایی بودن ترکیه و یا تغییر محور سیاست ترکیه از غرب به شرق مورد بررسی قرار داد. برعکس، این ایده‌ها را باید تلاش برای دستیابی به جایگاه مناسب ترکیه در روابط بین‌الملل و منطقه‌ای تعبیر نمود.

علیرغم ادعاها در مورد طرفداری وی از عثمانی‌گرایی و یا تغییر محور سیاست خارجی، همانگونه که در این مقاله نشان دادیم داوداوغلو دارای دیدگاه‌هایی نزدیک به اوراسیاگرایی می‌باشد. در این ارتباط، غیرمنطقی نخواهد بود که بگوییم داوداوغلو اگر اوراسیاگرا هم نباشد، نسبت به عثمانی‌گرایی به اوراسیاگرایی بیشتر نزدیک است. زیرا، سیاست خارجی بر مبنای عثمانی‌گرایی نوین به خودی خود دورنمای محدودی را ایجاد می‌کند، در حالی که اوراسیاگرایی دورنمایی جهانی و جامع را ارائه می‌نماید.

### توضیحات

۱- با اینکه داوداوغلو از قدرت کنار گذاشته شده و حتی با تأسیس حزبی به صف مخالفین رجب طیب اردوغان پیوسته، ولی به نظر می‌رسد ایده‌ی اوراسیاگرایی خاص وی نبوده و بخشی از سیاست خارجی چندجانبه‌گرایانه‌ی حکومت «حزب عدالت و توسعه» می‌باشد. فراخوان اردوغان در اثنای رژه‌ی پیروزی ارتش آذربایجان در جنگ ۴۴ روزه‌ی قره‌باغ، اگرچه در ایران با هیاهوی شعری که اردوغان در مورد ارس خوانده بود، توسط غرب‌گرایان نشنیده گرفته شد، ادامه‌ی همان ایده‌ی اتحاد اوراسیاگرایی است. سازوکار شش طرفه‌ی وی در قفقاز مقدمه‌ای بر همکاری گسترده‌تر کشورهای منطقه می‌باشد. متأسفانه در کشور ما از آنجا که نگاه کلانی به سیاست خارجی ترکیه وجود ندارد، هر اقدام این کشور به صورت مجرد و منفرد مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. تلاش ترکیه برای ایجاد

«شورای کشورهای ترک» را نیز باید گامی در راستای اوراسیاگرایی و ایجاد موازنه در برابر روسیه ارزیابی کرد که با توجه به جمعیت کثیر ترک در ایران و روسیه می‌تواند حلقه‌ی واسطی بین کشورهای منطقه باشد.